

زیر سایه
پرچم صلیب شکسته !

گردآورده

آل. لوید و اینگوروینو گراف

تاریخچه نمو حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان
که بشكل درام برای رادیو تهیه شده است

این کتاب نخستین بار
در سال ۱۹۴۰ بطبع رسیده است

فهرست مهمترین کتبی که برای گردآوری این کتاب
بانها مراجعه و از آنها استفاده شده است :

<u>نویسنده کتاب</u>	<u>اسم کتاب</u>
فردریک شومان	۱ - هیتلر و دیکتاتوری آلمان
کنراد هیندن	۲ - ناسیونال سوسیالیسم آلمان
ادلف هیتلر	۳ - نبردمان
وان دن بروک	۴ - امپراطوری سوم آلمان
فلیلیپ پرایس	۵ - آلمان در حال انتقال
ر. ت. کلارک	۶ - سقوط جمهوری آلمان
ویلربت	۷ - هیندنبیرگ
د. رید	۸ - آتش سوزی در پارلمان آلمان
اریکا من	۹ - آموزشگاه وحشی گری
۱. دج	۱۰ - اطربیش بدینسان فنا شد
ک. شوشنیگ	۱۱ - اطربیش، خدا نکهدار!
ج. ا. ر. گدی	۱۲ - قلاع سقوط کرده
آ. هندرسون	۱۳ - آنچه در چکوسلواکی بچشم دیده شده

فهرست مدل رجات

صفحه

۱	بخش اول - قیام یک پیشوای
۴۱	بخش دوم - در راه ترقی
۷۶	بخش سوم - آتش گرفتن پارلمان آلمان
۱۱۲	بخش چهارم - هیتلر بر فراز آلمان
۱۵۱	بخش پنجم - سایه گسترده میشود
۱۸۸	بخش ششم - بطرف جنگ



بخش اول - قیام یک پیشوای

* * *

در هفتاد و پنج سال اخیر ملتی پنج مرتبه صلح جهان را زیروزبر کرد. ملتی پنج بار جنگ کرد. در ۱۸۶۸ با دانمارک و در ۱۸۶۶ با اتریش جنگید. در ۱۸۷۰ با فرانسه و در ۱۹۱۴ بادیان نبرد کرد. بار دیگر در ۱۹۳۹ بر علیه لهستان و انگلستان و فرانسه آغاز کارزار نمود.

در این مدت در اوضاع اقتصادی آلمان تغییرات فاحشی روی داده است در ۱۸۶۴ این کشور از ایالات متعددی تشکیل میشده که همه در تحت لوای ۳۹ نفره ماندار اداره میشدند. امروز تمام این ایالات بهم پیوسته و بر فرق آنها پرچم صلیب شکسته سایه گسترده است. در ۱۹۱۴ هوهن زولرن^۱ ها بودند که سرنوشت آلمان را در دست گرفته آن را بطرف جنک کشیدند امروز نازیها صاحب قدرند. نازیها کیانند؟

(در اینجا موزیک مترنم است و بس از چند لحظه صدای اشخاص توأم با موزیک شنیده میشود).

* * *

اویت ۱۹۱۴ آلمان وارد جنک میشود.

میهن پرست اول - آلمانها آلمان وارد جنک میشود.

* دوم - جنک آلمان را بزرگتر و غنی تر خواهد کرد.

میهن پرست اول - آلمانها مملکت بشما احتیاج دارد.

۱۹۱۶

میهن پرست اول - همه چیز را فدای میهن کنید.

* دوم - جنک آلمان را بزرگتر و نرو تمندتر خواهد کرد.

* سوم - آلمانها میهن را نجات دهید.

۱۹۱۸

میهن پرست اول - آلمانها آخرین دینار خود را فدا سازید. آخرین مرد خود را قربانی کنید.

میهن پرست دوم (باتر دید) - جنک آلمان را بزرگتر و نرو تمندتر خواهد کرد.

میهن پرست اول - باز هم مرد لازم است. باز هم بول لازم است - باز

..... هم

(در این موقع موزیک که باوج ملاحت خود رسیده بود ناگهان داخل مرحله تیره و نامطلوبی شده کم کم محو میشود)

در همین ایام توده مردم آلمان روز بروز بطرف بدبهختی میروند.

جمعیت در جلو دکانهای خوار بار فروشی رو با فزایش می گذارد.

(صدای درهم برهم مردم کم نزدیک میشود و میتوان بصحبتهای آنها گوش داد)

مادام شوارتز^۱ - چه صبح سردی است، مادام روت

مادام روت^۲ - مادام شوارتز راستی خیلی سرد است.

مادام شوارتز - خیلی وقت است معطلید؟

مادام روت - از ساعت هفت تا الان معطلم . تصور میکردم که اگر صبح
باین زودی بیایم اولین نفر خواهم بود وقتی رسیدم صد نفر
دیگر قبل از من آمده بودند .

مادام شوارتز - امیدوارم قبل از رسیدن نوبت بما خواربار تمام نشود .

مادام روت - خداوند دعای شمارا اجابت فرماید زیرا من یک تیکه‌نان سیاه
خشک هم درخانه ندارم .

مادام شوارتز - این کاغذ چیست که این یارو بدیوار می چسباند ؟

مادام روت - گویا تلگرافهایی است که از جبهه رسیده است .

مادام شوارتز - کیست که دیگر بدین اینکونه تلگرافها دلستگی داشته
باشد ؟ !

مادام روت - دیگر فتح و شکست برای ما فرقی نمی کند . این شجاعتهای

بی نظیر و این جنگهای تاریخی ، پیامهای قیصر و هیندنبرگ^۱

ولودندرف^۲ و توبهای چهل و دو سانتیمتری همه قلابی بود .

مادام شوارتز - بگذرید آنقدر فتح کنند تا همه ما زیر لگد بخالکفر و رویم .

مادام روت - معلوم نیست چرا اگر این فتوحات بی در بی نصیب ما است جز
شلغم و ماهی گندیده خوراکی دیگر نداریم !

مادام شوارتز - فتوحات درخشنان تمام دسیسه است . اگر تمام ها از گرسنگی

هلاک شویم خم به ابروی قیصر و سربازان او نخواهد آمد .

مادام روت - شوهر پیر من می‌کوید خداوند همه مسببین جنگرا دلیل کند

زیرا ما بجز لقمه نانی باصلاح وصفا چیز دیگری نمیخواستیم .



مثل اینکه میخواهد اتفاقی بیفت. احساسات مردم آلمان تحریک شده است در ۱۹۱۸ خبر تهدید انقلاب به تنی درسراسر آلمان خاصه در میان کشاورزان دهات منتشر میشود.

(صحنه این قسمت دریکی از بیمارستانهای نظامی در بازوک^۱ واقع در پومیرانیا^۲ تهیه شده است)

خانم پرستار (بزرگ دست خود) - ورقه شرح حال آن بیمار را بمن بده -
شماره ۶۷۲۰، بیمار مرده است.

(چشم بملاحی که وارد اطاق شده میافتد)

- (با صدای بلند) آقا داخل نشود امیدوارم مرا خواهید بخشید زیرا ناچار
از شما جلوگیری کنم.

ملاح - خانم من برای رفقا پیغامی آورده ام

پرستار - کدام رفقا؟ تو کیستی؟ زود از اینجا خارج شو.

ملاح - من یکی از ملاحان کیل^۳ هستم و برای رفقا پیغامی دارم مگر این
اطاق شماره یک نیست؟

پرستار - اطاق شماره یک همین است ولی توجه داخل شدن نداری.

ملاح - خانم معذرت میخواهم ولی من دیگر داخل شده ام خوب بود این

قدغن را قبل از وقوع واقعه اعلام می نمودید. (رو به بیماران و با

صدای بلند) گوش کنید. تمام بیمارانیکه میتوانند به نشینندگوش

کنند من از کیل^۳ میآیم. در آنجا اغتشاش حکمرانی است نمایندگان

کارگران و ملاحان اجمعیت کرده اند اگر از پنجره ها بخارج نگاه

کنید رفقارا در اتومبیل های بزرگ مشاهده میکنید انقلاب باینجا
هم سراایت کرده و ما از تمام بیمارانیکه حاضرند بیمارستان را ترک
کرده بما به پیوندند تقاضامی کنیم که از اطاعت رؤسای خود سرباز
زده سربازخانه ها را ترک گویند و بما ملحق شوند.

یکی از بیماران - بیخود میگوید چنین چیزی امکان ندارد .
ملاح - بیخود نمی گویم این یاد داشت را بخوانید (یاد داشت را بدست
بیمار میدهد . بیمار بیخواهد) « هشتم نوامبر ۱۹۱۸ خونریزی در کیل .

پس از چند ساعت پرچم سرخ در دست جنگجویان دیده شده .
وزارت دریا داری بدفع اشرار امر داده ولی نظامیانیکه بطرف
انقلابیون حمله برده بودند بآنها پیوستند » - (بسایر بیماران رو کرده)

رققا مثل اینست که قضیه صحت دارد !

ملاح - پنجره هارا باز کنید و گوش خود را فرا داشته بشنوید .
(از پیرون صدای « زنده باد انقلاب مرده باد جنک » شنیده میشود)
بیمار دوم - ای خائنین بدجننس .

ملاح - کی بود که انقلابیون را خائن خواند ؟
بیمار اول - آنکه چشمش مجروح و صورتش بسته است

ملاح (رو به بیمار دوم) - باز هم فرمایشی دارید ؟
بیمار دوم - آیا برای همین بود که سربازان رشید ما جان سپردند ؟ برای
همین بود که خون جوانان هفده ساله ما با خاک فلاندر^۱ آمیخته
شد ؟ تمام این بدمعحتی ها برای این بود که یکمشت خائن و

جانی بتوانند آلمان را تحت سلط خویش درآورند یا آنکه
یهودیان پرجم سرخ را بر فراز خاک آلمان برافرازند؟
ملاح (رو به بیمار) - گویا انقلاب بمذاق آقا گوارا نیامده است.
اسمت چیست؟

بیمار دوم - تحقیق کن.

ملاح - هویت او ازورقه گزارش بالای سرش معلوم خواهد شد (میخواند) -
خط این دکتر ها حقیقت چقدر بدارست. چی؟ هیتلر = هیتلر!
هرگز این اسم را فراموش نخواهم کرد.

* * *

دسامبر ۱۹۱۸ ارتش آلمان از جنگ بر میگردد. (دراینجا صدای
پاهای منظم سربازان بگوش میرسد و با صدای تماشچیان توأم شده نزدیکتر
میگردد) .
مادام روت - آمدند.

مادام ویس - چطور فهمیدی؟ منکه آنها را نمی بینم.
مادام شوارتز - منهم نمی بینم اما جمعیت با آنطرف متوجه اند. بله دیدم
سرنیزه و کلاه خودشان پیداست.

مادام ویس - پرجمشان کو؛ چرا برق بلند نمی کنند؟
مادام شوارتز - آهسته حرکت میکنند.

مادام روت - بیچاره ها از فرانسه تالینجا را پیاده آمده اند.
مادام ویس - به بین. به بین قدم آهسته میروند.

مادام روت - آنها را استهza نکنید.

مادام شوارتز - فرزندان بیچاره ما چقدر خسته و ناتوان شده اند.

مادام ویس - چرا موزیک نمی زند؟ چرا رئیس شهر موزیک جلوشان
نفرستاده است؟

مادام روت - میگویند این هنگ باقلاییون ملحق نشده و تصمیم دارد بر ضد
آنها مبارزه نماید.

مادام ویس - هورا! هورا!

مادام روت - خفه شو؛ (فریاد زنان) ما جنک نمی خواهیم - یک لقمه نان
و گوشه راحتی ما را بس است.

مادام روت مادام شوارتز - جنک نمی خواهیم - یک لقمه نان و گوشه راحتی ما را
بس است.

(ناگهان در میان صدای نامنظم پایی نظامیان موزیک انقلاییون شنیده
میشود و همینکه صدای ناطق بلند میشود صدای موزیک قطع میگردد)



زانویه ۱۹۱۹ در برلین بین سوپریالیست‌ها و افراطیون ستیزه وجود داشت. صدای توپ در کوچه‌های شهر بگوش میرسد. مسلسل‌ها دائمًا کار میکنند. نسل^۱ وزیر دفاع حکومت نظامی اعلان کرده است. در آوریل ۱۹۱۹ در موئیخ حزب کارگر بکمک ارتش کارها را اداره میکند.
(تلفن صدا میکند)

تلفن - آلو کجاست؟

سردییر - اینجا اداره انتشارات مرکز کمیته انقلاییون است.
تلفن - میخواهم با آقای تولر^۲ صحبت کنم خواهشمندم گوشی را
باشان بدھید.

سردییر - آقای تولر پس از یک دقیقه صحبت خواهند کرد گوشی را میگذارد - خطاب به منشی) خواهشمندم آنچه را که دستور دادم بنویسید تکرار کنید .

منشی کمونیست (میخواند) - « به حکومت سوسیال دمکرات مقیم برلین و شید من^۱ و ابرت^۲ و نسک اعضای آن . چندی است که شمامسئولیت ریخته شدن خون عده یکناهی را بگردان گرفته اید و »

سردییر - « فرزندان آلمان شماها را به دادگاه عدالت عمومی دعوت خواهند کرد در آنجا هیچ کارگری نیست که بخیانت شما شهادت ندهد . مدتی بود که از سوسیالیست نبودن شما مطلع بودیم ولی اکنون تردید داریم از اینکه در دامات مادر هم تربیت شده باشید »

(نلفن زنک میزند)

تلفن - اداره انتشارات مرکز کمیته انقلابیون شما تاید رفیق تالر ؟ چه خبر است ؟ نه نه آهسته تر صحبت کنید - بله میدانم ۰۰۰۰۰ پس نسک با عده اش در راهند که ما را ریشه کن کنند - بله - میدانم خواهید دید که با او چه معامله خواهیم کرد .

(در حالیکه صحبت میکند صدای مسلسل بلند میشود و پس از آن صدای دشمن مردم بگوش میرسد)

کمونیست اول - می شنوید ؟

کمونیست دوم - یک خبری شده .

سردییر - دریچه هارا به بندید - . تفکگها را دربار چه پیچیده زیر تخت خواب

پنهان کرده ام بروید یاورید .

کمونیست اول - زره پوشها هم در کوچه‌ها در حرکت هستند .

سردیز - به ینید جمعیت را به مسلسل بستند .

کمونیست دوم - رقتا خود را مخفی کنید .

سردیز - دیر شد رسیدند (درب اطاق بازمیشود)

کمونیست اول - برای خاطر خدا ما را نکشید .

کمونیست دوم - ما را نکشید (صدای گلوله)

سردیز - آخ - خدایا رحم کن (سکوت)

جمهوری شوروی هونیخ از مبان رفت . بر انقلابیون فائق آمدند
اکنون اقتدار را هر کسی میتواند از هر رهگذری بدست آورد . ضمناً
دادگاه های نظامی با سرعت مشغول انجام وظائف هستند . ارتش یکنفر را
مأمور بازجویی کرده است .

(تلفن زنگ میزند)

افسر - هلو - گفتید فرماندهی کل قوا ؟ کی ؟ بله - باید

(گوشی تلفن را میگذارد - صدای پا در پله ها شنیده میشود -

در باز میشود و یکنفر سرجوخه وارد شده سلام میدهد و بحالت

خبردار می‌ایستد)

افسر - آزاد سرجوخه : شما هستید که مأمور بازجویی انقلاب اخیر
شده‌اید ؟

سرجوخه - بله - آقای هابتمن

افسر - البته بماموریت خود آشنا هستید ؟

سرجوخه - اگر اشتباه نکرده باشم کار من پیدا کردن اشخاصی است که
هواخواه دولت کمونیستی سابق بوده اند.

افسر - برای اینکه بتوانیم اقدامات آتیه آنها را ختنی کنیم.

سرجوخه - یا به عبارت دیگر آنها را از میان برداریم ؟

افسر - مقصودم اینست که با تمام وسائلی که در اختیار داریم از عملیات
خراب کارانه آنها جلوگیری کنیم.

سرجوخه - اگر در حین انجام وظیفه من با قانون رو برو شوم

افسر - سرجو خه، ما آلمانی هستیم و همه باید فداکاری کنیم ضمناً

سرجوخه - میخواهید بفرمایید ضمناً هیچ آرامشی در مملکت پیدا نخواهد
شد مگر اینکه بپر تیر چراغی جسد یک نفر بدارآویخته شود.

افسر - خوب حس زدید سرجو خه -

سرجوخه - اسم من هیتلر است آقای ها پت من.

افسر - بله درست حس زدید سرجو خه هیتلر .

* * *

موئیخ در ۱۹۱۹ پرورشگاه سیاسیون افرادی کو ناگون است! حتی
از اشخاصی که ابدآ مورد سوء ظن نیستند باید باز جویی شود. هیتلر ان جمن
کمیته حزب کارگر را که اعضاء آن بجهل نفر بالغ میشد دیدن میکند و پس
از چند روز عضویت آن کمیته را حائز میگردد.

در کلسه^۱ - شروع کنیم؛ بسیار خوب رفقا - من این کمیته حزب کارگر
آلمان را افتتاح میکنم.

خزانه دار - رفقا، انجمن در صندوق خود هفت مارک دارد - خواهشمند
فیله چراغ را قدری بالاتربکشید و الا من خط خود را هم نمیتوانم
بخوانم - به بخشید هفت مارک و پنجاه فنیک .

در کسلر - آیا آقایان همه به خزانه دار اطمینان دارند ؟
اعضاه - البته .

در کسلر - آقای منشی، همینکه از تراشیدن مدادتان فراغت حاصل گردید
این قسمت را در خلاصه مذاکرات جلسه درج کنید .
حالا به پردازیم به نامه های رسیده - یک نامه از دوسلدرف^۱
یک نامه از کیل و یک نامه هم از برلین رسیده است . رفقا از ازدیاد
نامه های رسیده میتوانند بفهمند که اهمیت حزب کارگر آلمان
روز بروز بیشتر می گردد . حالا شروع بخواندن نامه ها می شود
و سپس بجواب آنها خواهیم پرداخت .

هیتلر - رفقا، این انجمن بازی بدیختی است شما نه می فهمید و نه کاری
صورت میدهید و نه جرأت دارید . شما باید خود را بوسیله انتشارات
و تبلیغات معرفی کنید والا هرگز کسی شمارا نخواهد شناخت -
تبلیغ ! تبلیغ ! تنها وسیله مؤثر تبلیغ است . اگر حزب شما طالب زنده
کردن ملیت است باید از روی برنامه صحیحی کار کند . بدون
برنامه ها نمی توانیم توده را با خود همراه کنیم و بدون کمک توده
هم کاری از پیش نخواهد رفت آقایان بمن گوش کنید (همینکه صدای
هیتلر دور می شود صدای موزیک نظامی بگوش میرسد و در پشت صحنه
بعد هم ادامه دارد)



هر شب موزیک های نظامی در کافه های موئینخ سرود های ملی
مینوازند. هر شب سیاسیون ناراضی در باغچه های آبجو خوری اجتماع
می کنند. در میخانه ها جلسات برای نجات ملت تشکیل می شود!
صاحب کافه - بفرمایید آقایان بفرمایید کافه فاهریک⁽¹⁾ همیشه بروی افسران
باز است. کلاهوس⁽²⁾، یک کیاک دیگر برای سروان
روهم⁽³⁾ بیار.

روهم - چه می گفتم؟ بله - ما سربازیم - پیشافت ما روی شالوده وفاداری
ومیهن پرستی قرار گرفته ولی این را نیز نگفته نگذارم که
من از کمونیست ها متنفرم ولی ما میتوانیم با آنها مبارزه
نماییم. من از سوییالیستها هم بیزارم ولی بدختانه آنها
حکومت را تشکیل میدهند. ما آلمانها بچه اشخاص باید
صادقانه خدمت کنیم؟ با توده پست؟ هرگز!

افسر - پس چه باید کرد؟

روهم - ازش در جستجوی یک حزب سیاسی قابل اطمینانی است. من
چنین حزبی را می شناسم که در جستجوی پیشوایی است و پیشوای
لانقی هم برایش در نظر گرفته ام.

افسر - این پیشوای لائق کیست؟

روهم - من اوزا در حال ایراد خطابه دیده ام. مردی است رنگ پریده و
ریش هم دارد. یکی از اعضای جمعیتی است که با اسم حزب کارگر
معروف است.

افسر - ممکن است لطفاً اسمش را بفرمایید؟

روهم - اسمش آدولف هیتلر.

افسر - چنین اسمی بگوشم نخورده بود.

روهم - بعد از این مکرر اسم او را خواهید شنید.

* * *

باشگاه‌های میهن پرستان مثل کدو در مونیخ نمو می‌کنند ولی ایدآل همه‌آنها یکی است. بخار و کف‌گیلاس‌های آبجو و داستانهای باستانی نردیک^۱ و موزیک نظامی از آشوب و جنجالی که حکمرانست حکایت می‌کنند. در مونیخ دیتریش اکارت^۲ شاعر مشغول سخن رانی است.

اکارت - چقدر از این وکلای نفهم مجلس متفرق. این اشخاص ابدآ مقصودشان خدمت با آلمان نیست. کار آنها خدمت بطایفه یهود است. ما - ما آلمان را تشکیل میدهیم. ما خواهان حزبی هستیم که بوسیله آن یهودیها و بلشویکهارا از میان برداریم و در رأس آن شخصی را میخواهیم که صدای یکنواخت مسلسل خاطرش را آزرده نکند. این پست فطر تان را بایستی ترسانید. پیشوا لازم نیست چنان فهمیده باشد بنظر من یک احتمال که بتواند جواب دندان شکنی باین کمونیست‌های پر درد سر بدده و چون صندلی شکسته بطرف او پرتاب کنند هراس نکند ازده پروفسور بهتر است که از ترس های خود را ترکنند دیگر آنکه پیشوا نباید متأهل باشد تا بتواند عده زیادی از زنان را بعضیت حزب جلب کند من چنین شخصی را یافته‌ام.

یکی از حضار - ممکن است لطفاً اسمش را بفرمایید ؟
اکارت - من او را در حال ایراد خطابه دیده‌ام. مردی است رنگ پریده و
ریش هم دارد یکی از اعضای جمعیتی است که بنام حزب کارگر
معروف است.

همان شخص - این پیشوای لایق کیست ؟
روهم - اسمش آدولف هیتلر.

همان شخص - چنین اسمی بگو شم نخورده بود .
اکارت - بعد از این مکرر اسم او را خواهید شنید .



اکارت به حزب کارگر مغز سیاسی میدهد و روهم سربازان و افسران
خودرا شار آن میکند. هم‌اکنون این حزب پیشوای خودرا یافته است .
این پیشاوا هیتلر است . شب هنگام این حزب بیک دسته سرباز تبدیل
می‌شود که همه با کمال سکوت گوش به گفتار پیشوای خویش فرا میدهند .
سوسیالیسم ملی شروع به رشد و نموی کند در ۲۴ فوریه ۱۹۲۰ اولین
جلسه معتبر این حزب در هونینخ تشکیل می‌گردد .

(در میان هیاهوی جمعیت صدای هیتلر شنیده میشود)

هیتلر - این حزب اعتراض دارد . دریک چنین موقعی که کوچه‌های آلمان
پراز مجر و حین جنگ است و کارگران آلمانی با خانواده‌های خود
گرسنگی میکشند چرا بایستی یهودیهای چرب زبان برای درست
کردن فطیر آرد سفید داشته باشند ؟ آنهایی که موافقند . . .
عده محدودی - موافقین .

عده زیادی - مخالفین .

هیتلر - تصویب شد . اکنون من بسم رئیس تبلیغات حزب کارگر آلمان میخواهم نکاتی را که اساس و شالوده سوسیالیسم ملی است خاطر نشان سازم .

اول - ما میخواهیم تمام مردم آلمان قدیم باهم متحده شده مثل سایر ملل آزادی در تصمیم را بدست آورند (کف زدن حضار)

دوم - ما میخواهیم مردم آلمان دارای همان حقوق و امتیازاتی باشند که مردمان ملل دیگر دارا هستند و عهد نامه و رسای وستن زدمن نیز از میان برداشته شود (کف زدن حضار)

چهارم - فقط هموطنان ما میتوانند اهالی آلمان شناخته شوند تنها اشخاصی که در شرایطشان خون آلمانی جریان دارد (قطع نظر از کیش) هموطنان ما خوانده می شوند از اینرو یهودیها هموطنان ما نخواهند بود (کف زدن بعضی واپرداد دیگران)

نهم - حقوق و وظائف تمام اهالی بر روی پایه مساوات گذارده خواهد شد (کف زدن حضار)

یازدهم - درآمدیکه از دسترنج اشخاص حاصل نشود حرام و منوع است (کف زدن حضار)

یکی از زارعین - تکلیف زمین چه خواهد شد .

هیتلر (بدون اینکه بگوینده توجه کند) - دوازدهم - از نظر حقشناسی نست

به اینمه فداکاری های مالی و جانی

(در اینجا صدای هیتلر و کف زدن حضار معو و تنها صدای موزیک شومی شنیده میشود)



باز خبرهایی هست - بجای هر سپاه آلمان که در نتیجه عهدنامه ورسای خلع سلاح میشود سپاه تازه‌ای درخفا تشکیل میگردد. اگرچه در نتیجه سعی و عمل خیر خواهان احزاب مختلف ظاهرآ آرامش برقرار است ولی حقیقت امر اینطور نیست بیکاری سختی گریبان گیر مردم شده و بورسی سپاه مشغول قمار روزانه است. آشوب و بلوای مردم در سر خواربار، بالماسکه های عجیب و غریب، نمایش های عمومی و کنفرانس های بی دری دولتی چیزی را جز ذیوانگی عمومی و عصباتی توده نشان نمیدهد. در اطراف سازمانهای جدید صحبت فراوان است ولی مصالح آن پیزدی است. مردم منتظر فنا شدن و از میان رفتن اند ولی یک سری هست که این کالبد متزلزل فرو نمی ریزد - باز خبرهایی است.

مارس ۱۹۲۰ یک قسمت از ارتش آلمان علناً برضد جمهوری آلمان

پرچم طفیان بر می افزاد.

سر باز - تلگرافی برای جناب سروان روهم آورده ام.

روهم - متشکرم. شما ای هیتلر و اکارت گوش دهید. امروز صبح زود تیپ اهرارت^۱ که افراد آن صلیب شکسته بر کلاه خودشان دوخته بودند وارد برلین شدند. دولت آلمان فرار کرده و ژنرال لوت ویتز^۲ و کاپ^۳ حکومت تازه تشکیل داده اند ارتش یاغی برلین را به تصرف درآورده است « میفهمید مقصود چیست؟

هیتلر - اکنون بهترین فرصت است.

(1) Ehrhardt (2) General Luttwitz (3) Kapp

روهم - صحیح است ما باید بیاغیان برلین به پیوندیم - باید یکنفر را به برلین
فرستاد تازمینه را برای شورش مونیخ حاضر کند.

هیتلر - من حاضرم.

اکارت - من هم حاضرم.

روهم - بسیار خوب برای شما هوایما حاضر است و اگرچه قدری قراضه
است ولی خوب پرواز میکند - امشب حرکت کنید.

هیتلر - بسیار خوب.

روهم - شمارا بخدا مواظب خودتان باشید زیرا برلین شهر خطرناکی است.

برلین در موقعیکه هیتلر و اکارت به آنجا وارد میشوند انصافاً جای
خطرناکی است زیرا طرفداران نظامی کاپ در زیر پنجه افراد غیر نظامی
مسلح و نظامیان فدائی حکومت سوییال دمکرات آلمان گرفتار هستند.

(بجز صدای زنگ ساعت که از دور شنیده میشود و صدای عبور
یک کامیون صدای دیگری بگوش نمیرسد)

اکارت (آهسته) - چه ظلمات عجیبی ! هیتلر کجا هستی ؟

هیتلر - من اینجا هستم - تو کجا بی؟

اکارت - همینجا - چیزی می بینی ؟

هیتلر - نه - ظلمات عجیبی است من که سو - پیچ پایم لغزید و سرتاپا در گل
فرو رفتم مگر تازه ایست ؟

اکارت - من چندان از این منظره خوش نمیآید.

هیتلر - از کدام منظره ؟

اکارت - نگاه کن آن چراغ را می بینی ؟ آنجا انتهای خیابان است که مسلسل هارا قرار داده اند . پشت آن انبار قریب نیم ساعت است که مرد وزن و بچه مشغول چیدن صندوقهای زیادی هستند که تصور میکنم مهمات باشد . عمله ای هم که در کوچه ها دیده میشوند همه مسلح اند .

هیتلر - پس یاغیان کاپ کجا هستند ؟

اکارت - ابداً از آنها افری نیست . میدانی اینجا کجا است ؟

هیتلر - نزدیک عمارت صدارت عظمی .

اکارت - باید اطلاعاتی بدست آورد به بین جلو در یکنفر ایستاده است .

ناشناس - ادلف هیتلر اینجا چه میکنی ؟ مگر از جانت سیر شده ای ؟ زود به مونینخ برگرد . طفیان بجایی نرسید کاپ هم فرار کرد .

اکارت - کیست ؟

هیتلر - چراغ جیبی را روشن کن .

اکارت (چراغ را مقابل صورت شخص ناشناس گرفت) . این یهودی کیست ؟

هیتلر - من او را می شناسم - مخبر روزنامه کاپ است . وقتی یکی از اعضای پارلمان انگلستان بود اسمش تریش لینکلن است



دربر لین کودتای نظامی درهم شکسته ولی در مونینخ ارتضی بر حکومت فرمانروائی میکند .

زن - عزیزم چه تلازه ای داری ؟ آیا کمونیستها درحال فرارند ؟
 افسر - پس چه ؟ ما حکومت سوسیالیستی را فرار دادیم . در باور نقد از ارتشن
 فرمانفرما است . کاهر^۱ را بریاست جمهور باویر برگزیدیم البته داشتن
 رئیس جمهور فقط برای حفظ ظاهر است . کاری را که ما از او
 میخواهیم بخوبی انجام خواهد داد .

زن - سرباز گنده و با هوشم را بنازم . من میدانستم که این کار را از پیش
 خواهی برد و حقیقته یارو - نمیدانم اسمش چیست - چه شانسی در
 این میانه آورد !

افسر - هیتلر را میگویی ؟

زن - بله هیتلر



حقیقته برای هیتلر شانس بزرگی است . اکنون حکومت باویر
 حکومتی است که سوسیالیستها را در فشار قرار داده و دست احزاب دست
 داشت را باز گذارد است . با حفاظت اولین امور سوسیالیسم ملی راه
 خود را باز میکند . هر هفته جلسات آن تشکیل و پاسبانها اعضای آن را
 محافظت می کنند . هر دفعه هم هماف کلمات معین تکرار می شود یعنی
 « تقصیر از همه جهات بگردن یهودیها است »

هیتلر - ای ملت آلمان شما روز بروز قیتر می شوید ولی یهودی قیتر
 نمی شود بلکه روز بروز غنی تر و فربه ترمی شود . اگر باور نمی کنید
 به یلاقات رفته بچشم خویش به بینید آنهایی که لباس فاخر بر تن
 و گفشن عالی برپا دارند کیانند .

جمعیت - یهودیها هستند.

هیتلر - این یهودیها باراه آهن های کوهستانی حرکت می کنند. هرجا که قطار توقف می کند آنها هم ایستاده چون مکسانی که بدور لشه جمع شوند دور هم حلقه می زند. اینها طبقات کارگر ما نیستند و مغز خود را هم برای کارهایی که بدرد مملکت بخورد بکار نمی اندازند و کارهای دستی هم نمی کنند تنها کاری که می کنند اینست که روز بروز برف بهی و تمول خود بیفزایند (همله حضار رو بزوال میرود)

در مونیخ عده ناراضی ها روز بروز در تراوید است. سربازان ییکار و افسران آنها و مردمان افسار گسیخته و ناراضی با سوسياليست ها و کمونیستها بنای ضدیت را گذارده اند. این دسته از مردم هر شب در خیابان ها در حرکت اند و بر ضد جمهوریت و یهودیها تبلیغ می کنند ایالت باور بکلی نظم خود را از دست داده است.

رهکنر اول - در روزنامه ای که من آبونه هستم نوشته که نازیها دارند روی کار میابند و عده اعضای فعلی آن به پانزده هزار نفر رسیده است.

رهکنر دوم - روزنامه ای که من آبونه هستم نوشته که ارتش برای هیتلر یکی از روزنامه های بزرگ را بنام فلکیشتر بتو باخته^۱ بمبلغ شصت هزار مارک خریداری کرده است:

رهکنر سوم - روزنامه ای که من مشترک آن هستم می نویسد که روه
(1) Völkischer Beobachter

در سراسر مملکت ذخایری از اسلحه پنهان کرده است.
مسلسل و نارنجک و تفنگ در غالب انبارها و ولایاتی ایالت
باور پنهان شده و اکنون روهم برای این مهمات سرباز
لازم دارد.

رهگذر اول - روهم که از حیث نفر در زحمت نیست زیرا سربازان حله همه
در اختیار او هستند.

رهگذر دوم - می گویند تمام جلسات هیتلر ساختگی است. عده مخصوصی
هستند که وظیفه آنها کف زدن است تا دیگران را بکف زدن
و ادار کنند. عده دیگری مأمور راه انداختن سرود خوانی
میباشند و کسانی نیز هستند که هر وقت کسی بخواهد سخنان
رؤسه را قطع کند اورا باهو و جنجال خاموش می کنند.

رهگذر سوم - روز روشن یهودیهای بیچاره را کنک میزند.

رهگذر دوم - در بدر دنبال کمونیستها می گردند.

رهگذر اول - شهربانی هم ممانعت نمی کند.

رهگذر سوم - اگر هیتلر روزی اختیاراتی بدست آورد خدایا
رحم کن.

رهگذر اول - امروز در روزنامه خواندم که هیتلر اختیارات لازمه را بدست
خواهد آورد.

رهگذر دوم - روزنامه‌ای که من آبونه هستم بر عکس این می نویسد.

رهگذر سوم - یکی از روزنامه‌ها نوشه بود که هیتلر تهدید خواهد کرد.



پس از آن در ژانویه ۱۹۲۳ ارتش فرانسه وارد ناحیه روهر^۱ می‌گردد زیرا آلمان توانسته است غرامات را مطابق عهدنامه ورسای^۲ بموقع پردازد آلمان بدون اسلحه از ملت تقاضای اعتصاب عمومی می‌نماید. دولت آلمان بهای مارک را بطور فاحشی پایین می‌آورد تا بدنیا نشان دهد که آلمان قادر به پرداخت غرامات نیست. چاپخانه‌ها شب و روز اسکناس‌های یک میلیون مارکی چاپ می‌کنند و روز بروز قیمت مارک تنزل می‌کند.

تحویلدار - شما چه میل فرمودید؟

مشتری - فقط یک سوپ.

تحویلدار - یک میلیون مارک دارید؟

مشتری - فقط صد هزار مارک دارم.

تحویلدار - باید یک میلیون مارک بدھید.

مشتری - دیروز برای یک بشقاب سوپ فقط ده هزار مارک ازمن گرفتی.

تحویلدار - خیلی به بخشید قیمتها بالا رفته است.

مشتری - صحیح! ده هزار مارک برای صبحانه، صد هزار مارک برای ناهار،

یک میلیون مارک برای شام آنهم برای من که یک عمله بیش نیست!

در هفته هزار میلیون مارک کاسی می‌کنم و با اینحال ناهار و شام

درستی نمی‌توانم بخورم. خدایا پس مقصرا کیست؟



قر اقتصادی، هرج و مرج سیاسی، مخالفت با عهدنامه اسارت یعنی

معاهده ورسای - این چیزها است که ناسیونال سوسیالیسم نقشه کار خود را روی آنها طرح میکند .

هیتلر - بدقترچه های پس انداز خود مراجعت کنید . به پولهایی که در ساق جوراب یا زیر بالش خود نگاه می داشتید نگاه کنید . این پولهایی بود که از خود و اولادتان واگرفته برای روز مبادا ذخیره کرده بودید . امروز چه ارزشی دارد ؟ هیچ . بورس ما که یهودیها آنرا اداره می کنند روز بروز مردم را غارت میکنند تمامی جنگ روهرب در واقع عبارت است از قیام سرمایه داران یهودی بر ضد ملت آلمان . جنگ روهرب کلاه است این جنگ نیست معامله تجاری است . دشمنی را مانند فرانسه با نفرین یا تحمیل کار زیاد نمی توان نابود کرد با تشویق به تنبلی هم اورا از میان نمیتوان برداشت . ما باید با سلاح بجنگیم .

یکنفر - با کدام سلاح ؟ آلمان خلع سلاح شده است :

هیتلر - اگر شصت میلیون جمعیت آلمان به تعصب ملی خود علاقه مند بودند اسلحه بخودی خود بدست آنها می افتد . اینراهم فراموش نکنید که ما دشمنی بزرگتر از فرانسه داریم . نه فقط مرده بادفرانسه بلکه مرده باد جنایت کاران نوامبر ! مرده باد مارکسیست ها و یهودیها که در ۱۹۱۸ در آلمان سورش کردند (همه حضار)

یکی از حضار - یارو احمق شده اسلحه کجا بود ؟

دیگری - کاملا از روی اطلاع صحبت میکند - راست می کوید ممکن است از اسلحه های که ارتش پنهان کرده است استفاده کرد .

سومی - صحیح است . ده هزار نفر از اهالی باویر مثليک لشکر منظم تمرین کرده آماده کارند .

اولی - فرمایش آقایان صحیح است ولی یارو باید دیوانه باشد .



ترویج ناسیونال سوسیالیسم که مانند آتش در جنگل پیش میرود حکومت باویر را بهراس میاندازد شویر^۱ وزیر کشور از ترس حمله ناسیونال سوسیالیستها کفرانس بزرگ آنها را قدغن میکند .

شویر - آقای هیتلر بشما اخطار میکنم که از روی حماقت با آتش تزدیک نشوید مبادا انگشتان خود را بسوزانید .

هیتلر - آقای وزیر من بجناب عالی قول شرافت می دهم که هیچ وقت بر ضد دولت قیام نکنم و این قول را تکرار می کنم آیا اجازه میدهید کفرانس خود را منعقد نمایم ؟

شویر - خیر

هیتلر - پس از خدمت مرخص شده دیداری از رئیس شهربانی خواهم کرد .

مصدر - آقای هیتلر می خواهند با سر کار ملاقات کنند .

نرتز^۲ - آقای هیتلر بشما نصیحت می کنم که از روی حماقت به آتش تزدیک نشوید مبادا انگشتان خود را بسوزانید .

هیتلر (گریه کنان) - آقای رئیس شهربانی آقای رئیس شهربانی اجازه بدهید که من اقدامات خود را از پیش ببرم . قول شرافت میدهم و ضمانت می کنم که هیچ اتفاقی نیفتند - حالا اجازه می فرمائید ؟

(1) Herr Schweyer (2) Nortz

نرتر - خیر .

هیتلر - پس من بمقابلات وزیر جنک خواهم رفت .

مصدر - آقای هیتلر میخواهند با جناب سروان روهم مقابلات کنند .

هیتلر - ارنست^۱ ! ارنست ! نمی گذارند من نمایشی‌های خود را بدهم . اگر از تشکیل کنفرانس جلوگیری شود دیگر هیچ یک از پیروان من بمن وقوع نخواهند گذاشت . هر طور هست باید تدبیری بیندیشی .

مصدر - جناب سروان روهم اجازه مقابلات تیمسار را میخواهند .

روهم - قربان^۲، وزارت کشور از انعقاد کنفرانس حزب جلوگیری بعمل آورده اند شهربانی هم نمی گذارد هیتلر اقدامات خود را از پیش ببرد . باید تدبیری بندیشید .

مصدر - ژنرال وان اپ^۳ میخواهند فرمانده کل قوای باویر را مقابلات کنند .

ژنرال وان اپ - ژنرال وان لاسو^۴ وزیر کشور از انعقاد کنفرانس ناسیونال سوسیالیست ها جلوگیری بعمل آورده واداره شهربانی هم چنین مینماید که در کار هیتلر دخالت می کند - تصور می کنید

ژنرال وان لاسو - این مسئله چندان اهمیت ندارد . هیتلر اینجاست ؟

هیتلر (مؤبدانه) - بله تیمسار بنده اینجا هستم .

ژنرال وان لاسو - بطوریکه من استنباط میکنم دکتر شویر از اغتشاش (1) Ernst (2) General Von Epp (3) General Von Lossow

هراس دارد. آیا قول شرافت می‌دهید که هیچ اتفاقی نیفتند و خود را برای حفظ آرامش و نظم مشغول می‌دانید؟

هیتلر - من دیگر به دکتر شویر قول شرف نمی‌دهم ولی بحضرت اشرف قول شرف می‌دهم که قیام بر ضد دولت نکنم.

ژنرال وان لاسو (بشوخی) - عجب آتش پاره‌ای هستی! بسیار خوب با چند شرط من از حکومت باویر درخواست خواهم کرد که دستور دهد از کنفرانس شما جلوگیری نکنند.

هیتلر - پس ما می‌توانیم جلسه را تشکیل دهیم.

ژنرال وان لاسو (باسردی) - وقتی یکنفر ژنرال از رؤسای ادارات غیر نظامی چیزی درخواست کند طبعاً اطاعت می‌کنند



سپس با یک ضربه صحنه سیاسی تماماً فرومیریزد. جنک روهر منتج به شکست می‌گردد. بار دیگر لرد های متنفذ آلمان بر ضد دشمن داخلی یعنی سوسيالیسم قیام کرده اساس حکومت را بر می‌اندازند. در روز ۲۵ سپتامبر اتحادیه جنگجویان حزب دست راست با هیجان هرچه تمامتر جلسه خود را تشکیل داده هیتلر را بسم تدبیس سیاسی خود انتخاب مینمایند. انتشار نظامی در تمام کشور حکمرانی است در هر ایالت رئیسی دسته پیراهن سیاهان از سران لشکر تقاضای حمله به برلین و توقيف هیئت دولت را مینمایند.

در ایالت باویر فرصت بسیار خوبی بدست هیتلر می‌افتد.

(صدای پای نگهبان‌ها و دربشت آن صدای خفیف جمعیتی در حال مذاکره شنیده می‌شود)

نگهبان اول (آهسته) - هس! کارل!

نگهبان دوم .. چیست ؟

نگهبان اول - سرهای سختی است .

نگهبان دوم - مگر خودم حس ندارم ؛ منکه از ساعت ۳ تا حال مشغول نگهبانی هستم .

نگهبان اول - من هم از ساعت ۳ مشغول نگهبانی هستم . بدینه من اینجا است که کف کشم یش از کمر بندم سوراخ پیدا کرده و پاهایم نزدیک است یعنی بزند .

نگهبان دوم - من بیاد ایام گذشته افتادم که یخ را شکسته ساعتها با تظاهر ماهی گرفتن بسر می بردم .

نگهبان اول - آقیانی که در اطاق مقابل تشریف دارند گویا سرما را حس نمی کنند نگاه کن پنجه را باز کرده اند .

نگهبان دوم - سرلشکر و ان لاسو گاه گاهی هوای آزاد را دوست دارد . مخصوصاً وقتی مهمان داشته باشد میخواهد خود را سرباز جلوه دهد .

نگهبان اول - چه اشخاصی در آن اطاق هستند ؟

نگهبان دوم - آقای وان کاهر فرمائی ایالت باویر و آقای سی سر^۱ رئیس شهر بانی و هتیلر آن پسره نازی .

نگهبان اول - آن طبل میان تهی !

(صدای صحبت از داخل اطاق شنیده میشود)

نگهبان دوم - آهسته حرف بزن - گوش کن صدای کاهر میآید .

نگهبان اول - برویم زیر پنجره به بینیم چه می گویند (حرکت میکنند)
کاهر (که صدایش بخوبی شنیده میشود) - آقایان هیچ پیشنهادی ندارید؟
(سکوت). - زنرال وان لاسو، سرهنگ سی سر، چرا پیشنهادی نمی کنید؟
هیتلر - من پیشنهاد میکنم - آقای کاهر، شما که فرمانفرمای باویر هستید
با تفاوت آقای سرلشکر وان لاسو فرمانده کل قوا و آقای سرهنگ
سی سر که ریاست شهربانی را دارند می توانید انقلاب نظامی را
عهده دار شوید. چرا نمی خواهید که این افتخار نسبت ما باشد
یعنی انقلاب از باویر شروع شود؟
سرلشکر لاسو - شما تصور می کنید که سران لشکر پروس با ما همدست
خواهند شد؟

هیتلر - اگر سرلشکر لو دندرف را فرمانده آنجا قرار دهید با ما همدست
خواهند شد زیرا ارتش کاملاً مطیع اوست.
سرلشکر لاسو - ولی افسران ارشد بالا موافق نیستند و طرفداری از دولت
خواهند کرد.

هیتلر - شاید سرتیپ‌ها و سرهنگ‌ها و کهنه پرستان سابق با او موافق نباشند
ولی از درجه سرگرد به پایین بدون استثناء طرفدار او هستند
حتی اگر به بینند که لو دندرف بطرف آنها شلیک میکند جنبش
خواهند کرد. این واقعه مانند است بواقعه ناپلیون در گرنبل.
سرلشکر لاسو (باتردید). - اگر مردم برلین باین ترسویی باشند ایالت باویر
به تنهایی خواهد توانست آلمان را نجات دهد.

هیتلر- آقایان، مذاکرات کافی است آیا پیشنهاد من موافقید؟
کاهر- آقای هیتلر ما بایشنهاد شما موافق نیستیم خدا حافظ! (در دادگاه
بهم زده خارج میشود).

نگهبان اول (با قاه قاه خنده) - یارو هرچه رشته بود پنجه شد.
نگهبان دوم - این هیتلر مرد ناقلاً است میدانی مقصودش چیست؟ میخواهد
این شورش با اجازه فرمانفرمای باویر انجام شود.

نگهبان اول - اما این آقای فرمانفرمایی که من می‌شناسم آلت دست هیتلر
نخواهد شد. تصور میکنم که آقای کاهر هم پر بی میل نباشد
که مقام دیکتاتوری آلمان را شخصاً اشغال کند.

نگهبان دوم - البته اگر موفق نشود آقای هیتلر هم دیگر فرصتی برای احراز
هیچیک از مقامات عالیه نخواهد داشت.

نگهبان اول - هیچ! من اطلاع خصوصی دارم که آن هو انور در فربه یعنی
آقای گورینگ¹ که رئیس دسته پراهن سیاهان است به
شنکل² گفته است که لو دنرف دیکتاتور خواهد شد و
چنین تصور کرده است که برای هیتلر هم بتوان یک جایی در
هیئت دولت پیدا کرد.

نگهبان دوم - یک جایی! به!
نگهبان اول - بله یک جایی. حرفي است که گورینگ زده بود
نگهبان دوم - موظب باش، زود بجالی خود برگرد، سر لشکر لاسودارد می‌آید



ولی هیتلر خیالات دیگری در سر می بروشد. نوامبر ۱۹۲۳ در تلاار آجودخوری سرلشکر وان کاهر دیکتاتور باویر قرار است در مقابل سه هزار نفر از اهالی مونیخ نطقی ایراد کند.

روزنامه فروش اول (فریاد زنان) - برنامه ! برنامه رسمی !
پاسبان - قدم بزن ، نهایست

روزنامه فروش دوم - روزنامه فلکیشور بتو باخترا ^۱ بیست فنیک.
پاسبان - راه را بارگن - حرکت کن - نهایست (در اینوقت اتومبیلی وارد
میشود)

پاسبان - آقای هیتلر برشما درود باد ! آقای در کسلر سلام !
در کسلر - آدلف ، این چه بازی است ؟ مارا چرا اینجا جمع کرده ای ؟
هیتلر - آیا میتوانی جلو دهانت را نگاه داری ؟ در ساعت هشت و نیم من
کودتا را شروع خواهم کرد. درست مقارن همان ساعت پیراهن
سیاهان مسلح اطراف ابن سالون را احاطه خواهند کرد تا بتوانیم
با هر پیش آمدی روبرو شویم . در سرسرای عمارت ، در گالریها ، در
خروج گاهها و همچنین در پشت محل صرف نوشابه مسلسل نصب
خواهد شد . دعا کن موفق شوم

در کسلر - این عملیات احتیاطی لازم است زیرا در داخل سالون از دحام
غیریی است . وقتیکه عمارت محاصره شود و حشت مردم را
خواهد گرفت شاید عده ای هم جان خود را از دست بدنهند .

هیتلر - این کار را بمن واگذار . (رو به پاسبان) نگذار مردم در این راه روجمع شوند والا هم از ترس جان خود را بدرون سالون خواهند انداخت اصلاً بعقیده من بهتر این است که خیابان را فرق کنید .
پاسبان - آقای هیتلر ، اطاعت میشود - (رو بجمعیت) بروید ، بروید ، زود اینجرا خلوت کنید ، کسی حق توقف ندارد ، زود حرکت کنید .
هیتلر - دیدی راه باز شد ؟ رفاقت و هم‌ستی با معاون شهربانی اینجور فائده‌ها دارد . بزودی خواهیم دید که کاهر غافل گیر و سرجای خود خشک شود .

کاهر (صدای خود را از همه حضار بلند تر کرده) - خانمها و آقایان بطوریکه اطلاع دارید در جنگ روهر شکست نصیب ما شده ، بول رایچ مملکت ارزش خود را از دست داده ، آلمان در حال انقلاب است کمونیستها از یک طرف و ملیوت از طرف دیگر در خیابانهای ساکسونی^۱ و تورینجیا^۲ مشغول جدا‌النسلی مدام که ایالت باور تحت اقتدار من است من
هیتلر - خفه شو ! (همه مردم)

موئیخی اول - این شخص کیست ؟
موئیخی دوم - این اشخاص مسلح کی هستند ؟
موئیخی اول - نازیها هستند ، آنهم هیتلر است .
موئیخی دوم - پاسبان ، بگیرش بیرون ش کن .
موئیخی اول - پاسبان ، مواظب باش مسلح است .
هیتلر - دستها را از جیب خارج کنید و پای دیوار بایستید و الاخواهید

مرد. کاهر، بنشین! (صدایش را بلند کرده) هر کسی سرجای خود به نشیند تا جانها در امان باشد. آقایان! شورش ملی آغاز شد. این عمارت را ششصد نفر پراهن سیاه سنگین اسلحه اشغال کرده اند. هر گاه آرامش برقرار نگردد ناچارم دستور دهم در راهرو مسلسل نصب کنند لگد انداختن فائد ندارد. هم اکنون ارتش و پلیس هردو درزیر سایه پرچم صلیب شکسته پیشروی میکنند. (با صدای آهته تری) خوب حالا شماها ای کاهر و ای لاسو و سی سر، از عقب من بیایید تا در اینخصوص مذاکره کنیم.

مونیخی اول - این یارو چه بخيالش ميرسد؟
مونیخی دوم - اگر راست میگویی و از طایفه ترسوهای سال ۱۹۱۸ نیستی
شلیک کن.

هیتلر - گورینگ، دهانشان را به بند.
گورینگ - ساکت شوید و لا بسزای خود خواهید رسید. این یک قیام ملی است حکومت باویر و دولت آلمان از میان رفتند بزودی در اطاق مجاور دولت تازه ای تشکیل خواهد شد. هر چند، دیگر جانی نگرانی نیست. بحمد الله آبجو همه تأمین است.
(صدای جمعیت کم میشود)

هیتلر - آقایان، اینجا! (در برآمی بند) هیچکس بدون اجازه من زنده از این اطاق بیرون نخواهد رفت حالا میتوانیم صحبت کنیم آقایان دولت نوین آلمان هم اکنون تشکیل شده و حکومت سابق از میان رفته است باویر پیشوای سایر ایالات خواهد بود. در باویر یک

نایب‌السلطنه باید انتخاب کرد. من اعضای دولت را اینطور معرفی میکنم.
نایب‌السلطنه: آقای کاهر
فرمانده کل قوا: لودندرف.
رئیس شهربانی: سی سر.
صدر اعظم: هیتلر.

من میدانم که این ترتیب برای آقایان ناگوار است ولی از اتخاذ آن ناچاریم و من میل دارم که آقایان تا آنجا که ممکن است تحمل کنند. همه آقایان باید سمت های را که برای ایشان معرفی شد عهده‌دار شوندو گرنه هیچ‌کدام از ایشان حق زیست نخواهد داشت. (عصیانی ترشده) شما باید دوش بدوش من بجنگید فهمیدید؟ یا در قطع با من شرکت کنید و یا در شکست با من بمیرید. به بینید من چهار فشنگ در هفت تیر خود دارم سه تای آنرا برای شما رفقا در صورتی که مرا ترک کنید و چهارم را برای خود گذاشته‌ام. (با حالات موقرتر) فردا اگر من پیروز نشوم بزندگی من خاتمه داده خواهد شد. سی سر - آقای هیتلر شما قول دادید قول شرف دادید که بر علیه دولت قیام نکنید.

هیتلر - راست است سی سر. من قول شرف دادم. لکن مرا بخشید چون برای مصالح میهن ناگزیر از دادن چنین قولی بودم.

کاهر - بمن نارو زد.

هیتلر - ساکت شو! بدون اجازه من شماها حق حرف زدن با یکدیگر را ندارید. (رو بدو نفر پاسبان مسلح) ریکمر^(۱)، نوبر^(۲)، شماها سخت مواطن

این آقایان باشید من دوباره میروم به سالن .

(همینکه درب باز میشود صدای جمعیت بلند میشود)

هیتلر - رفقا، دوستان، شما آنچه را که رخ داد دیدید. حکومت باویر

معزول شد. حکومت جانیهای مله نوامبر در برلین نیز بحکم ما معزول

است. یک دولت ملی همین امروز در مونیخ معرفی خواهد شد. یک

ارتش ملی فوراً ایجاد میشود. (با صورت حق بجانب) من پیشنهاد

میکنم تا زمانیکه حسابهای ما با خانینی که مشغول فنا کردن آلمان

هستند تصفیه نشده خود شخصاً زمام امور حکومت ملی را در دست

گیرم. تنها وظیفه این دولت موقتی این خواهد بود که شهر کافرستان

یعنی برلین حمله برده آلمان را از این گرداب بدینختی رهایی بخشد.

فردا یا آلمان یک حکومت ملی بخود خواهد دید و یا اجساد بیروح

ها را در خاک خود جا خواهد داد (هورا و غوغای مردم آمیخته بهم)

اولین طرفدار - مرده باد بروس !

دومین طرفدار - مرده باد سوسیال دمکراتها !

سومین طرفدار - مرده باد یهود !

هیتلر - آقایان اکنون میخواهم نذر پنج سال پیش خود را در حالیکه یمار

و در بیمارستان بستری بودم ایفا نمایم بدین معنی که آرام نشینیم و

راحت نه بینم تا خانین نوامبر را ریشه کن کنم، تا آلمان بزرگ و

نیرومندی بروی جسم ییجان آلمان ضعیف امروزی بنا شود، آلمانی

که در آن آزادی و قدرت هردو حکم فرما باشد « آمین »

آفرین آقای هیتلر ! به به از این سخنان زیبا ! اما آیا میتوانید این
وعده ها را انجام دهید ؟

میدانید که شما هنوز نقشهٔ صحیحی برای خود تهیه نکرده اید و نیز
میدانید که اشخاص مهمی را مانند کاهر و سی سر ولاسو که ممکن بود برای
شما خدمات شایسته‌ای انجام دهنده از خود رنجانیده اید . اگر اشتباه نکرده
باشم در تهیهٔ مقدمات کار عجله کردید . تصور میکنم که اطلاع داشته باشید
که به نظامیان ژنرال لاسو دستور داده‌اند که اگر شما در مونیخ پیش بروید
بی درنگ شلیک کنند و نفسه‌های مشعشع آقارا با عدم موقیت آمیخته
بکثافتی توأم نمایند .

بامداد روز نهم نوامبر ۱۹۲۳ است، بیرون ای هیتلر در ساحل رودخانه
ایسار^۱ گرد آمده‌اند .

پرچم‌دار (در لباس نظام) — رطوبت هر دقیقه زیادتر میشود .
دهقان (در لباس دهاتی) — از بس دندانها یم بهم میخورد صدای مسلسل
میدهد .

نازی — برو قدری دیگراز آن هیزم بیاور بریز روی آتش . حالا که مجبوریم
انتظار بکشیم اقلار احت باشیم .

پرچم‌دار — منتظر کی هستیم ؟
نازی — منتظر هیتلر و لو دندرف هستیم که در جلو عده حرکت میکنند .
پرچم‌دار — صحیح !

نازی - زهی سعادت ! پیشوای ما بازرگترین زنرال آلمان ! چه روز فرخنده‌ای
خواهد بود !
پرچم دار - چه گفتید ؟

نازی - گفتم امروز یک روز تاریخی خواهد بود .
پرچم دار - بله . . . خدا کند اشتباه نکرده باشد .

دهقان - گوش کنید . این کاغذ را من از دیوار یکی از واگن‌ها کندم .

(بزمخت میخواند) «خدعه و خیانت رفقاء جاه طلب یک نمایشی را
که بنفع بیداری ملی بایستی داده میشد به صحنه خونینی تبدیل
کرده است زیرا این پیش روی را شخص من وزنرال لاسو وسی سر
دربرابر لوله هفت تیر اعلام کرده اجازه دادیم از اینجهت بکلی لغو
است . حزب گارگر ناسیونال سوسیالیست آلمان و حزب آزادیخواه
و پرچم دار آلمان نیز از این تاریخ منحل میگردند .

(امضا) وان کاهر وزیر کشور *

پرچم دار - اگر دست از پاختاکنیم سربازان لاسو شلیک خواهد کرد .
دهقان - از خرشیطان پیاده شوید منکه تصمیم گرفته‌ام بر گردم سرزراعت ،
زنم الان مضطرب است که آیا بسر من چه آمده .

نازی - سرجایت بایست . زنرال لودندرف شخصاً جلو لوله توپ‌ها میرود
و آنها خود بخود سرشان را پایین می‌اندازند . فراموش نکن که
پیشوای ما میگوید « در چنین روزی سوسیالیسم ملی برای نیل به
پیروزی جنبش خواهد کرد » .

(صدای سوت و ازدحام جمعیت شنیده میشود)

پرچم دار (فرمان میدهد) - چهار به چهار ! دوش فنک !
نازی - وهر اتفاقی هم افتاد صف را بهم تزئیند و درجای خود استوار بمانند
(صدای گام برداری منظم بگوش میرسد)

دهقان - در ۱۹۱۸ که نسک بر ضد کمونیست ها قیام کرد اینطور پیش
میرفیم . نسک خودش سویالیست و از کمونیست ها منتظر بود .
ما هم از نسک منتظر بودیم ولی از کمونیست ها بیشتر نفرت داشتیم .
ما فکر میکردیم که هزارع ما را از دستمن خواهند گرفت این
بود که من با دولت همراه شده بر ضد پرچم سرخ جنگیم لکن
امروز که هزارع ما بهای خود را از دست داده و نمایندگان خائن
مجلس ما را فنا کرده اند من بر ضد دولت قیام مینمایم .

پرچم دار - در ۱۹۲۰ هنگامی که من جزو دسته کاپ بودم ما اینطور پیش
میرفیم . من چندان معلوماتی جزدانستن شیوه جنگیم ندارم .
کشور من جبهه بود . چون از جبهه برگشتم یکار بودم صلح
تغییری در اوضاع من نداد اما بخاطر مقررات نظامی و میهن پرستی
نظامی من برای لو دندرف میجنگم .

نازی - در ۱۹۲۰ وقتی که فرقه پراهن سیاهای تشکیل شد ، مثل امروز
شروع مبارزه بر ضد یهود و نصاری و کمونیست ها نمودیم بعدهمیدیم
که اگر یک آلمان آریایی خالص یعنی آلمان آلمانی میخواهیم و
طالب هستیم که آلمان از قیود یگانه آزاد باشد باید از ریشه اقدام
کنیم . من بر ضد حکومت خائن برلین قیام میکنم . من برای

پیشوای خود ادلف هیتلر پیش روی میکنم .



قیام و پیشروی هیتلر یعنی همان پیشروی که بوسیله آن آرزو دارد
بمقام بررس و اختیارات را در دست گیرد آغاز گردیده است .
در خیابانهای مونینخ پاسبانها مشغول پاسبانی و مواضع هستند .

پاسبان - آقای رسدبان ، دارند بطرف فرمانداری میروند .

رسدبان - بدختانه عده آنها از عده های پیشتر است اگر بمیدان ادن^۱ رسیدند
دیگر کار تمام است ولی اگر بکوچه باریکی بر سندشاید بتوانیم
از آنها جلوگیری کنیم - (فرمان میدهد) گروهبان هفر^۲ افراد
خود را بخط کن گروهان تومامور حفاظت قسمتین فلدرن هال^۳
و عمارت فرمانداری است . تا مجبور نشوید شلیک نکنید بزودی
خواهیم دید که این نازیهای هیتلری دیوانه از چه خمیره ساخته
شده اند .

دهاتی - مواطبه پلیس باشید .

پرچم دار - نظام بکیر .

نازی - صبر کنید . اسلحه خود را آماده کنید .

پرچم دار - شروع ! (هیاهوی مردم)

نازی - زنده باد هیتلر !

دهقان - مرده باد شهر بانی !

(1) Odenplatz (2) Sergeant Hofer (3) Feldherrnhalle

رسدان - آتش !

پرچم دار - دراز کش ! (صدای شلیک شنیده میشود)

دهقان - آخ من زخمی شدم .

نازی - واى از میان رفیم .

پرچم دار (با حالات یأس) - هیتلر کجا است (صدای اومیبل شنیده میشود)

دکتر شولتز^۱ (خطاب به هیتلر) - سرت را پایین نگه دار تا هر چه زودتر از

این معركه دور شویم . چه تصادف خوبی که من تورا پیدا

کردم ! دریک همچو کوچه باریکی که سیل خون جاری

است نگاه کن به لودندرف که مستقیماً بطرف کشتارگاه میرود .

آدلف چطوری ؟

هیتلر - مرا از این معركه خلاص کن ، مرا از اینجا نجات بده آخ بازویم !

شولتز - تیر خوردي ؟

هیتلر - نمیدانم ها ! یادم آمد . یکنفر پهلوی من تیر خورد و بازوی

من هم آسیب دید چیزی نیست . زودتر از اینجا خارج شویم . برای

خداما از شهر خارج کن !

شولتز - ما چه اشخاص بزرگی میشیدیم و چه کارهای بزرگی میکردیم !

بخاطر داری که همین دیشب در بورگربروکلر^۲ چه میگفتی ؟

«فردا یا آلمان یک دولت ملی آلمانی بخود خواهد دید و با اجساد

ما بکورستان کشیده خواهد شد ». دیدی چه شکست موهنه‌ی

در آغاز کار خوردم هخدا میداند چند نفر از همدستان ییگانه مالان
در خون خود غلتان و جسد های بیرون حشان در خیابان افتاده است .
هیتلر - تلفات هر چه می خواهد باشد . تا من زنده ام شکست نخورده ایم زیورا
هنوز شهوت اقدار در من باقی است ولی آخ بلازویم ! برای
خاطر خدا زود مرا از این محظوظه خارج کن ! تند بران ! تندتر :

بخش دوم - در راه ترقی



سايۀ شوم صلیب شکسته کم کم بر روی مملکت آلمان گسترده می‌شود
منتهی هنوز شکل حقیقی خود را کاملا پیدا نکرده است. در نوامبر ۱۹۲۳
اقتدار هیتلر به آن اندازه رسیده که بتواند دست خود را بطرف مقامی که
سالها منتظر آن بود دراز کند از این رو است که کودتا می‌کند ولی موفق
نمی‌شود سهل است گرفتارهم می‌شود و بمحاکمه کشیده شده از آنجا بزندان
می‌افتد. ضمناً در ۱۹۲۴ صنایع آلمان از نورونق می‌گیرد و چون ذخایر این
کشور اغلب گروگان غرامات است نقشه اقتصادی داوز^۱ عملی می‌گردد
با این ترتیب که چون سرمایه داران خارجی متوجه تجدید سازمان صنایع
آلمان می‌گردند بول هنگفتی بکشور وارد و بول آلمان هم کم کم ثابت می‌گردد
و تنزل بهای آن دیگر محسوس نیست.

فريتز^۲ - صبح بخیر آقای پاسبان .

پاسبان - صبح بخیر فريتز - در اين صبح سرد زمستان اينجا چه می‌کنى ؟
فريتز - چون آفتاب خوبی است تصمیم گرفتم که روزنامه ام را در پارک
بغوانم - در روزنامه نوشته اند که آفتاب سعادت آلمان در شرف
طلوع است .

پاسبان - راستی ؟

فریتز - نطق استرامن^۱ را که دیشب ایراد کرده است خوانده اید ؟
پاسبان - نه زیرا پاسبانها کمتر وقت خواندن دارند.

فریتز - هنوز هم گرفتار نازیها و کمونیستها هستید ؟ در روزنامه نوشته است
که این موضوع ها تقریباً از میان رفته است .
پاسبان - چه عرض کنم !

فریتز - یک نظر به نطق استرامن کافی است زیرا میگوید که سرمایه داری
و حیات صنعتی و قوانین مبنی بر اصول صحیح پارلمانی از نو تقویت
خواهد شد و هیچ جای تردید هم نیست که همینطور است و قطعاً
روزهای خوشی در جلو خواهیم داشت .

پاسبان - کاش میتوانستم باور کنم .

فریتز - شما هنوز از این نازیها ملاحظه دارید ؟ من بشما اطمینان میدهم
که آنها آتیه خوشی نخواهند داشت . این طفیان شرم آور یکسال
پیش تاجی بفرق آنها نگذارد بلکه آبروی آنها را برد ارتش هم آنها
را رها کرد هیتلر هم که در زندان است دیگر چه ترسی باید داشت ؟
پاسبان - از اینکه اینطور بقضایا خوش بین هستید بسیار مسرورم ولی هیتلر
امروز بعد از ظهر آزاد میگردد .

فریتز - گیرم که آزاد شد . روزنامه های مینویسند که این حزب بکلی منحل
شده است . بانتخابات نگاه کنید و به بینید که عده آراء نازیها از سال
پیش چقدر کمتر شده است دو میلیون رای سال گذشته آنها به نهصد
هزار تقلیل یافته است و اگر درست دقت کنید خواهید دید که

عده رای دهنده‌گان در نه ماه از نصف هم کمتر شده است لذا دیگر از این نازی بازی نباید ترسید.

پاسبان - چه می‌گویی؟!

(صدای سرودهای دسته جمعی مذهبی از دور شنیده می‌شود)

فریتز - راستی گوش بدی سرودهای دسته جمعی مذهبی می‌خواستند.

پاسبان - اینها خوانندگان کلیسای زندان لاندزبرگ^۱ هستند که برای عید میلاد مسیح تمرين می‌کنند.

فریتز - «سلامتی و رضامندی»^۲ شکی نیست که روزهان خوشی در پیش خواهیم داشت.

(صدای سرود بلندتر می‌شود بعد صدای زندان‌بانها بگوش میرسد)

مستحفظ اول - در را به بند صدا نمی‌گذارد که صدای خودم را هم بشنو.

(در بسی می‌شود و صدای سرود خاموش می‌گردد) این

درخت عید میلاد است؟ هینتز^۳ بگذارید در آن گوشه

اطاق. چه بوی بدی می‌اید!

مستحفظ دوم - تصور می‌کنم بوی درخت باشد.

مستحفظ اول - درخت عید میلاد را می‌گویی؟

مستحفظ دوم - بله زیرا این درخت را از عید میلاد پارسال تابحال پشت بام

انداخته بودیم گویا گربه‌ها با آن دست رسی پیدا کرده‌اند.

مستحفظ اول - خوب فهمیدی همین طور است چه باید کرد؟ ها! راستی اطاق

دفتر پر از هدایای عید میلاد است.

مستحفظ دوم - هدایای زندانیان را می‌گویی؟

(1) Landsberg

(3) Heinz

(2) مراجعت شود به انجیل لوقا فصل ۲ آیه ۴

مستحفظ اول - بله در میان هدایا یک شیشه او دکلن بود من خودم باز کردم
دیدم بروید آنرا بیاورید تا باین درخت به پاشیم شاید از
بوی بد آن جلوگیری کند.

مستحفظ دوم - این شیشه که میگویی در میان کدام دسته از هدایا است؟
مستحفظ اول - در اطاق دفتر هدایا در یکجا روی هم چیده شده و آنقدر
هست که نصف کودکان یتیم باور را خرسند نگاه دارد:
من تا حال باین اندازه هدایای مختلف ندیده بودم : لباس ،
عطر ، گل ، موز و میوه های گوناگون و اشیاء دیگر
از زمین تاسقف روی هم انبار شده . این هدایا از اشخاص
پول داری که طرفدار ادلف جوجه پهلوان خود هستند
فرستاده شده است .

مستحفظ دوم - آدلف ؟

مستحفظ اول - آدلف هیتلر . همان زندانی که امروز زندان را ترک خواهد
کرد اطمینان میدهم من نیز از مفارقت او متاثر نشوم . او
و رفقایش آزاد شده اند . راستی باید فهمید که ما مستحفظ
زندانیم یا فراش کودکستان زیرا او و رفیق موفرفری وی
موریس^۱ در را بروی خود بسته و کسی را اجازه ورود
نمیدهدن . امر رئیس است که آنها را آسوده گذارده محل
آسایش آنها نشویم رئیس زندان میگوید که آدلف مشغول
نوشتن کتابی است که آنرا بر فیقش دیکته میکند
و چه کتابی !

مستحفظ دوم - از یک طرف هینز^۱ کله خر لگد انداز که در زیر زمین زندانی
است از صبح تا عصر قاب بازی میکند از طرف دیگر هس^۲،
بی سرو صدا که تمام وقت خود را به ورزش میگذراند
اسباب زحمت شده است خدا عاقبت این زندان را بخیر
کند !

مستحفظ اول - این مزخرفات که روزنامه ها مینویسند: «اعضای حزب
سوسیالیسم ملی بوسیله پیراهن قهوه ای خود شناخته
میشوند همه مردم این لباس را باید پوشند خود هیتلر هم
در زندان پیراهن قهوه ای پوشیده است . این پیراهن را
میتوان از ۰۰۰۰ سفارش داد » - انسان را بفکر میاندازد .

مستحفظ دوم - راستی هم جای تأمل است .

مستحفظ اول - آیا محاکمه او را بخاطر داری ؟ من حاضر بودم واز همه
جلو تراستاده بودم رئیس محکمه هیتلر را برای چنین کودتا بی
محکوم به پنج سال زندان نمود ولی قضات دیگر گفتند
پنج سال زیاد است زیرا این مرد نیرومندی است و جنبش
وی بی نتیجه خواهد ماند رئیس محکمه آهسته گفت
ترسید خیلی زودتر از آنچه شما تصور میکنید آزاد
خواهد شد .

مستحفظ دوم - راستی اینطور گفت ؟

مستحفظ اول - بگوش خودم شنیدم - این است که میگویم جای تأمل است .

مستحفظ دوم - آنوقت هم آقای وزیر دادگستری برخاسته میفرمایند ما

باید به سویالیسم ملی کمک کنیم زیرا آنها نیز وصلة تن ما

مستحفظ اول - های گفتی ! وصلة تن ! همین است که امروز صبح پس از نه ماه از تاریخ محاکمه تلگرافی برئیس زندان رسید بدهین مضمون : « التزام هیتلر نسبت بعدم تکرار گناه قانوناً تصویب شده را تبرا بوى ابلاغ وفوراً اورامر خص نماید »

مستحفظ دوم - پس آزاد شد ؟

مستحفظ اول - اتو میل دم در زندان منتظر او است اگر مایلی بیا و از پنجره نگاه کن واورا برای آخرین دفعه به بین .

مستحفظ دوم - هیتلر کدام یک از آنها است ؟

مستحفظ اول - آنکه بارانی قوه ای رنگ بر تن دارد . از روزی که بزندان وارد شده باندازه ای فربه شده که لباسش تنک شده است آری تشریف بر دند حال دیگر آدلف هیتلر شخصی است آزاد

مستحفظ دوم - باید ماند و دید .



او ضاع آلمان رو به تغییر میگذارد و نقشه های کنه افراطیون سیاسی ظاهرآ از میان رفته است . با معاهده لکارنو^۱ چنین بنظر میرسد که آلمان بعد از جنگ امنیت و مساوات را دوباره بدست آورده و اروپا میخواهد برای مدت مديدة از صلح و صفا ببره مند شود . ولی در ۱۹۲۵ هیتلر با سلاحه کنه و با مردم تله حزب نازی را دوباره تشکیل میدهد .

هیتلر - گوبلس^۱ توقسمت انتشارات و تبلیغات را اداره میکنی - استراسر^۲ توهم رئیس تشکیلات حزب من هستی برای شما مقاصد تازه خود را تشریح میکنم : ما باید نه فقط ایالت باویر را در تحت نفوذ و استیلای خویش قرار دهیم بلکه باید در سراسر آلمان فرمانروایی کنیم . و این استیلا را باید بواسطه قانونی بدست آوریم .

گوبلس - برای این مقصود دو چیز لازم است اول جنبش دسته جمعی توده و دوم پشتیبانی مالی .

هیتلر - جنبش دسته جمعی را چگونه میتوان فراهم کرد ؟

استراسر - با پشتیبانی از منافع کارگران .

هیتلر - منافع کارگران ؟

استراسر - همین است که عرض شد .

هیتلر (باتردید) - بسیار خوب موافق - پشتیبانی مالی را از کجا بدست آوریم ؟

گوبلس - با پشتیبانی از منافع صاحبان صنایع

هیتلر - منافع صاحبان صنایع ؟

گوبلس - همان بود که عرض کردم .

هیتلر - اینرا هم قبول میکنم .

استراسر - ولی چطور میتوان از کارگران و صاحبان صنایع هردو طرفداری کرد ؟

هیتلر - استراسر ، مقصود ما اینست که روزی بمردم آلمان فرمانروایی

که تو نمیدانی کسی که میخواهد برمردم فرمانروایی کند تا
چه اندازه باید آنها را اغفال نماید! مردم برنامه و نقشه چه میفہمند؟
آنها شخص قابل اطمینانی را میخواهند که بتواند پیشوا و بترجم
دار آنها باشد. همین وبس!



برای اولین مرتبه در تحت سربرستی گریگور استراسر سوسياليسم
ملی در حوزه های صنعتی آلمان رو بتوسعه میگذارد و مخصوصاً بیشتر
جنبه سوسيالیستی آنرا جلوه میدهد. در سال ۱۹۲۷ عده اعضای این
حزب از ۱۷۰۰۰ نفر به ۴۰۰۰ نفر میرسد و روز بروز هم در تزايد
است ولی مسائل بیشماری در پیش است که هنوز هیتلر بحل آنها موفق
نشده است.

گریگور استراسر (در حالیکه در خیابان نطقی ایراد میکند) - مرام
سوسيالیسم ملی اینست که راه آهن هارا ملی کند،
رعیتدا آزادی بخشد، رشوه را از ادارات براندازد،
umarتها - باروها - شهرداریها - وکلیساها بربا نماید.
ترکیب سوسيالیسم با ناسیونالیسم برای اینست که
آلمان از داخل و خارج آزاد باشد و به قدر ترین
هم میهنان آن آزادی را به بخشد که هر شغلی را
بخواهد بتواند برای خود انتخاب نماید. ما نازیها
ارتجاع نمیخواهیم بلکه مقصودمان دوا کردن
هردهای هم میهنان است. ما طالب اغتشاش و هرج

و مرج نیستیم بلکه ما از روی برنامه صحیح میخواهیم
رژیم تازه‌ای را معرفی کنیم - ما نمیخواهیم یهودیها
آزار کنیم بلکه میخواهیم که پیشوايان آلمان یهودی
نشاشند و یهودیها نتوانند برای رسیدن مقاصد خود
سرمایه خود را آلت قرار داده نقشه‌های خود را عملی
سازند.

تازه نازی (کارگر کارخانه) - این کیست که نطق میکند؟
کنه نازی (منشی منش) - گریگور استراسر. چطور مگر؟
تازه نازی - بیا زیر این چراغ صحبت کنیم.

کنه نازی - در چه خصوص؟

تازه نازی - در خصوص این نازیها.

کنه نازی - کارل تو هستی؟ چرا این لباسها را پوشیده ای؟

تازه نازی - مگر این لباس چه عیبی دارد؟

کنه نازی - هیچ، فقط من نمیدانستم که تو هم بما ملحق شده ای. از
کی تاحال جزء پراهن سیاهان شده ای؟

تازه نازی - سه هفته است. حقیقت قضیه ای نیست که یکنفر استراسر نام که
گمان میکنم هین آقا باشد بکارخانه ما آمده نطقی ایراد کرد
و مضمون آن نطق این بود که بحقوق کارگران افزوده
خواهد شد.

کنه نازی - خوب پس از آن چه اقدامی کردند؟

تازه نازی - همان روز من یکارشده بودم استراسر مرا در جزء پراهن سیاهان

استخدام کرد و بهمین جهت است که این لباس را بر تن من
محی بینی .

کهنه نازی پس بسیار خوب حال چه میخواهی ؟
تازه نازی - من اینجا آمده ام که اطلاعاتی بدست آورم . این استراسر
راجع باضافه حقوق کارگران مذاکراتی کرده گفت که حزب
نازی حزب کارگران است . من هم مایل شدم بآنها به پیوند
آنها هم مرا بسمت نوکری حزب پذیرفتند که تمام وقت برای
آنها کار کنم

کهنه نازی - خوب ، بعد چه شد ؟
تازه نازی - من صبر کردم .
کهنه نازی - صبر کردی ؟ مقصودت چیست ؟
تازه نازی - من در خیابانها قدم زدم و آنچه که بمن امر کردند انجام دادم
ومنتظر رسیدن روز پرداخت حقوق شدم .

کهنه نازی - بعد ؟
تازه نازی - باز هم یک هفته دوهفته سه هفته منتظرشدم ولی از پول خبری
نشد از اینجهت فکر کردم وقت آنست که اطلاعات یشتری
در خصوص حزب نازی بدست آورم . علت حضور مخلص در
این مجلس همین است و بس

کهنه نازی - بسیار خوب ، چه اطلاعی میخواهی بتو بدhem ؟
تازه نازی - فقط میخواهم بدانم که حزب چرا مزد مرا نمی دهد .
کهنه نازی - برای اینکه اوضاع مالی حزب چندان تعریفی ندارد . مگر روزنامه

نمی خوانی هرجا که ناجی آلمان میرود و نطق های آتشین
خودرا ابراد میکند فقط برای اعانه جمع کردندست . حزب
ما احتیاج به کمک مالی دارد . این صحبت های اضافه حقوق و
غیره برای حزب بسیار زیان آور است و پیشوای آلمان هم
از این صحبت ها چندان خوشش تمی آید .

تازه نازی - خوشش نمی آید ؟

کهنه نازی - نه ، زیرا اگر کار بدین منوال باشد پشتیبانهای ما همه متفرق
خواهد شد و همینکه متمولین از دورما پراکنده شدن عایدات
حزب از اینهم کمتر خواهد شد .

تازه نازی - پس صحبت های یارو در کارخانه تماماً مهمل بود ؟
کهنه نازی - البته که مهمل بود . فقط هرچه پیشوای ما تصویب کند صحیح
است . یادداشتی را که پیشوای آلمان بعنوان دکتر گوبلس
فرستاده بخوان .

تازه نازی - (میخواند) « ۳۰ زوئن ۱۹۳۰ عده ای بعنوان طرفداری از
سوسیالیسم مشغول تهیه طرحی هستند که کاملاً باعقاید مخالفین
ما یعنی مارکسیست ها و آزادیخواهان و یهودی ها و فقیر دارد
من لازم میدانم که این عناصر فاسد وزیان آور را بدون استثناء
و چشم بوسی از حزب خارج کنم ما برای قدمهای اساسی که
خواهیم برداشت برنامه تهیه کرده ایم و مصمم هستیم آنرا
موقع اجرا بگذاریم زیرا ما برای هر قدیمی که تا حال برداشته ایم
به مقوله های سختی برخورده ولی بر همه فائق آمده ایم ما برای

رسیدن بمقصود حتی رنج زندان را برخود هموار نمودیم تا از درهم شکستن حزب نازی جلوگیری کنیم هر که این اقدامات اساسی ما (مخصوصاً من) را نمیتواند به بیند باید از گرویدن به حزب نازی خودداری کند و یا اکر عضو حزب است فوراً خارج شود» - پس موضوع حقوق‌های کم چطورشده آیا نازیها در این خصوص حرفی نمی‌زنند؟

کنه نازی - البته نازیها می‌گویند که این حقوق‌ها افتضاح آور است .
تازه نازی - پس چرا اقدامی نمی‌کنند؟

کنه نازی - برای اینکه نمی‌خواهند فعلاً اوقات متصدیان مسئول را تلغی کنند
تازه نازی - پس این قضایا را مسکوت عنه می‌گذارند!
کنه نازی - عجاله این‌طور است .

هیتلر - (درحالیکه مشغول مذاکره است) - اکثریت کارگران بجز نان و تفريح چیزدیگری نمی‌خواهند این اشخاص مردمی ندارند و برای آنها این حزب و آن حزب ندارد ما نخواهیم توانست فدائیان زیادی از میان حزب کارگر برای خود بدست آوریم . ما باید اعضای خود را از میان مردمان برگزیده و با نفوذی انتخاب کنیم که پابند مبانی اخلاقی نباشند ولی در ضمن بدانند ^{۴۳} چون نزاد آلمان برلزادرهای دیگر برتری دارد آلمان باید بر ممالک دیگر حکمرانی کند و با همین عقیده بتوانند توده را در تحت اختیار درآورده دهان آنها را به بندند بعبارت دیگر باید اشخاصی را پیدا کرد که نسبت به مالفرق مسئول و نسبت به زیرستان

فرمانروایی کامل باشند . صاحبان صنایع ما بزحمتی آتیه خود را
تأمین کرده اند و
مامور اسансور - بالا تشریف میبرید ؟
هیتلر - بله راه پیشرفت را پیدا کرده اند .
مامور اسансور - بالا تشریف میبرید ؟
هیتلر - راه بالا رفقن را پیدا کرده اند
مامور اسансور - خانم بطبقه بالا رسیدیم .
زن (به شوهرش) - فریتز ^(۱) اینجا ماما پایین میاییم .
فریتز - به بخشید . اداره آقای هوگنبرگ ^(۲) کدام است ؟
مامور اسансور - کدام اداره ایشان را میخواهید - اداره روزنامه ؛ اتحادیه
تلگراف ؛ شرل ورلاگ ^(۳) یا کمپانی فیلم برداری یوفا ^(۴) ؟
تمام این ها متعلق با آقای هوگنبرگ است .
فریتز - راستی ؟ پس خواهش میکنیم اطاق خصوصی او را بمن نشان بدھی
مامور اسансور - دست راست تشریف ببرید بعد بطرف چپ به پیچید در انتهای
راه رو اطاق ایشان است .
زن (با شدید بشهویر) - چرا راه را نشان نمیدهی ؛ چکار میکنی ؟
فریتز - حساب میکنم .
زن - این چه حسابی است که تمامی ندارد ؟
فریتز - بله به بخشید اطاق آقای هوگنبرگ اینجاست ؟

(1) Fritz (2) Hugenberg (3) Scherl Verlag (4) Ufa

خانم مایشین پوپس - دستی رائفت تشریف ببرید بعد بطرف چپ به پیچید در
انتهای راه رو اطاق ایشان است .

فریتز - متشرکرم - خوب عزیزم ، راجع به نقشه یانگ^۱ اطلاع پیدا کرده ؟
زن - نقشه یانگ چیست ؟

فریتز - نقشه پرداخت قروض جنک که چه مبلغ و در چند مدت باید پرداخت
زن - البته عزیزم - ولی این حسابی که تو میکنی برای چیست ؟

فریتز - سی و هفت سال تمام باید میلیونها به پردازیم و بیست دو سال
بعدهم ازقرار به بخشید اطاق آقای هوگنبرگ اینجا است ؟

ماشین نویس - تشریف ببرید سریچ و مستقیماً تشریف ببرید تا انتهای راه رو .
فریتز - خیلی متشرکرم - ببخشید .

زن - ولی آیا میتوانیم این پولها را بپردازیم ؟
فریتز - باید بپردازیم جاره نیست .

زن - آیا مجبوریم امضاء کنیم ؟

فریتز - مطمئن نیستم - میگویند پرداخت در ده سال اول زیاد نیست . دشمن
نیز خاک متصرفی را تخلیه خواهد نمود .

زن (با قیافه بازتر) - ده سال یک عمری است عزیزم .

فریتز - صحیح است . ممکن است در عرض ده سال اتفاقات زیادی بیفتد و
کارها اصلاح شود . بالاخره حق بحق دار خواهد رسید فقط مرور
زمان لازم است .

زن - پس تو تصور میکنی که باید امضاء کنیم
فریتز - اینطور گمان میکنم . . . بخشید اطاق آقای هوگنر گ اینجا
است ؟

ماشین نویس - همین جا است ولی متاسفانه الان نمیتوانید ایشان را ملاقات
کنید زیرا با آقای هیتلر خلوت کرده اند .

هوگنر - آقای هیتلر، میخواهم پیشنهادی بکنم که برای حزب شما بسیار
منافع است بطوریکه اطلاع دارید دولت آلمان نقشه یانک را
پذیرفته است اما من و هم قطارانم مخالف این نقشه هستیم
و میخواهیم شدیداً با آن اعتراض کنیم . من و شما این کار را از
پیش خواهیم برد : من بوسیله مطبوعات و شرکت فیلم برداری که
در اختیار دارم و شما بوسیله توده که تحت نفوذ دارید .

هیتلر - آقای هوگنر گ ، اگر صاحبان صنایع آلمان با تمام قوا بر ضد فشار
خارجی و خیانتهای داخلی قیام کنند من از نظر حفظ منافع آلمان
با تمام قوا و از جان و دل با آنها مساعدت خواهم کرد .

هوگنر گ - پس شما عضویت کمیته مرا قبول می کنید ؟
هیتلر - قبول میکنم .



نازیها با تمام قوا برای از میان بردن نقشه یانگ میکوشند - اداره
روز زامه نگاری و خبر نگاری و شرکتهای فیلم برداری هوگنر گ بانازیها
همراهست هیتلر هم خود را بصندوق خزانه هوگنر گ میزند .

۱۴ سپامبر ۱۹۳۰ انتخابات رایشستاک^۱ (بارلمان آلمان)

هیتلر - میدانی ما چه میکنیم ؟ ما آهن ربارا در میان توده کثیف میچرخانیم و بزودی خواهیم دید که در میان این توده کثیف چقدر آهن موجود بوده و با آهن ربا چسییده است. گوبلس رادیورا روشن کن.

کوینده - حوزه انتخاییه شماره ۲۷ لیپزیک^۲ : حزب سوسیالیست ملی ۱۴۰.۰۰۰ رأی - سوییل دموکرات ۲۱۰.۰۰۰ رأی کمونیستها ۱۲۱.۰۰۰ رأی.

گوبلس - هنوز حزب دست چپ اکثریت دارد. پس اکثریت طرفدار نقشه بانک خواهد بود.

کوینده - آخرین اطلاع از حوزه انتخاییه شماره ۱۷ وست فالن نورد^۳ : سوییالیست ملی ۱۰۵.۰۰۰ رأی - سوییل دمکرات ۲۷۲.۰۰۰ رأی جمع کل تا امروز

گوبلس - شکست خوردهیم.

هیتلر - ما شکست نخوردهیم هوگنبرگ شکست خورده پولهای ما در بانک حاضر است مطبوعات و فیلم برداری هم با ما هستند.

گوبلس - مردم چطور ؟

هیتلر - گوش کن !

کوینده - آنچه که مردم را متوجه ساخته از دیاد برق آسای رأی دهنده‌گان سوییالیست ملی است که در دو سال از ۸۰۰.۰۰۰ رأی به

(1) Reichstag (2) Leipzig (3) Westfalen Nord

شش میلیون و نیم رأی رسیده است این حزب با ۱۰۷ فروکیلی
که در پارلمان دارد با عملیات شبانه دومین حزب نیرومند آلمان
گردیده است . اکنون مارش نظامی آلمان را میتوانیم
۰۰۰
(کم کم صدای گوینده از میان میرود)

اولی - نتیجه آراء را شنیدی ؟

دومنی - عده آراء را دیدی ؟

اولی - شش میلیون به نفع نازیها رأی داده اند (سوت تعجب)
انگلیسی - آقای سر دیر شما روزنامه نویسید . از این چه استنباط میکنید ؟
سر دیر - آقای بلنکین ساپ^۱ فریب ظاهر را نباید خورد ، هیتلر بسه دلیل
نمیتواند مایه وحشت برای این کشور گردد اول آنکه هیتلر یک
لهجه بوهمی زننده ای دارد از این رو آلمانها اور اخراجی میدانند دوم
اینکه هیتلر بر ضد رفقا و همدستان خود جاسوسی کرد و از این رو
ارتش با او اطمینان ندارد . سوم آنکه در حادثه نوامبر فرار کرد
و باین جهت همه طبقات ازاو بیزارند . یک سرجوخه ناقابل اهل
بوهم^۲ که بزردی و خیانت او افشاء و ثابت شده نمیتواند مقام بلندی
را اشغال کند . پس آقای بلنکین ساپ بشما قول میدهم که چنین
نحو اهد ماند و آفتاب اقبالش رو بزوال خواهد رفت .

* * *

ولی آفتاب اقبالش رو بزوال نمیرود . در ۱۹۲۹ بسیاری از تجار
ورشکست میشوند . در ۱۹۳۰ دنیا در بحران اقتصادی شدیدی غوطه ور

میگردد و این بحران در ۱۹۳۱ بمنتهای شدت خود میرسد و شالوده اقتصاد آلمان درهم میشکند بازارهای دنیا پراز کالاهای کوناکون است و خردبار ندارد. ممالک خارجه شروع بمطالبه ویرون بردن و جوھیکه بعنوان وام آلمان داده بودند میکنندیکرہ مردمان بیکاربالا میروند. نصف مردم آلمان پشت در اداره مشاغل ازدحام مینمایند.

(همه جمعیت)

منشی اول - کتابچه کارگران بیکار میخواهید؟ (تبر میزند و میدهد)

منشی دوم - گواهینامه صحت مزاج میخواهید؟ (تبر میزند و میدهد)

منشی سوم - ده مارک و پنجاه فنیک (تبر میزند و میدهد)

(این جریان کار اداره مشاغل با وجود مذاکرات زیرین همچنان ادامه دارد)

کارگر اول (بیکار) - ما غذا نداریم ولی در ازاتین گندمها را آتش میزنند.

کارگر دوم (بیکار) - مالبس نداریم ولی روستائیان پنه کار امریکامحصول

پنه خود را برنداشته زمین را دوباره شخم میزند.

کارگر سوم (بیکار) - غذا پیدا میشود ولی برای تهیه آن پول نداریم.

کارگر اول (بیکار) - پول نداریم.

کارگر دوم (بیکار) - کار نداریم.

کارگر سوم (بیکار) - غذا نداریم.

کارگر اول (بیکار) - تصریح حکومت است انقلاب بهترین وسیله رسیدن

بمقصود است.

کارگر دوم (بیکار) - تصریح یهودیاست ما بیک بیشوا احتیاج داریم.

کارگر سوم (بیکار) - راست میگوید احتیاج بیک بیشوای حسابی داریم.

کارگر اول (بیکار) - ضمناً ما هفت میلیون بیکار هنوز منتظریم .
منشی اول - کتابچه کارگران بیکار میخواهید ؟ (تبر میزند و رد میکند)
منشی دوم - گواهینامه صحت مزاج میخواهید ؟ (تبر میزند و رد میکند)
منشی سوم - ده مارک و پنجاه فنیک (تبر میزند و رد میکند)
اولین خیابان گرد - میگویند در موقع نطق هیتلر در اسپرت بالاست ^۱ ده هزار
نفر حضور داشتند .

دومین خیابان گرد - میگویند در موقع نطق تالمن ^۲ در اسپرت بالاست ده
هزار نفر حضور داشتند .

سومین خیابان گرد - ده هزار نفر در مسابقه شش روزه دو چرخه سواری
در اسپرت بالاست شرکت کرده بودند .

نکهبان - رفقا، سوارانی که در کتاب مکاففه ^۳ بدانها اشاره شده یعنی
خیانت و گرسنگی و فربود وارد برلین شده اند .

اولین خیابان گرد - دهقنان هم برله نازیها رأی میدهند .

دومین خیابان گرد - کارگران صنعتی هم بنفع کمونیستها رأی میدهند .

سومین خیابان گرد - ییف ! تنها کاری که میتوانند انجام دهند همین رأی
دادن است و بس .

اولین خیابان گرد - مزد مرا به ۵۰۰ مارک کاهش داده اند .

دومین خیابان گرد - مزد مرا به ۱۰۰ مارک تنزل داده اند .

سومین خیابان گرد - مزد مرا به ۵۰ مارک در ماه تنزل داده اند .

بیکار - مزد مرا به هیچ تقلیل داده اند زیرا من بیکارم .

اولین خیابان گرد - تمام این بد بختیها از آن عهدنامه لعنتی و رسای سرچشمه کرفت .

دومین خیابان گرد - تمام از این جنک یعنی مللی شروع شد .
همه باهم - ولی شمارا بخدا این بد بختی کی تمام خواهد شد ؟



۱۹۳۱ . برلین گرفتار جنک داخلی است . در ظاهر شهر خوشی بنظر میرسد ولی صبح و ظهر و شب در گوشه های خیابان و در رستورانها و محل های رقص و سینما ها اغتشاش و زدوخورد هایی واقع میشود .

فاحشه (آهسته) - جونم منتظر کی هستی ؟
راکز^۱ (آهسته) - یک انگشت الماس فروشی دارم خریدار هستی ؟
اسنو^۲ (آهسته) - یک کمی کوکائین دارم خریدار هستی ؟
بوتنز^۳ (آهسته) - این آخرین اشعار راجع باوضاع سیاسی است از خنده روده برخواهد شد . ارباب ، همه را به یست فنیک میفروشم .

رهنگنر اول - امشب پیراهن سیاهان زیاد شده اند .
رهنگنر دوم - نازیها در اسپرت پلاست اجتماع کرده بودند پرچم ها را می بینی ؟

زنگنر اول - اگر از من می پرسی اینها بی شر^۴ می گردند . نگاه کن - آن جوان را دیدی به پنجه سنگ انداخت پسر شجاعی است .

(1) Rocks (2) Snow (3) Bores

اولین پراهن سیاه - پیداش کرد .
دومین پراهن سیاه - اورا نگاه دارید ! کمونیست کیف !
رهنگنر اول - به بین اورا گرفتند !
رهنگنر دوم - خدا یا چطور اورا میزندن !
رهنگنر اول - خداوندا خودت باو ترسم کن !
رهنگنر دوم - به بین ، باچوب پرچم اورا میزندن !
رهنگنر اول - نگاه کن !
رهنگنر دوم - بیچاره شل شد !
دختر - ایستاده اید نگاه میکنید ؟ یك آمبولانس صدا کنید - یکی برود
دکتر خبر کند !
رهنگنر اول - بنده که چنین جرأتی ندارم .
رهنگنر دوم - بنده هم همینظور .
رهنگنر اول - من که خیال ندارم خودرا گرفتار کنم .
رهنگنر دوم - من هم همینظور - بیا از اینجا دور شویم .
صدای یك یهودی - همه جا همین آش و همین کاسه است .
بونز - ارباب این آخرین اشعار راجع باوضاع سیاسی است که شمارا از
خنده روده برخواهد کرد همه را به بیست فنیک میفروشم
اسنو (آهسته) - یك کمی کوکائین دارم خریدار هستی ؟
راکر - یك انگشت الماس برای فروش دارم خریدار هستی ؟
فاحشه (آهسته) - جونی ، منتظر کی هستی ؟

اولین بیکار - خدایا چه سرد است .

دومین بیکار - این سرما بواسطه بادی است که از روی روخانه میگذرد .

اولین بیکار - کارل امروز را چطور گنراندی ؟

دومین بیکار - امروز برای مردم در اتومبیل باز میکردم و بدین وسیله
توانستم لقمه نانی پیدا کنم .

اولین بیکار - باز تو - من فکر کردم که در استگاههای ترن های زیرزمینی
درویشی بخوانم . وارد کهشم دیدم پنج نفر درواگن هستند
همینکه شروع به خواندن کردم چهار نفر از آنها هم با من
شروع کردند و تعزیه راه افتاد مثل اینکه آنها هم بهمین قصد
آنچه از پنهان ناچار دم دهنم را گذاشتم و دم را روی
دوشم گذارده غزل خدا جافلی را خواندم .

دومین بیکار - باییکاری نان پیدا کردن کار دشوار است .

اولین بیکار - یک اتفاقی خواهد افتاد
دومنین بیکار - اگر مردم آلمان کمونیست شوند البته اتفاقی خواهد افتاد
مقصودم اینست که ما باید تاحدی طرز فکرمان را عوض
کنیم ولی دیگر از این چیزها گذشته است .



در تمام زمستان صدای خسته صدر اعظم بروئینگ^۱ شنیده میشود
که احکام صادر میکند . باز هم از حقوقها کسر و مالیاتهای تازه وضع میکنند .

تنگی ! سختی ! بیچارگی ! در سراسر جلگه ها ، در میان توده بدبحث

شهرها ودهات، نسیم تلخ وکشنده انقلاب می‌وزد. از ترس خطر بعضی از صاحبان صنایع جمع شده درباره امور جاری و آتیه مذاکره می‌کنند.

تايسن^۱ - هيچيڪ از آقایان پيشنهادی ندارند، (سکوت) - بنظر هيچيڪ از آقایان چيزی نميرسد؟ (تأمل) - منابع صنعتی ما، مؤسسات فولاد وزغال ما بزرگترین مؤسسات مملکت است آیا می‌دانید چه بسر ما دارد می‌آید؟ سیستم دموکراسی و پارلمانی رو بضعف می‌گذارد. مردم سرکش شده همه بطرف کمونیسم متمایل شده اند و ممکن است سیستم سرمایه داری مارا بکلی تارو مار کنند.

کروب^۲ - بهتر است که دولت را تقویت کنیم.

تايسن - آقای دکتر کروب، از دولت پشتیبانی کردن به تنهايي کافی نیست شاید موفق نشديم. من بشما خاطرنشان می‌کنم که مایش از اين باید فداکاری کیم.

عضو اول هیئت مدیره - آقای تايسن، ما برضد دولت نمیتوانیم اقدامی کنیم.

تايسن - کسی نگفت که برضد دولت اقدام کنیم بلکه ما میتوانیم طور دیگری از این شکست‌های بی در بی و مجہول‌الله جلوگیری کنیم. حواس مردم را باید بچیز دیگری متوجه نمود - (باتأمل)

من پيشنهاد می‌کنم که با تمام قوا از سوسياليسم ملي پشتیبانی کنیم.

عضو اول هیئت مدیره - این پست فطرت‌هارا تقویت کنیم؟ ما هرگز راضی

باين امر نخواهيم شد.

عضو دوم هیئت مدیره - جواب صاحبان سهام را چه خواهیم داد ؟
عضو سوم هیئت مدیره - سرمایه هایی که بکار انداخته ایم چه خواهد شد ؟
عضو اول هیئت مدیره - آقای تایسن حق بجانب آقایان است - راست است
که ما میتوانیم با آنها دست اتحاد بدھیم ولی درنتیجه این اتحاد
ناچار یکی از دو طرف کلاه سرش خواهد رفت حالا از کجا
معلوم است که ما آن طرف نباشیم ؟

عضو دوم هیئت مدیره - این حرف متینی است - باین بست فطرتها نمیشود
اطمینان داشت .

تایسن - آقایان ، خواهشمندم کمی دقت بفرمایید - اگر سوسیالیسم ملی از
میان رفت ده میلیون دیگر بعده کمونیستها افزوده خواهد شد .
کروپ - بدینخانه هیچ چاره دیگری نداریم - یا باید از هیتلر پشتی بانی
کنیم و یا از میان برویم - قضایا پر واضح است .

عضو اول هیئت مدیره (باکراه) - پس چه پیشنهاد میکنید ؟
تایسن - اول هیتلر را باید از مضيقه مالی نجات دهیم . من پیشنهاد میکنم که
ما یک سندیکالی درست کنیم که و گلر^۱ و اسپرینگرم^۲ ریاست آنرا
داشته باشند آقایانی که موافقند بفرمایند « بله »
حاضرین (با آهنگ های ناشی از اکراه و طیب خاطر) - بله
تایسن - بسیار خوب حالا دنباله سخن باید راجع بروزنامه ها باشد
(کم کم صدای تایسن محو میشود و صدای هینتر از میان هله
و کف زدن مردم شنیده میشود)

هیتلر. . . . تازه‌انیکه نسبت به حزب نازی علاقه نشان داده می‌شود و از پیشرفت کمونیستها جلوگیری بعمل می‌آید حاضریم از دولت پشتیبانی کنیم ولی اگر دولت بخواهد از مقاصد هاجلوگیری کند ما با تمام قوا برضد آن خواهیم کوشید من هرگز نهضت خود را مفت نخواهم فروخت و اجازه نخواهم داد که مردمان بی سرو پایی مقاصد مقدس حزب مرا دستخوش هوا و هوس و اغراض شخصی خویش قرار دهند. تسلیم و تمکین معنی ندارد. از مردمی که پیشوایان آنها اهل تمکین و مصالحه باشند توقع رشادت نمی‌توان داشت اگر من اهتمامی بکنم زیرستان می‌هیشه حاضرند که مرا به بخشند ولی هرگاه به بینند که من مسلک خود را عوض می‌کنم هرگز مرا نخواهند بخشید. (صدای کف زدن حضار)



با کمک پولی سرهایه داران و بقوه تدبیغات علم نازی بلند می‌شود. مردم در حیرت عجیبی دچارند دولت هم بهمان اندازه متغير است. درهیان مقامات عالیه دسته بندهایی موجود است. ژنرال شایخر^۱ سردسته دسیه کاران سیاسی در رأس ارتش آلمان مشغول کار است و بوسایلی اطمینان رئیس جمهوری سالخورده را نسبت بخود جلب می‌کند. شایخر آن متخصص فساد و تزویر دواسه می‌تازد. صدراعظم بروینیک درحالی که با تمام قوا می‌کوشید آلمان را دوباره تحت سلاح بیاورد از منصب خود خلع می‌شود. شایخر متخصص

فساد و تزویر مشغول دسته بندی است فرانز فان پاپن^۱ دوست هیتلر بصدارت عظمی آلمان که حکومت آنرا سرمایه داران و متمولین تشکیل داده اند انتخاب میشود.

هیندنبرگ^۲ - عصای من - عصای مرا بده . متشکرم . خوب ، فرانز یا در روشنایی تا ترا بهتره بینم . این چه صدایی است که ازیرون شنیده میشود ؟

فان پاپن - آقای رئیس جمهور ، این صدای نازیها است .

هیندنبرگ - نازیها ! نازیها ! چه مردمان مهمی ! مثلا آن روهم که حقیقته افتضاح آور است یکی دیگر هیتلر آن سرجوخه فضول که اصلا .
بومی^۳ است

فان پاپن - آقای رئیس جمهور ، متاسفانه الان همه چیز در دست آنها است حتی شاید لازم باشد ..

هیندنبرگ - من هم همینرا میخواهم بدانم .
فان پاپن - مطلب اینست که یا باید با هیتلر مخالفت کرد یا از او استفاده نمود . در شق اول بهترین سدی را که بر ضد بلشویسم داریم از دست خواهیم داد ولی اگر با او کنار بیاییم میتوان مطمئن بود که خیال توده راحت خواهد شد .

هیندنبرگ - عقیده تو صحیح است .

فان پاپن - خوب چه دستور مرحت میفرمایید ؟

هیندنبرگ - چه میتوان کرد ؟

فان پاپن - میفرمایید از او پشتیبانی نماییم ؟

هیندنبرگ - مانباید از این کله خر پشتیبانی نمایم
فان پاپن - میفرمایید با او مخالفت کنیم ؟
هیندنبرگ - ما جرئت نمیکنیم با این کله خر مخالفت کنیم .

هیتلر - تازمانیکه مردم بی بصیرت و نفهم مقامات عالیهرا اشغال کرده اند خطر
بلشویسم و دخالت بلشویکها در اوضاع سیاسی و نظامات دنیا روز
بروز در تزايد خواهد بود . در مملکتی که شش میليون کمونیست
وهفت میليون و نیم سوسیالیست و شش میليون پاسیفيست^۱ موجود
است شرط عقل آنست که دم از تساوی حقوق و صحبت های
غلنبه دیگر تزئیم . گندیدگی اوضاع داخلی که در ۱۹۱۸ موقتی و
بحرانی بنظر میرسید اکنون مزمن شده اگر آلمان میخواهد برخیزد
وبار دیگر برپاهای خود تکیه کند احتیاج به حزبی دارد که بوسیله
آن بتواند برضد دشمنانش قدمهای سریع و بموقع بردارد . چون
احزاب دیگر موفق نشدند فقط سوسیالیسم ملی است که میتواند
کامیاب شود . (کف زدن حضار)

نژادی ها - زنده باد فتح ! زنده باد فتح !

آزادی خواه - کوش کنید . سگها صدا میکنند و درندگان بشرها میرینند
مرد عمل - مواظب این درندگان باشید که شما را درست میل
نکنند . اگر همه با هم متفق نشویم و از هیتلر جلوگیری نکنیم
قبل از رسیدن عید میلاد زمام اختیار را درست خواهد گرفت .

خوش بین - در هر صورت کار خود را خواهد کرد بگذارید بمقام برسد
زیرا بهترین راه برای رسوایی همین است بگذارید هیتلریاید.
این مقام برای او دوامی نخواهد کرد.

آزادی خواه - رفیق خدا کند که عقیده توصیح باشد و مقام برای او دوامی
نداشته باشد.



اکنون پیراهن سیاهان مسلح شده‌اند. هیتلر مارکسیست‌ها را بقتل
عام تهدید می‌کند نازیها یکی بعد از دیگری دشمنان سیاسی خود را از میان
برمیدارند در نیم شب روز ۹ اوت ۱۹۳۲ فان با بن حکومت نظامی اعلان
و اغتشاش کنندگان را به مرگ تهدید می‌کند درست نود دقیقه بعد یک نفر
در قریه معروف به پوتمنپا^۱ در سیلزی^۲ بقتل میرسد.

دادرس (با خستگی) - سرو صدانکنید، خاموش باشید. خوب، مادام
پیتر زونخ^۳ بفرمایید به بینم چه شد. (جوایی نمیرسد) - من میدانم
که این امر دشواری است ولی ما سعی می‌کنیم علت قتل را بفهمیم
و شما باید با ما کمک کنید. باین ترتیب ما خواهیم توانست از اتفاقات
متشابهی که ممکن است در آتیه پیش آید جلوگیری کنیم -
(تقریباً با التماس) مادام پیتر زونخ.....

مادام پیتر زونخ (آهسته) - من در رختخواب خواهید بودم. دو پرسیچه‌ام
نیز درخواب بودند. چند نفو وارد شدند - چهار، هشت، نمیدانم

(1) Potempa (2) Silésie (3) Pietrzuch

چندنفره من پیرهستم . تاریک بود . ما خواهید بودیم .
دادرس - مدام پیتر زوخ فوق العاده متشرکرم - خوب بعد چه شد ؟
مدام پیتر زوخ - چراغهای قوهای در دست داشتند . کنراد^۱ عزیزم را از
رختخواب پیرون کشیده کنک زدند . نازیها بودند . چراغ
قوهای داشتند .

دادرس - بعد ؟
مدام پیتر زوخ - ما خواب بودیم !
دادرس - خیلی متشرکرم . دیگر با شما کاری نداریم . (رو به گواه دیگر)
شما دکتر هستید ؟
دکتر - بله آقای دادرس .

دادرس - شما چه اطلاعی میتوانید در این خصوص بدھید ؟
دکتر (تند تند) - مقتول بیست و نه زخم داشت . با چوب و چماق اورا زده
بودند صورتش کوفه شده بود . زخمها رامیتوان درآثر چوب ییلیارد
که شکسته است دانست . دریک بازو هم زخم گالوله دیده میشد .
دادرس - آقای دکتر ، بنظر شما یکی یا تمام این زخمها موجب قتل این شخص
بوده است ؟

دکتر - خیر آقای دادرس علت مرگ را میتوان در اثر ضربت با نوک کفشه
دانست که گلوی قفید را دریده و شاهر گک او را پاره کرده بود .
لزی اول - این خوک لهستانی بود .

لزی دوم - کمونیست و دزد بود . بسزای خود رسید .

نژی اول - کسی جرئت نخواهد کرد یکنفر نژی را محکوم کند . این
گوی و این میدان !

نژی دوم - بازدده میلیون نفوس آلمان پشت و پناه رفقای ما هستند . اگر
مویی از سر یکی از آنها کم شود ...

داندرس - بر ما ثابت است که قاتل مخصوصاً به پوتیما رفته که پیتر زوخ
را بقتل برساند باید اورا کاملاً بطوریکه در قانون پیش بینی شده
مجازات کرد (مهمه مردم)

نژی اول - خیر خیر - رفقای ما را آزاد کنید و الا هرچه دیدید از چشم
خود خواهید دید .

نژی دوم - ساکت شوید، ستوان هینز^۱ میخواهند صحبت کنند .

هینز - در آتیه مردم آلمان احکام را بنحو دیگری صادر خواهند کرد . این
حکم راهرا برای آزادی آلمان باز خواهد کرد . زنده باد هیتلر !
(دادگاه شلوغ است ولی کم کم صدای مردم کم میشود و صدای ماشینهای تحریر
بکوش میرسد)

کوبلس^۲ - مادموازل !

ماشین نویس - بله آقای دکتر کوبلس .

کوبلس - آنچه بشما دیگته کردم بخوانید .

ماشین نویس - چشم - « ما بر ضد تسلیم سربازی که فقط در مقابل دفاع از
خود یک دزد کمونیست را بقتل رسانیده اعتراض میکنیم »

کوبلس - بله . اینرا نیز اضافه کنید « وقتی جوانان بی آلاش (ویرگول)

(1) Heines (2) Göbbels

که به تنهایی و بی یار و یاور (ویر گول) برای کشیدن انتقام
متossl با سلحه می شوند (ویر گول) این جواب دولت است (خط)
حکم اعدام (علامت تعجب جمله تازه) - تقصیر با یهودی ها است
(ویر گول) فراموش نکنید (ویر گول) رفقا (ویر گول)
و هر روز ده مرتبه تکرار کنید تا بطوری در ذهن شما قرار
گیرد که در خواب هم بگویید (بهودیها مستولند)
هیتلر (باعجله وارد شده) - زو زف، این کار را فعلا زمین بگذار، مادمواژل!
تند نویس - بله ناجی من .

هیتلر - این تلگراف را به محبوسین پوتمنا در زندان بیوتون^۱ مخابره کنید
«رقای من » در مقابل این حرکت فجیع و موہن لازم است و فداری
خود را نسبت بشما یاد آور شوم . از این دقیقه آزادی شمامهترین
مقصود و مخالفت با دولت تنها وظیفه ما خواهد بود .



عده بیکاران رو با فزایش می گذارد باز هم از حقوق ها و دستمزدها
می کاهند و پریشانی مردم دمدم بیشتر می شود . عده ای از کارگران بر ضد
حکومت فرانزفان پاپن شورش می کنند . روابط هیتلر با فان پاپن قطع شده .
بر جم صلیب شکسته با پر جم داس و چکش باهم با هتزراز درآمده یکدیگر
را نوازش می کنند . نوامبر ۱۹۳۲ کارگران و سائط نقلیه اعتراض می کنند .

خانم اول - چه خبر است ؟ چه خبر است ؟
خانم دوم - این جمعیت چیست ؟

مرد - اعتصاب و سائط تقلیه است مواطن باشید.

خانم اول - نزدیک شدند - الان میرسند!

خانم دوم - این پیراهن خاکستری ها کارگران راه آهن زیرزمینی هستند.

خانم اول - تمام اتوبوسها متوقف شده اند.

مرد - هم راه آهن های زیرزمینی وهم واگن های شهری!

خانم دوم - چه خواهد شد؟ این اعتصاب همه را فلنج خواهد کرد!

سوسیال دموکرات - اتحادیه کارگران اعتصاب نمیخواهند - عقیده باعتصاب ندارند.

خانم دوم - همه تقصیر این بلوپویکها است.

مرد اول - تقصیر بلوپویکها تنها نیست گوش کنید!

بلشویک - ای کارگران دنیا متحد شوید و اعتصاب کارگران و سائط تقلیه برلین را پشتیبانی کنید.

نازی - ای ناسیونال سوسیالیستها متحد شوید و از اعتصاب کارگران و سائط تقلیه برلین حمایت کنید.

خانم اول - شنیدی؟ پس نازیها هم در این اعتصاب شرکت دارند.

خانم دوم - گفتی نازیها هم شرکت میکنند؟ - این دیگر چه حقه بازی است؟

خانم اول - منکه عقلم بجایی نمیرسد.

مرد - اینها همه تو خالی است - هیچکس با این نازیها اطمینان ندارد.

خانم دوم - من فقط مایلم بدانم که این موضوع بکجا منجر خواهد شد

مرد - تو هم بمعطلب خود میرسی شتاب مکن.

هفتم نوامبر ۱۹۳۲ تیجه انتخابات معلوم شد. حکومت فان پاپن که در میان توده محبوب نیست و در پارلمان هم نفوذی ندارد شکست خورده است. — کمونیستها یازده کرسی اضافی بدست آورده و نازیها دو میلیون رأی ازدست داده اند.
کمونیست اول — تیجه آراء را دیدی؟ حالا به بینیم کی میتواند از حزب ما جلوگیری کند.

کمونیست دوم — کلک نازیها بطور قطع کنده شد. شش ماه دیگر آقای هیتلر یکنفر پراهن سیاه نخواهد داشت
کروپ — آقای تایسن — آقای تایسن - دیدید چه شد؟
تایسن — چه شد؟

کروپ، — دیگر چه میخواهید بشود؟ نازیها دو میلیون رأی ازدست داده اند. سوسيال دموکراتها هم ضعیف شدند و کمونیستها شش میلیون رأی دارند باید اقدام جدی کرد.

تایسن — حق باشما است اگر سوسيال دمکرات هم ضعیف شد پس باید بهر قیمتی هست نگذاریم نازیها ضعیف شوند.

کروپ — ولی تصور نمی کنید که در چنین موقعی کمک بنازیها خطرناک باشد؟
تایسن — جان من، کار اند کی رونق پیدا کند باهر نوع حکومتی باید ساخت. باید وقت تلف کرد. مادموازل هادموازل، معاون مرآ خبر کنید! شاخت^۱ را پیش من بفرستید! به شلیخ ر بگوئید فوراً نزد من باید! به



مغلطه و دسیه ! دسته بندی و ضد دسته بندی ! شلیخر مودنی سخت
دامن بکمر زده است به فان پاپن که خود اورا برای صدارت آلمان معرفی
کرده بود ناروزده خود بجای او می نشیند ولی روزگار نیز با روی خوشی
نشان نمیدهد . شلیخر بانمایندگان اتحادیه کارگران مشغول مذاکره می شود
ولی موفق نمیگردد . باحزب نازی نیز مذاکره میکند پیشنهاد او را رد
میکنند . اینجاست که فان پاپن بخیال انتقام میافتد .

در چهارم ژانویه ۱۹۳۳ فان پاپن در خفا با هیتلر ملاقات میکند و
از او قول می گیرد که در مخالفت با شلیخر نازیها را بمساعدت و همراهی
با او و ادار کند در سی ام ژانویه هیندنبرگ رئیس جمهورو فان پاپن هیتلر
را در عمارت صدارت عظمی ملاقات میکنند .

در عمارت کایزرهوف^۱ که بعمارت صدارت عظمی تزدیک است رفقای
هیتلر منتظر مراجعت او هستند .

کورینگ - روه، از جلو پنجره عقب برو . گوبلس چرا نمی نشینی ؟
ایستادن شما دوتا در نزدیکی پنجره مرا عصبانی میکند .
گوبلس - چرا بیرون نمیاید ؟ الان بیش از یک ساعت است خلوت کرده اند
روهم - دیگر حالا تزدیک است بیاید . پاپن بیرون آمد . اینها، دارد میاید ؟
گوبلس - آیا میتوانی از قیافه او حدس بزنی که مذاکرات آنها چه نتیجه
داشته است ؟

روهم - دور است درست نمی‌توانم به بینم - هرمن آن دورین را بمن بدنه
گورینگ - قیافه اش چطور است؟

روهم - این دورین شکسته که کار نمی‌کند! آها! یک کمی بتهرشد.
گوبلس - خوب چه خبره؟ زودباش بکو.

روهم - خیلی خوب نمی‌بینم. همینقدر می‌بینم که رنگش مثل گچ سفید
شده و نگاهش نگاه عبوسانه است. گوبلس! بخدا قسم اشک از
دیدگانش سرازیر است!

گوبلس - یعنی چه؟

گورینگ - یا اینکه کار ما بالا گرفته یا بکلی فنا شده ایم.

روهم - بزودی معلوم خواهد. رفقا آمد! (در اطاق باز می‌شود) - خوب
آدلر، چه تازه‌ایست؟ نمی‌گویی؟

هیتلر (باسردی) - گورینگ، گوبلس، روهم، من صدراعظم
آلمان شدم.

بخش سوم - آتش گرفتن پارلمان آلمان

ژانویه ۱۹۳۳ حزب نازی بزرگترین حزب سیاسی پارلمان آلمان است. و ان هیند نبرگ رئیس جمهور که برای دومین بار با تفویض مقام صدارت عظمای آلمان به هیتلر موافقت نکرده بود اکنون در فرمانی که بادست لزان خود مینویسد هیتلر را بهمین سمت می‌گمارد.

۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ آقای آدولف هیتلر صدر اعظم آلمان است. موقع انتخابات است در این انتخابات نازی‌ها و هندستان ایشان بهیچوجه نمیتوانند امیدوار باشند که حائز اکثریت گردند اگر سوسیالیسم ملی میخواهد آلمان سوم را مطابق میل خود بوجود آورد باید اختیارات کامل داشته باشد. اختیارات کامل را هم نمیتوان باحقه بازی در همان محل رأی دادن بدهست آورد.

اختیارات کامل را در برابر احزاب دیگر و با بودن نیروی ارتش و شهربانی بازور واشتم نمیتوان بدهست آورد. یک چیزی در کار است. دنیا با کمال دقت مواظب است.

وان درلوب^۱ (آهسته) - باید تمام آنرا از بین برد و طعمه حریق نمود.
عمارت شهرداری و قصر و

(1) Van der Lubb

محرك (آهست) — اينکه چيزی نیست، این یک کار بچه گانه است من
شما را بکارهای بزرگتر میتوانم برانگیزم. گوش کنید....

☆☆

خبرهای تازه است. برلین شهری است که وحشت و بدگمانی آنرا
فرا گرفته است. ویلهلم اشتراسه^۱، سریازخانه‌ها، ادارات روز نامه‌ها،
ستاد ارتش همه جا مرکز دسیسه و دسته بنده است. پشتیبانی از احزاب
خرید و فروش میشود و با تمام قوا مردم برای ریشه‌کن کردن حکومت
دموکراسی آلمان میکوشند.

مادموازل این هایت^۲ — عزیزم کاش او را دیده بودی که چگونه در ویلهلم
اشتراسه در جلو بیست و پنج هزار نفر جمعیت که همه مشعل
در دست داشتند حرکت میکرد. من اندام زیبای او را از بالای
پنجه دیدم و به کارل گفتم « منجی ما همین است »

آقای دومبل^۳ — تا دینار آخر را شلیخرا از من گرفت و بر پدرم لعنت اگر
دروغ بگویم این پیراهن سیاهان بذات خود او را هم لو دادند.

روزنامه ما بکلی از میان رفت، کلانوس^۴، بیاد فنا رفت
مارموازل تینا^۵ — هنوز من موها بهم را درست نکرده بودم و آرایش صور تم
هم نیم تمام بود که این وحشی وارد شده بمن گفت یا پیرون
مادر بزرگت یهودی بود حقیقته من در عمرم اینقدر خجالت
نکشیده بودم ...

(1) Wilhelmstrasse (2) Einheit (3) Herr Dumbel
(4) Tina

آقای ویس کی^۱ - مطابق بهترین اطلاع موضوع هزار سهم کارخانجات فولاد سازی مطرح است و حالا که هیتلر بمقام رسیده ما هم بمقصودمان میرسیم دنیا بکام ما شد.

آقای اوس^۲ - گفتم که من همیشه یك آلمانی و فدار بوده ام شمارا بخدا مرا اینگونه از وزارت خانه نرانیده هزار مارک میدهم
مادموازل این هایت (با چهره باز) سپس آن یهودی را بزندان فرستادند و این شخص را در تشکیلات جدید وزارت کشور بکار گماشته کار خوبی هم باو رجوع کردند دیگر بهتر از این چه میشود؟!



در کوچه ها، در میخانه ها ، در مهمانخانه ها و مسافرخانه ها هیجان و تشویش حکمفرماست . بعضی ها میگویند خطری متوجه مردم نیست بعضی دیگر آمده اند که در خفا زد خورد را ادامه دهند.

کمونیست - رفقا رفقا، جزو ها را دور ریختید؟ کاغذ ها را سوزاندید؟
ماشین سوادبرداری را پنهان کردید؟

مادام ناین ساگر^۳ - من به این پسره شولتز گفتم تو با این موهای بور و پیراهن سیاهت مرا نمیتوانی بترسانی .

کمونیست (آهسته) - رفقا رفقا، روزنامه ما باز هم منتشر خواهد شد این آدرس جدید ماست به زیرزمینی خبر دهید و فوراً آدرس را سوزانید

هادام هرز^۱ - دلم بحال زن پیر و بچه هایش می سوزد بیچاره در موقعیکه از دست نازیها فرار می کرد ناپدید شد زن و بچه بیچاره اش نان هم ندارند.

کمونیست (آهسته) - رفقا رفقا، بل^۲ زندانی شد هکر^۳ هم مرد وضعیت ناگواری پیش آمده ولی ما باید اتحاد خود را ادامه دهیم.

هادام جازاگر^۴ - اه! این نازیها! شوهر پرم میگوید بگذارید بیایند. دیگر از این بدتر چه خواهد بود خیال نکنید دیگران از نازیها بهتراند. در هر صورت دنیا با آنها هم بودی نخواهد کرد بگذارید بیایند.

(صدای داد و فریاد از دور شنیده میشود)

پیراهن سیاه (سیلی میزند) - بچش، خوک سرخ!

کمونیست (سیلی میزند و جواب میدهد) - بچش، پیراهن سیاه یغیرت! بد جنس عیب جو - معلوم میشود که ورزش در آلمان هنوز پیشرفته دارد.....

(در این گیرودار صدای داد و فریاد زیادتر میشود - از وسط این هیاهو صدایهای شنیده میشود که اعلام خطر مینمایند)

صدای اولی (از دور) - آتش سوزی!

صدای دومی (نزدیکتر) - حریق!



آتش از پنجره های بزرگ عمارت پارلمان آلمان زبانه میکشد، کبد بزرگ آیینه ای که در بالای آنست در انحراف تغیر رنگ داده قرمز

میشود و اشعه آن در هوای بخندان پیرون منعکس میگردد . چنین مینماید که پارلمان آلمان جلو نازی ها سر تسلیم فرود آورده - آری پارلمان آلمان آتش گرفته است .

صدا (از زردیک) - پارلمان آتش گرفته است :

نازی - پیشوای من ، پیشوای من ، پارلمان آتش گرفته است :
هیتلر - این آیت آسمانی است . این خواست خداوند است .
(صدای زنگ تلفن بلند میشود)

یک فاعل مختار نازی - هلو ! آنجا ستاد پیراهن سیاهات است ؟ اشمت^۱ فرمانده گروهان را میخواهم خواهشمندم باوبکوید صحبت کند .
قدرتی زودتر ! (تلفن دوباره زنگ میزند)

پیراهن سیاه (بابی صبری) - بله اینجا ستاد پیراهن سیاهان است . هیل هیتلر^۲ ! به بخشید . اشمت فرمانده گروهان اینجا نیست اگر پیغامی دارید بگوئید من یاد داشت می کنم - بله - بله - چه ؟ چه گفتید ؟ پارلمان ؟ آتش گرفته ؟ بله - بله - بله - الان - هیل هیتلر ! (با حوش خروش) شولتز^۳ کلاوس^۴ ، پیغامی برای همه دسته های حزب دارم . خداوندا ، چه فرصتی بدست آمد !

شولتز - زود بگو به بینم چه شده ؟

پیراهن سیاه - پارلمان آتش گرفته است :

شولتز - آتش گرفته ؟ کی آنرا آتش زده است ؟

(1) Schmidt (2) Heil Hitler (3) Schultz (4) Klaus

پیراهن سیاه - بنظر تو کی مسئول است ؟ در هر صورت بهترین فرصتی بدلست آمد تا این کمونیستها را از میان برداریم - پیغام همین بود زود آنرا منتشر کنید .

(تلفن دوباره زنگ میزند)

شولتز - آنجا ستاد سپاهیان حمله بخش نیوکلن^۱ است ؟ این پیغام را بزویدی به دسته های حمله برسانید پارلمان را کمونیستها آتش زدند این علامت یک انقلاب کمونیستی است . چند جوخه از سپاهیان حمله را مأمور کنید زیزمهنهای خیابانی را که مرکز کمونیستها است محاصره کنند . این محلها را بدقت بازجویی کنید و اشخاصی را که به کمونیسم مظنون هستند بازداشت نمایید . اینکار باید بسرعت انجام گیرد ... و نگران نباشد اتفاقی نخواهد افتاد زیرا ما مأموریت مخصوص داریم (صدای پامهای سپاهیان حمله بگوش میرسد)

مادام ناین ساگر^۲ - سپاهیان حمله اطاق کمیته کمونیستی را که در آن کوشش واقع است وارسی میکنند !

مادام جازاگر - دارند باینطرف میآیند !

مادام ناین ساگر - اریخ^۳ زود باش ! از در پشت عمارت فرار کن
(صدای پامهای سپاهیان خاموش میشود)

صدای خشن از بیرون - پنجره هارا به بندید و از جلو پنجره دور شوید
والاشلیک میکنیم - (آرامتر) بچه ها مشغول شوید ! (در میز نند)

شولتز - زودباش در را باز کن !
هادام ناین ساگر (دروحالت ضعف) - کیست ؟
شولتز - سپاهیان حمله . شوهرت کجا است ؟
هادام ناین ساگر - من پرستار او نیستم - نبدمانم کجا رفته است .
شولتز - آیا درخانه اسلحه دارید ؟
هادام ناین ساگر - البته ! دست و پا هم داریم '
شولتز - ای خوک سرخ راه بده ما داخل شویم .
پیراهن سیاه - نگاه کن خودش است ! بگیریدش !
هادام ناین ساگر - او را رها کنید ! شمارا بخدا او را رها کنید !
(صدای پاهای منظم سرباران دوباره بگوش میرسد)
هادام ناین ساگر (آمته) . ای بدجنس ، تو کسی نیستی که از کشتن مادر
خودهم باک داشته باشی .



آتش کار خود را میکند - در ۵ مارس ۱۹۳۳ ملت آلمان - دوباره
با هیجان و آشوب انتخابات را شروع میکند اعلانات احزاب غیرنازی هنوز
از چاپ خارج نشده تو قیف می شوند عده زیادی را بزنداز انداخته اند .
روزنامه های احزاب مختلف همینکه از چاپ خارج شدند تو قیف می شوند . تا
حال چنین انتخاباتی در آلمان دیده و شنیده نشده بود .

گوینده رادیو - پروس شرقی : حزب ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰۲۷۵ رای
(۱) ذیلی عبارت انگلیسی در جنایی است که بکاربرده شده چه در
انگلیسی کلمه اسلحه arms است که ضمناً « بازو » هم معنی میدهد .

یا ۴۵۶ درصد جمع آراء - برلین : حزب ناسیونال سوسیالیست
۱۳۱ رأی یا ۲۳۱ درصد جمع آراء
(صدای همه جمیت - صدای « زنده باد فیروزی »)
مادام شنک^۱ - مادام شنیدر^۲ چه هوای خوبی است !
مادام شنیدر - این هوای هیتلری است ، مادام شنک .
مادام شنک - شمارأی دادید ؟
مادام شنیدر - البته - مگر من میخواهم آلمان به آتش یهودیها بسوزد که
رأی ندهم ؟
گوینده رادیو - شلسویگ هلستان^۳ : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۰۱۰۰۰ رأی
رأی یا ۱۵۳ درصد جمع آراء - هانور^۴ جنوبی و برزنویک^۵ : ناسیونال
سوسیالیست ۱۳۲۰۰۰ رأی یا ۴۳ درصد جمع آراء
(صدای همه جمیت - صدای « زنده باد فیروزی »)
مادام ناین ساگر - من در جستجوی اریک ناین ساگر شوهرم میباشم .
پاسبان - چنین اسمی در صورت زندانی ما نیست از مرکز ستاد پیراهن
سیاهان در رانک اشتراسه^۶ سؤال کنید .
گوینده رادیو - کلنی^۷ و اسن^۸ : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۹۷۰۰۰ رأی
یا ۳۰ درصد جمع آراء - دوسلدرف^۹ غربی : حزب ناسیونال
سوسیالیست ۱۵۲۰۰۰ رأی یا ۳۴ درصد جمع آراء
(صدای همه جمیت - صدای « زنده باد فیروزی »)

(1) Schnecke (2) Schneider (3) Schleswig Holstein
(4) Hanover (5) Brunswick (6) Rankestrasse (7) Cologne
(8) Essen (9) Düsseldorf

رهگنر اول - روزنامه را دیدید ؟ نوشته بود که کمونیستها میخواستند آب انبارهای شهر را زهرآکین نمایند.

رهگنر دوم - بله خواندم و بهمین دلیل برله نازیها رای دادم.

رهگنر سوم - در روزنامه نوشته بود که کمونیستها میخواستند دردیگهای بزرگ رستورانهای شهر زهر داخل کنند.

رهگنر چهارم - بله خواندم و بهمین دلیل برله نازیها رای دادم.

کوینده رادیو - لیپزیک^۱ : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۰۰۰ رای یا ۴۰ درصد جمع آراء - هامبورگ^۲ : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۱۱۰۰ رای یا ۴۳۸ درصد جمع آراء - باویر شمالی : حزب ناسیونال سوسیالیست ۳۱۳ رای یا ۹۶۰ درصد جمع آراء .
(صدای همه جمیع - صدای « زنده باد پیروزی »)

هادام ناین ساگر - من بی اریخ ناین ساگر شوهرم میگرم .
سرباز پیراهن سیاه - در صورت محبوسین ما نیست . باداره آگاهی در ویلهلم اشتراسه مراجعت کنید شاید آنها ازاو اطلاعی داشته باشند .

کوینده رادیو - جمع آراییکه بنفع حزب سوسیالیسم ملی در سراسر آلمان داده شده عبارت است از ۱۷۲۵ رای ۲۲۳ رأی

آقای این^۳ - تیجه آراء را ملاحظه کردید ؟ حالا که کمونیست هارا از معرکه بیرون کردیم میتوانیم نفس راحتی کشیده نظم و ترتیب حسابی برقرار کنیم - مقصود اینست که قوانین و نظاماتی را که که خودمان وضع میکنیم موقع اجرا گذاریم .

آفای اویس - فقط ملت آلمان همین کمبود را دارد ؟
 آفای این - هیچکس هنوز بی باحتیاج ملت نبرده است - خود ملت هم
 احتیاجات خود را نمی داند لکن ناجی آلمان میداند که از ملت
 آلمان چه میخواهد .



انتخابات پایان یافته - با تمام مخالفتها کمونیستها هنوز ۴۲۰۰۰ رمرد رأی دارند . با کمک ملیون نازیها بزرگیت اکثریت بدست آورده و بمقصود میرسند ولی همینکه سوار شدند رکاب می کشند . نازیها تصمیم می گیرند که حزب مخالفرا بکلی نابود سازند لذا آزادی قلمرا بکلی از میان می برند و حزب کمونیست را تحت نظر قرار میدهند . در اداره آگاهی کارتها یکه علامت انگشت سبابه بر آنها نقش شده و باتون های لاستیکی و بازداشتگاههای عمومی علامات نظام نوین است .

(صدای پا)

زندانی اول (رو بزندانی نازه وارد کرده) - بگو به یعنی مگر تو یهودی هستی ؟

زندانی دوم - بله - تو چطور ؟

زندانی اول - نه - تورا بچه جرمی حبس کرده اند ؟

زندانی دوم - مواطف باش ! (صدای سوت و دوباره صدای پا شنیده میشود)
 بله ، من مغازه بزرگی داشتم گوش بری و قاچاق بمن نسبت

دادند . تو چند وقت است اینجا هستی ؟

زندانی اول - از موقع آتش سوزی

زندانی دوم - تو برای چه زندانی شده‌ای؟

زندانی اول - مواطن باش! (صدای سوت و دوباره صدای پا شنیده می‌شود)

بله، من فقط گفتم که صاحبان مغازه‌های بزرگ گوش بر هستند

و خون مردم را می‌مکند از این جهت تصور کردند که من

کموئیست هستم. اخبار تازه را شنیده ای؟

زندانی دوم - چه اخباری؟

زندانی اول - دیمیتروف^۱ و رقاپیش را امروز صبح از زندان می‌بینیم^۲ بردند

گویا محاکمه اشخاصیکه پارلمان را آتش زده‌اند روز چهارشنبه

آغاز می‌گردد.

زندانی دوم - مواطن باش (صدای سوت و بار دیگر صدای پا شنیده می‌شود)



چهارشنبه ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۳ - چشمان دنیا بسوی لیپزیک مینگرند.

امروز در مقابل شعبه چهارم جزوی دادگاه عالی آلمان بزرگترین محاکمه

تاریخ سیاسی جدید یعنی محاکمه آتش سوزی پارلمان آغاز می‌گردد.

(صدای همینه در تالار محاکمه)

منشی - مدادهایتان را تیز کردید؟

مهندس - بلندگوها را نصب کردید؟

عکاس - دوربینها را استوار نمودید؟

مخبر روزنامه - خدایا به بین در گالری چه ازدواجی است!

صدای یک نفر - خاموش! رئیس دادگاه آقای دکتر بونگر^۳ محاکمه را

شروع می‌کند.

دکتر بونگر - اسامی و کلای مدافع را بخوانید.

منشی - و کیل مدافع و ان در لوپ کیست؟

سوفرت - دکتر سوفرت.^۱

منشی - و کیل مدافع ارنست تر گلر کیست؟

سک - دکتر سک.^۲

منشی - و کیل مدافع پویف و تانف کیست؟

تایخرت - دکتر تایخرت.^۳

منشی - و کیل مدافع دیمتروف؟

دیمتروف - من خودم دفاع خواهم کرد.

دکتر بونگر - و ان در لوپ، تر گلر، پویف، تانف، دیمترف، شما متهمید

باينکه عمداً و از روی خيانت میخواستيد اساس مشروطيت آلمان

را بالعمال شرات آميرز برآندازيد. مخصوصاً اين اتهام مربوط

بروزهای ۲۵ و ۲۶ فوريه ۱۹۳۳ است که وان در لوپ مطابق اقرار

خودش عملاً مبادرت به آتش زدن اداره آسایش عمومی نیوکلن

و عمارت شهرداری برلین و پارلمان آلمان کرده است. نخست

گواهي پسخل^۴ پاسبان را خواهيم شنيد.

پسخل (ورد وار) - در ساعت نه و هفده دققه در شب بیست و هفتم فوریه

من به پارلمان فرا خوانده شدم. وقتیکه رسیدم جمعیت زیادی

در آنجا جمع شده بودند. اداره آتش نشانی مشغول خاموش

(1) Dr. Seuffert (2) Dr. Sack (3) Dr. Teichert (4) Poschel

کردن آتش بود. باافق اسکر انویتر^۱ بازرس مجلس بعمارت پارلمان که آتش گرفته بود وارد شدیم دالان باریکی را که بر از دود بود معاینه کردیم و پیش رفتیم تا به سالون بیزمارک رسیدیم و خودرا بداخل سالون انداختیم در آنجا وان درلوب را در حالیکه از کمر بلا لخت و از فرق سر تانوک پا غرق عرق بود بادست و صورت سیاه در گوشه اطاق زیر مجسمه بیزمارک ایستاده یافتیم.

دکتر بونگر - آیا ظاهر عمل نشان میداد که وان درلوب میخواست از آنجا فرار کند؟

پسخل - ابداً آقای رئیس، خودش را بدیوار چسبانده ولی ساکت بود دکتر بونگر - آیا بخاطر دارید که پس از آن چه شد؟

پسخل - در این وقت من هفت تیر را کشیده با امر کردم که دستهایش را بالا نگاهدارد و فوراً اطاعت کرد. در جیب او یک چاقوی جیبی و یک گذرنامه و یک دستمال و یک کیف پول پیدا کردم.

ترگلر - در جیب او چیز دیگری پیدا نکردید؛ مثلاً ورقه عضویت حزب کمونیست بالسنادی که کمونیست بودن او را ثابت کند؟

پسخل - خیر - خیر - چیز دیگری پیدا نکردم.

دکتر بونگر - خیلی مشکرم. یک نکته دیگر که باید قبل از روشن شود این است که وان درلوب اقرار کرده که او به تنهایی در بالمان بوده و عمارت رستوران را آتش زده است در صورتیکه ناظرین

شهادت می دهند که تنها در عمارت تریبون سی فقره آتش سوزی های جداگانه دیده شده است و این می فهماند که در زیر تمام صندلیهای جلو تریبون مواد محترقه موجود بوده و بهریک از این مواد یا جدا آتش زده شده یا مواد محترقه بوسالی با هم متصل بوده و از یک نقطه آتش زده شده است. آقای شیندر^۱، شما اعلامیه رسمی پروس را در پرونده دارید؟ خواهشمندم مطالعه کنید و به بینید در آنجا چه نوشته شده است.

هنشی - بله آقای دادستان، حاضر است. بطوریکه اشاره شده اقلام هفت نفر آدم لازم دارد که تنها مواد محترقه را وارد عمارت کنند.

دکتر بونگر - اگر چنین است پس همدستان متهمین که از قرار معلوم از اعضای حزب کمونیست بوده اند بدون اینکه کسی آنها را بینند فرار کرده اند - اکنون والتربور^۲ شهادت میدهد.

والتر بور - من شیمیست هستم و ضمناً فرماندهی گارد حمله آقای گورینگ نیز باعن است. من در آنوقت در وزارت کشور پروس که نزدیک پارلمان واقع وادره آقای هرمن گورینگ در آنجا است درسر خدمت بودم تقریباً در ساعت نه و نیم آقای گورینگ از قضیه آتش سوزی اطلاع حاصل کرده بمن امر دادند که فوراً یک اتمیل حاضر کنم. پس از چند دقیقه به پارلمان رسیدم. سروان ژاکوبی^۳ آجودان آقای گورینگ بمن وسی نفر پایهور شهربانی دستور داد تونلی را که عمارت پارلمان را به موتورخانه آنجا

(1) Herr Schneider (2) Walter Weber (3) Captain Jakobi

متصل میسازد بازرسی کنیم ما نیز تمام راهروهای فرعی و زیر

زمین هارا تفتيش کردیم ولی چیزی مشاهده نشد :

دیتروف - آیا آقای شاهد در آن موقع خودشان پست رسمی دولتی داشتند؟

وبر - من بست رسمی دولتی ندارم بلکه عضو اداره خصوصی ژنرال گورینگ

میباشم .

دیتروف - پس آقای شاهد باچه سمتی مأمور تفتيش پارلمان شدند؟

وبر - بدنستور سروان ژاکوبی .

دیتروف - پس جستجوی شمار سمیت نداشته است؟

وبر - خیر - من بسمت فرماندهی گارد حمله ژنرال گورینگ باین کار

مبادرت کردم .

دیتروف (باتسخ) - بسمت فرماندهی گارد حمله ژنرال گورینگ !

دکتر بونگر - آقای دیتروف من بهبیچوجه اجازه نمی دهم که با شهود

باين نحو صحبت کنید . آقای کنت هلدرف اشما چه اطلاعی از

این موضوع دارید ؟

هلدرف - من کنت هلدرف ویکی از پیشوایان دسته پیراهن سیاهان میباشم .

اکنون پست ریاست پلیس پتسدام⁽¹⁾ نیز بعده اینجگان است .

هنگام رسیدن خبر آتش سوزی من در یک رستورانی در خیابان

رانک⁽²⁾ بودم که چندین کیلومتر تا عمارت پارلمان مسافت دارد .

دکتر بونگر - خوب شما نیز در این آتش سوزی دخالتی داشتید ؟

هلدرف - ابداً آقای رئیس .

دکتر بونگر - شما وان درلوب را میشناسید ؟
هلدرف - خیر - آقای رئیس .

دکتر بونگر - وان درلوب ، این آقارا میشناسید ؟ سرتان را بلند کنید آقای
وان درلوب گفتم این آقارا میشناسید ؟
هلدرف (چون افسری که به سربازی فرمان دهد) - زود سرترا بلند کن !
زود !

وان درلوب (از جا بریده) - چه گفتید ؟
دکتر بونگر - این آقارا میشناسید ؟
وان درلوب - خیر .

دکتر بونگر - آقای هلدرف ، متشرکرم - باشما دیگر کاری ندارم .



روزهای محاکمه وان درلوب مختبط و ترکلر خجول و آن سه نفر
اهل بالکان یا بقول اعضای دادگاه «بالکانهای برابری» یکی بعدازدیگری میگنند
اینها در زندان شب و روز در زیر زنجیر بسر میبرند دونفر از آنها که بلغاری
هستند زبان آلمانی نمیدانند و ملقت هیچ چیز نیستند جز اینکه آنها را
برای یک عملی که تقریباً باور نکردنی بنظر میرسد بمرگ تهدید کرده اند
خمنا نازیهای مشغول تهیه پرونده و تراشیدن شهودند . پاسبانها ، زنهای
خدمتکار ، مردهای از گور گریخته ، همه را برای شهادت برآورد این چهار
نفر بر می انگیزنند .

بونگر - اسم شما ؟

ارگانیستکا - لتون ارگانیستکا .

بونگر - شغل شما چیست ؟

ارگانیستکا - دست فروش دوره گرد .

بونگر - شما چه شهادتی میتوانید بدهید ؟

ارگانیستکا - سال پیش من دوره گردی میکردم . در نزدیکی کنستانس

بدو نفر برخوردم و با آنها راجع باوضاع صحبت کردم . زمستان

سختی بود . این دو نفر میگفتند که میخواهند بدور دنیا مسافرت

کنند . یکی از آنها که مویش سیاه بود گذر نامه خود را بمن

نشان داد . اسمش وان درلوب بود و مقداری کارت پستال عکس

خودش را هم در حالیکه سلام کمونیستی میداد باخود داشت .

(مشت خود را سفت بشه) اینطور .

بونگر - کافی است - بفرمایید .

ارگانیستکا - به بخشیدآفای رئیس دادگاه ، این دونفر از کمونیسم صحبت

فراوان کردند . البته من گفتم که کمونیسم مرام بسیار بدی

است و سوسیالیسم ملی یگانه مرام من است .

بونگر - ها ! درست !

ارگانیستکا - پس از آن آن یارو که همراه زندانی است بمن گفت بعد

راجع به وان درلوب چیزها خواهی شنید . اینرا گفتند و رفتد

و من دیگر آنها را ندیدم .

بونگر - وان درلوب ، سرت را بلند کن . این شخص را میشناسی ؟

وان درلوب - خیر.

بونگر - همین؟

ارگانیستکا - خیر - یک چیز دیگری هم بخاطر م رسید وان درلوب گفت
بزودی خواهید دید که در آلمان پارلمانی وجود خواهد داشت
سپس گفت که اگر ما کمونیستها از موقعیت استفاده نکنیم
آتش و گوگرد در آلمان خواهد بارید.

بونگر - گفتید در چه تاریخی این صحبت هارا باشما کرد؟

ارگانیستکا - چند روز قبل از ۱۵ اکتبر ۱۹۳۲.

بونگر - ولی وان درلوب می‌گوید که در آن تاریخ در هلند بوده است.
من تعجب میکنم که این اطلاع مهم را چرا قبل از آتش سوزی
پارلمان ندادید؟

ارگانیستکا - آقای رئیس دادگاه من کار و بارم چندان خوب نبود پول و
مولی هم نداشتم که روزنامه بخرم یک روز شنیدم که پارلمان
آتش گرفته گفتم این بدجنسها آخر کار خود را کردند.

بونگر - اطمینان میدهید که برای گرفتن پاداش این حکایت را جمل
نکرده اید؟

ارگانیستکا - برای پاداش؛ ابداً. خیر. من هرگز برای پاداشی اینجا
حاضر نشدم. من برای پیشوای نازی شعبه محلی خودم نقل
کردم او هم گفت بهتر است شهر بانی را از قضیه آگاه نمایی.

بونگر - بسیار خوب متشکرم به شما کاری ندارم. اکنون وبلی هینتر^۱

از اهالی نیوکلن شهادت میدهد.

هینتر - صبح یکی از روزهای آخر فوریه من در آبجو فروشی شلافاک^۱ در شهر نیوکلن بودم. کمیته مرکزی نهضت کارگران ییکار در آنجا تشکیل میشد. وان درلوپ با چند نفر کمونیست دیگر وارد شده باطراف نگاه کرد. عده‌ها تقریباً ییست الی ییست و پنج نفر بود. همینکه وان درلوپ چشمش بما افتاد گفت رفقا این آخرین تیر در ترکش را نیز بکارخواهیم برد تا از جنبش نازیها جلوگیری شود. از این قبیل صحبتها زیاد کرد و بقدرتی زبردست بود که استارکر^۲ رفیق من که در سیاست بزرگ شده بزحمت بمقصود اصلی او بی برد. بله این وان درلوپ می‌گفت باید باداره آسایش عمومی هم حمله بریم از اینرو من آهسته خارج شده به رئیس اداره نامبرده خبر دادم زیرا وظیفه خود میدانستم که وسائل جلوگیری از این حمله را فراهم کنم.

دکتر سک (مؤبدانه) - آیا شما همان شخصی نیستید که در نیوکلن بنام

هینتر-قاچاقچی معروف است؟

هینتر - خیر آقا.

دکتر سک - آقای منشی، متنمی است بفرمایید به یین آقای شاهد پیشینه بدی ندارند؟

منشی - آقای شاهد دو مرتبه یکی در ۱۹۲۷ و یکی در ۱۹۳۰ بکلاه برداری محکوم شده است.

دیمتروف - اجازه فرمایید من از نظر یکنفر متهم صحبت کنم . من میل دارم بدانم که چرا این شهود را احضار کرده اند . بسیار جای تأسف است که شهودی در دادگاه فراخوانده شوند که بیشتر آنها دچار اختلال حواس یا مبتلا به مرفین یا جنایت کار باشند ولی

بونگر - دیمتروف ، رئیس دادگاه کیست ؟ تو یا من ؟ گواه دیگر را حاضر کنید .

مادام پرج^۱ - اسم من مادام هلن پرج است صبح روز ۲۷ فوریه با پسرم عازم بازار بودیم و ... (با حال عصبانی نفس نفس میزند) بونگر - مادام پرج ، بصحبت خود ادامه دهید .

مادام پرج - بله میرفتیم بازار خرید کنیم در خیابان باین آقای ترکلر برخوردیم .

بونگر - شما ترکلر را میشناسید ؟
مادام پرج - بله ولی از قیافه ایشان را میشناسم خصوصیتی با ایشان ندارم .

بونگر - خوب ، بفرمایید .
مادام پرج - بله با او برخوردیم - او دو کیف سنگین از نوع کیفهایی که بچه ها با خود بمدرسه میبرند در دست داشت .

بونگر - آقای ترکلر ، اقرار میکنید ؟
ترکلر (باتضیب) - البته . من همیشه دو کیف دست میگیرم در یکی از آنها

روزنامه‌ای را که در راه می‌خرم می‌گذارم و برای خواندن بخانه
می‌برم در یکی دیگر هم ناهار خود را می‌گذارم نمیدانم چرا...
مادام پرج - بله آفای ترکلر از پهلوی ما گذشت و همینکه چشمش بما
افتاد چنان نگاه غصب آلودی بما کرد که من نمیتوانم فراموش
کنم صبح روز بعد که خبر آتش سوزی پارلمان را شنیدم پسرم
بمن گفت مامان دیدی ؟ حالا فهمیدم چرا ترکار دو کیف دردست
داشت.

بونگر - گفتید هتھم بشما بطور غیرعادی نگاه کرد ؟
مادام پرج - بله نگاه او چون سوزن تیز بود و من احساس کردم که او
خوشش نیامد که ما او را با گفتهایش دیدیم زیرا باطرز مخصوصی
بمانگاه کرد و پس از آن سرش را پایین انداخت.

بونگر - مادام پرج خیلی مشترکم - تشریف ببرید.



در خارج آلمان مردم از این بی عدالتی روز بروز متغیرتر
می‌شوند و قوای خود را برای حفظ آزادی و مبارزه بر ضد زور و
دیکتاتوری جمع آوری می‌کنند در لندن یک کمیته بازجویی بین المللی
برای پیدا کردن علت حقیقی آتش سوزی پارلمان آلمان تشکیل شده
هزارها روزنامه و میلیونها مردم که در خارج آلمان زنجیر و زندان بآنها
دسترسی ندارد در اطراف قضیه بازجویی کرده عقاید خود را اظهار
می‌کنند. آری اسرای یگناهیکه در آلمان زندانی شده اند تنها نیستند ؟

در ضمن سرلشکر گورینک نیز در دادگاه حاضر شده شهادت خود را
محی دهد.

گورینک - ساعت نه بعد از ظهر بود من در وزارت کشور ایالت پروس
نشسته بودم که خبر آتش سوزی را شنیدم فوراً حرکت کردم
همینکه به پارلمان رسیدم شنیدم که فریاد میزند « آتش سوزی
عمدی » ناگهان مثل این بود که پرده ای از جلو چشمم بالا رفت
و توانستم بایده روشن تری بقضایا بنگرم . در این لحظه من فهمیدم
که حزب کمونیست مسئول این آتش سوزی است من آرزویم
از خدا فقط این بود که کاش دیگران نیز مثل من این بینای را پیدا
میکردند . در عمارت پارلمان ناجی آلمان را دیدم که بمن فرمودند
این آتش یک آیت آسمانی است و بما نشان میدهد که اگر
حزب کمونیست پیش میرد بروز آلمان چه میآمد کلاماتش تصمیم
خلل ناپذیر او را نشان میداد . باری با اجازه او فوراً شروع باقدم
بر ضد کمونیستها نمودم . گویی بمن الهام شده بود که کمونیستها
پارلمان آلمان را آتش زده اند . از اینرو تمام چرخهای شهر بانی
را بکار انداختیم و چون این نیرو کفایت نکرد گارد حمله را
بکمک آنها فرستادیم . بدون کمک مؤثر گارد حمله نمیتوانستیم
در یک شب چهار پنج هزار نفر از سران حزب کمونیست را
دستگیر کنیم . بر من ثابت است که پارلمان را یکنفر آتش تزده
بلکه چندین نفر در اینکار شرکت کرده اند و نیز مایل خاطر

نشان کنم که اگر چه وظیفه دادگاه است که مجرمین را پیدا
کند من هم وظیفه خود میدانم که مجرمین حقیقی را پیدا کنم.
محاکمه هر صورتی که میخواهد بگیرد من شخصاً مقصرين
را یافته مجازات خواهم کرد
دیتروف - آقای سرلشکر گورینگ ، در یك اعلامیه که انتشار یافت
شما اظهار داشته بودید که یك کتابچه عضویت حزب کمونیست
در جیب وان درلوب یافت شده لکن آکنون گواهان شهربانی
شهادت می دهند که در موقع جستجوی جیبهای وان درلوب
چنین چیزی پیدا نکرده اند .

گورینگ - نمکن است پایه ورانی که بمن گزارش داده اند اشتباه
کرده باشند .

دیتروف - آقای سرلشکر گورینگ ، شما بکرات سعی کردید که این
آتش سوزی را بگردن کمونیستها بیندازید چون شما که نخست
وزیر پروس هستید در عین حال عهده دار ریاست پلیس و قوه
قضائی میباشید آیا تصور نمیفرمایید که این نفوذ شما در پلیس
و حوزه های قضائی نیز تأثیر کرده باشد ؟

گورینگ - اگر نفوذ من در پلیس و دردادگاه مؤثر واقع شده باشد چه
بهتر ! (صدا را بلند میکند) این یك جنایت سیاسی بود و من
مطمئن بودم که مقصرين از اعضائي حزب شما هستند . (مردم
فریاد میزنند « احسنت ! »)

دیمتروف - البته ! احسنت ! آفرین ! براو !
بونگر - با این وصف اگر آقای شاهد عصبانی شوند تعجب نکنید . من
بارها بشما خاطر نشان کردم که اینجا جای تبلیغ و ترویج
مرام کمونیستی نیست !

دیمتروف - ایشان هستند که در اینجا تبلیغ و ترویج مرام ناسیونال
سوسیالیسم میکنند !

گورینگ - من بتو اجازه نمیدهم که مثل یک دادستان از من بازجویی
کنی شماها بملکت آلمان وارد شده پارلمان را آتش زده اید و
اکنون با کمال پر روبی در برابر مردم آلمان اینطوری احترامی
میکنید ؟ جای توسر دار است : (حضار شروع به همه میکنند)
دیمتروف - آقای سرلشکر گورینگ ، آیا از سوال های که بنده میکنم و حشت
دارید ؟

بونگر - بیرون ش کنید !
گورینگ - من از حقه بازی چون توهر گر هراس ندارم و بتو خاطر نشان
میکنم که در خروج از این دادگاه سعی کنی در چنگال من نیافتنی
(کم کم همه حضار خاموش میشود)
* * *

هشت نوامبر ۱۹۳۳ چهل و نه روز است که محاکمه بطول انجامیده
است . چهل و نه روز است که نازیها می کوشند تقصیر را بگردان این
زندانیان بیچاره ثابت نمایند و دنیا را قانع کنند که هیتلر تمدن را از آتشی
که از آتش پارلمان هم هولناکتر بود نجات داده است . دفاع دیمتروف هرچه

پیش می‌رود اوضاع تاریک را روش‌تر می‌سازد و محیط پر حمی و شقاوت را تغییر میدهد زیرا دیمتروف سعی می‌کند که خود نازیهارا مقصرين واقعی معرفی کند و محاکمه را تبدیل به بدگویی از مردم ناسیونال سوسیالیسم نماید. اکنون دکتر گوبلس در مقابل او است.

گوبلس - هر هیتلر در منزل من که در رایش کانزلرپلاتز^۱ واقع است بشام دعوت داشتند که خبر حريق بوسیله تلفن بمن داده شد اول من خبر را به شوخی مهمی تعبیر کرده گوشی را گذاردم ولی زنگ تلفن دوباره شروع بزدن کرد و همینکه مطمئن شدم که شوخی نیست به هر هیتلر خبر دادم و با تفاوت ایشان بطرف محل آتش سوزی رسپارشدم در آنجا سرلشکر گورینگرا ملاقات کردیم. او گفت که این یک شورش کمونیستی است وهم اکنون یک نفر هلندی کمونیست هم دستگیر شده است. هر هیتلر فرمودند «حالا منشأ خطر معلوم شد و ملت آلمان می‌تواند مطمئن باشد که من این خطر را بر طرف خواهم کرد». برای ناسیونال سوسیالیست‌ها این بهترین دلیل است که حزب کمونیست آخرین تیر در ترکش را بکاربرد و بوسیله آتش زدن پارلمان می‌خواست آب را گل آلد کرده ماهی بگیرد یعنی در میان اختشاش اختیارات بسته آورد.

دیمتروف - اگر اجازه فرماید سوالاتی از آقای دکتر گوبلس دارم. اولاً

(1) Reichskanzlerplatz

مَكْر در پاییز سال ۱۹۳۲ چندین اغتشاش بوسیله بمب اندازی در آلمان اتفاق نیفتاد؟ مَكْر چند نفر از نازیها محکوم بمرگ نشدند؟ مَكْر این آدم کشیها مربوط به نازیها نبود؟ گوبلس - ممکن است احزاب دیگر مأمورینی در حزب ناسیونال سوسياليسم گماشته و این عملیات وحشت انگیز را تحریک کرده باشند.

حزب ناسیونال سوسياليسم از این تهمت‌ها مبراست. دیمتروف - راستی؟ پس چرا وقتیکه چند نفر از اعضای حزب نازی که محکوم بمرگ شده بودند در زندان پوتمنپا محبوس بودند خود هیتلر تلگرافی با آنها فرستاده قول داد که تا آنها را خلاص نکند آرام نه نشینند؟

گوبلس - متهمین نامبرده بخيال خود برای خدمت به میهن خواسته بودند دنیا را از وجود یک یاغی لهستانی پاک کنند و برای این اقدام مقدس محکوم بمرگ شده بودند لذا پیشوای ما نتوانست این فداییان را که با جنین منظوری بچین امری مبادرت کرده بودند بی‌یار و یاور بگذارد.

دیمتروف - و آیا قاتلین رؤسای حزب کارگر از قبیل کارل لیبکنخت⁽¹⁾ و سیاسیون آلمانی همچون راتنau⁽²⁾ از همدستان حزب ناسیونال سوسيالیست نبودند؟

گوبلس - آقای دیمتروف، میخواهید حکایت را از آدم و حوا شروع کنید؟

دیتروف - با این جواب مرا قانع کردید زیرا روشن ترین جواب اینست
که به پرسن انسان پاسخ مستقیم داده نشد.



پس از ۵۲ روز که از محاکمه متهمین حریق پارلمان سپری شده اظهارات شهود قضیه پایان رسیده و فقط ادعای دادستان و دفاع و کلای مدافع باقی است. ده نفر از تند نویسان پارلمان تا آن تاریخ شهادت شهود را خوده هزار صفحه نسبت کرده اند. هر شب خلاصه محاکمه برای ملت آلمان بوسیله رادیو انتشار می‌باید و برای هر یک از این انتشارات رادیو هفت هزار صفحه گرفته می‌شود بیش از صد نفر گواه که از مسکو و پاریس و برلین و صوفیه واژ نواحی مختلف کشور آلمان بخرج خزانه داری بالمان آمده بودند شهادت خود را داده اند. اکنون دکتر ورنر^۱ دادستان نطق خود را آغاز می‌کند.

دکتر ورنر - عمارت پارلمان اسیر پنجه جنایت کارانی شد که نه فقط می‌خواستند بوسیله حریق بنای ظاهری آن را نابود کنند بلکه از این رهبران می‌خواستند بنیان معنوی آنرا از میان ببرند. عقیده این جانب اینست که دشمنان آلمان خواسته اند یک حمله عمومی بر ضد آلمان شروع کرده یک دولت کمونیست روی کار آورند چه متهمین همگی کمونیست هستند. با اینکه این مطلب ممکن است در باره وان درلوپ قابل تردید باشد معاذًا عقیده شخص من همین است که اظهار داشتم. البته وان درلوپ انکار

میکند ولی چون متهیین عموماً از اعضای حزب کمونیست میباشند
باید دید که از ارتکاب این جنایت آیا هیتوانستند استفاده هایی را
انتظار داشته باشند؟ جواب این پرسش مثبت است. بهترین
دلیل بر علیه ترکلر آنست که نه فقط پیش از وقوع آتش سوزی در
عمارت پارلمان بوده بلکه با مواد محترقه دیده شده است.

مجموع قرآن جای تردید نمیگذارد که ترکلر در این آتش سوزی
شریک فعل جرم و مقصود وی این بوده که کمونیست هارا تشویق
به اغتشاش نماید شاید بدانو سیله اختیاراتی بدست آورند. اکنون
بر گردیم برس آن سه نفر بلغاری. دی متوف مدتهاست که با
«گذرنامه» جعلی و اسم عوضی در آلمان زندگی میکند. ولی جداً
اظهار میدارد که بهیچوجه قصد دخالت در مسائل سیاسی نداشته
است همچنین پاپ و تائف اظهار کرده اند که وجود آنها در
کشور آلمان متضمن هیچ ضرری نیست و مدارک قطعی هم که
محکومیت آنها را ثابت کند در دست نمی باشد.

از اینرو من ازدادگاه تقاضا میکنم که وان درلوپ بواسطه
خیانت نسبت باز تکاب چهار قفره آتش سوزی عمدی محکوم
به اعدام گردد و نیز برای ترکلر که علناً در آتش زدن پارلمان
آلمان شرکت داشته تقاضای حکم اعدام را دارم ولی نظر باینکه
سه نفر بلغاری های متهم دیگر مجرم شناخته نشده اند تقاضای تبرئه
آنها را فینمایم.

بونگر - دکتر تایخت^۱، - شما و کیل مدافع بلغاریها هستید. دکتر سک،

(۱) Dr. Teichert

شما و کیل مدافع ترکلر هستید. دکترسوفرت، شما و کیل مدافع
وان درلوپ هستید. وان درلوپ، آیا میخواهی از خود دفاع کنی؟
وان درلوپ - نه. صدای از قلب خود میشنوم که میگویند «نه»
بونگر - دیمتروف، شما چطور؟
دیمتروف - آقایان دادرس، آقایان دادستان و کلای مدافع، من میدانم که
عرائض را بسیار خشن و تلح تلقی خواهید کرد معهداً کلام
صریح و خالی از هر گونه شایبه است. من از خودم که بزعم شما
یکنفر کمونیست هستم دفاع میکنم. من از شرافت سیاسی خود
دفاع میکنم. من از زندگانی داخلی خود و معنی آن دفاع میکنم
من از توهینها یکه علناً مثل باران برمن باریده سخن نگفته و
از آنها چشم پوشی میکنم ولی بگذارید اقلام لغت خود که
پانصد سال در اسارت بسر برده و زبان و ملیت خود را از دست
نداشده است دفاع کنم. چنین ملتی را نمیتوان درنده و وحشی
نامید راست است که فاشیست بلغاری درنده و وحشی است
ولی کدام فاشیست درنده و وحشی نیست؟

بونگر - آیا مقصود اشاره باوضع کنونی آلمان است؟
دیمتروف - آقای دادستان، ابدأ چنین قصی ندارم ولی یک نکته است که
آقای دادستان و آقایان و کلای مدافع هیچکدام شاید بعلت ترس
آنرا روشن نکرند. مقصود من باوضع سیاسی آلمان در فوریه
۱۹۳۳ میباشد. حزب سوسیالیسم ملی احتیاج مبرم بعملیاتی
داشت که هم بوسیله آنها روی اشکالات سیاسی خود را پوشاند

و هم حزب مخالف را از میان ببرد. سرّ وقایع فوریه در اینجا است. آتش سوزی پارلمان بنفع احزاب دیگر است برای کمونیستها ابدأ فایده ندارد زیرا نازیها میخواستند بوسیله وحشتی که از این حریق در میان توده ایجاد میشود اکثریت را بدست آورند.

بونگر - شما همیشه میگفتید که فقط علاقه به امور سیاسی بلغارستان دارید ولی بطوریکه مشاهده میشود شما از اوضاع سیاسی آلمان هم اطلاعات زیادی دارید.

دیتروف - آقای دادستان این محاکمه بهترین معلم من بوده است. من از اوضاع سیاسی امریکا هم اطلاع کافی دارم ولی این دلیل نیست که اگر یک ترن در پاراگوئی^۱ از خط خارج شد من در اینجا مسئول باشم.

بونگر - اگر مایلید از خود دفاع کنید بهتر است عجله کنید چون وقت زیادی نخواهید داشت.

دیتروف - بسیار خوب گفتم که در یک نکته با اتهام نامه موافقم و سئوالم اینست که آیا وان درلوپ به تنهایی بعمارت پارلمان آتش زده یا همدستانی داشته است. بدون شک همدستانی داشته است. روز قبل از حریق وان درلوپ یکنفر را در هنگرد^۲ ملاقات و لو را از قصد خود که عبارت از آتش زدن عمارت شهرداری و یک قلعه دیگری است آگاه میکند. آن شخص

(1) Paraguay (2) Hennigsdorf

در جواب وان درلوپ میگوید « این یک عمل بچه گانه است
من میتوانم تورا بکاری بزرگتر وادارم » بدینطریق یک معاهده
سری بین دیوانگی سیاسی و تحریک سیاسی بسته میشود فکر
آتش زدن عمارت پارلمان صورت خارجی پیدا میکند. این وان
درلوپ دیوانه در آن دقیقه که برستوران مجلس شوری آتش
میزد خبر نداشت که دیگران در همان آن مشغول گذاردن همان
مواد محترقه ای که زیاد از آن گفتگو شده در سالون تریبون
میباشند ! (صدای خنده وان درلوپ دیوانه وار بلند میشود)
بله این دیوانه گول خور. این آلت دست شیطان. در مقابل شما
نشسته است اما خود شیطان یعنی کسی که در شب قبل از حربیق
شب را در خوابگاه و اندرلوپ باوی بسربرده بودناید شده است.
بونگر - کی میخواهد نطق خود را خاتمه دهید ؟ صحبت کردن هم حدی
دارد .

دیتروف - بسیار خوب ! آقای هیلر⁽¹⁾ مأمور شهربانی در موقع شهادت دادن
اعشاری را که بوی کمونیستی از آن میامد و چندین سال پیش
گفته شده بود نقل کرد تا ثابت کند که کمونیست‌ها پارلمان را
آتش زده‌اند. اجازه فرمایید من هم چند بیت از بزرگترین شاعر
آلمانی گوته⁽²⁾ در اینجا نقل کنم :-

بهر تشخیص وقت دانا باش
پس چنان سر و پایی بر جا باش

چونکه دو کفه ترازوی بخت
زیر و بالا روند بینا باش
کفه سر بزیر را مگزین
در بی کف سر به بالا باش
یا چو سندان بمان و رنج بکش
یا که چکش شو و توانا باش
آری اگر نمیخواهید چون سندان بر سر شما بکوبند باید چکش
باشید. مردم آلمان این قضیه را در ۱۹۱۸ و ۱۹۲۳ و زانویه
۱۹۲۳ نفهمیدند اکنون خواهد فهمید.

بونگر - این قضایا مربوط به محکمه نیست. از خودتان دفاع کنید.

دیمتروف - من بتقاضای آقای دادستان که مرا بواسطه ثابت نشدن جرم
آزاد می‌کند اعتراض می‌کنم و تقاضا دارم که دادگاه عالی حکم
یکناهی ما را اعلام نماید این حکم باید شامل من و ترکلرو
بوف و تائف باشد و نیز از دادگاه تقاضا دارم که وان در لوب را
 فقط آلتی داشته و مقص حقیقی را جستجو کرده بمحکمه
جلب نمایند و در خاتمه من برای اوقات ما که تلف گردیده تقاضای
جبران مینمایم (خنده حضار)

دادرس (با تبسی خشک) - به تقاضاهای سرکار در موقعیکه دادگاه رأی
خود را میدهد توجه خواهد شد.

دیمتروف - میخواهم این نکته را نیز یادآور شوم در قرن هفدهم گالیله پدر
علم فیزیک را بمحکمه کشیدند و میخواستند حکم اعدامش را

صدر کنند ب مجرم اینکه گفته بود زمین بدور خورشید میگردد
معهذا در موقع محاکمه با تصمیم و ایمانی خلل ناپذیر گفت
«محاکمه من بجای خود ولی در اینکه زمین بدور خورشید
میچرخد هیچ شببه نیست.» مانیز در این موقع جزاين نمیتوانیم
بگوییم که زمین بدور خورشیدی چرخد. خواهید دید که چرخهای
تاریخ روزی برخلاف جور و ستم خواهد چرخید و

بونگر - دیمتروف، بس است به نشین!
دادرس - در دهانش را گل بگیرید! پیرونش کنید!



اکنون اوضاع دگر گون شده بدین معنی که زندانی بسکوت قناعت
نمیکند و آنکه اسیر تهمت گردیده بود خود تهمت زن شده و صدایش از
پشت دیوارهای سنگی زندان و دادگاه بخارج میرسد و خیال می کند جمیع
دستگاه جور و یداد را به غنیمت برده است. دادرسی پیابان رسیده و حکم
اعدام صادر گردیده است. در حالی که واندرلوپ - آن آلت دست محکمین
دیو خو - بمحل اعدام برده میشود و ترکلر را هم دستبند زده بزنداش
میبرند آن سه تن بلغاریان منتظر حکم رهایی میباشند.

در این اثناء سالی که تغییرات مهمی برای آلمان در برداشت رو به
انتها میرودو سال ۱۹۳۴ فرامیرسد.

(صدای موزیک مخصوص عید میلاد مسیح)

فریتز - مدام پینبرگ^۱ سال نو را بشما تبریک می‌کویم.
مدام پینبرگ^۲ - برشما هم مبارک باد
مرکل^۳ - ماما نگاه کن شولتز ماسک زده و خود را بصورت خوک در آورده است.

مدام پینبرگ - عزیزم بی احترامی مکن. نگاه کن بدرخت میلاد ^{که} چگونه با پولک و نقره تزیین شده است.

مرکل - نگاه کن! پاپا نوئل آمده!
فریتز - بله این اولین عید میلاد حقیقی است که از زمان جنک تا کنون داشته ایم.

مدام پینبرگ - و تنها سال نو حقیقی آلمان بعد از جنگ است.
فریتز - شکی نیست! مردم خوشحال ترند و یک اتحاد حقیقی بین توده بوجود آمده است. روزنامه ها می‌نویسند که روزگار خوشی در پس خواهیم داشت و این سال واقعاً سال سعیدی خواهد بود.
(صدای زنک از دور بگوش میرسد)

مرکل - ماما، صدای زنگ های کلیسا می‌آید. پنجره هارا باز کنید تا من بپرس بشنوم.

(پنجره که باز می‌شود باد سردی وارد اطاق می‌گردد)
مدام پینبرگ - چه باد زننده ای! تصور نمی‌کردم هوا باین سردی باشد!
(وزش باد ادامه دارد و صدای هایی از دور شنیده می‌شود)

سر عمله - زود باشید بیلها و کلنگها را دست بگیرید! چه خبره دور آتش

جمع شده اید ؟ يالله ؛ اینجا دارالایتام نیست ، بازداشتگاه است
باید جان بکنید !

ونشر^۱ - مگر میتوان امروز جز در بیمارستان ها و بازداشتگاه ها
وزندان ها بدست آورد :

فرگر^۲ - چه چیز را مگر میتوان بدست آورد ؟
ونشر - یک جفت کفش ، یک جای مسقف ، یک کمی فرصت استراحت ، یک
سیگار ، یک پیراهن و زیر جامه برای ستر عورت ، یک پیاله قهوه ،
یک کمی خواب

کر^۳ ... از ایستگاه راه آهن زیمن اشتاد^۴ میگذشتم مرا در تاریکی دیده
گفتند « آنها ! بگیریدش ! کمو نیست ! یهودی ! او را دستگیر
کنید »

اندرز^۵ - هر وقت بیکار میشدیم چشم ما بدر کارخانه های بسته و تعطیل
شده دوخته بود یا اینکه چنباتمه زده منتظر رسیدن موقع خرمن
میشدیم که شاید کارهای پیدا کنیم اما حالا میگویند اوضاع طور
دیگر خواهد شد . در واقع طور دیگر هم شد زیرا اکنون لباس
متعدد الشکل بما پوشانده و برآه سازی و ادارمان کرده اند منتهی
در آمدمان از سابق کمتر است .

فرگر - این ترتیب بهتر است . اینطور نیست ؟
اندرز (باحالات یأس) - شاید .

(1) Wunscher (2) Frager (3) Kenner (4) Siemenstadt
(5) Anders

و نشر - ... و دمدم صحبت یادداشت کردن اسم و نشانی و مذهب و جنس و درآمد و نژاد و سن است . و وای بحال بیچاره ای که یکی از اینها را اشتباه صورت دهد !

کنر - ... یکی در پیش جlad تبردار زانو زده و یکی در رودخانه خفه شده و یکی در بیمارستان خوایده . یکی را در سیاه چال انداخته و یکی را در حجره زندان بقدرتی کتک زده اندکه خرد و خمیر شده . یکی سر به بیابانها گذارد یکی دیوانه شده و یکی ناپدید گردیده اندرز - سرستون روزنامه را می بینی ؟ آنها ، توی آتش ! و اندرلوب اعدام شد ، ترگلر بحبس ابد محکوم گردید و دیتروف و پوپوف و تائف آزاد شدند .

فرگر - کجا نوشته بود ؟

اندرز - گذشت ! روزنامه سوخت !

کنر - پیش از این ما آلمانی ساده و معمولی بودیم ولی این آتش سوزی نازیها را روی کار آورد و بجان یکایک ما آتش زد . نه تنها در زندگی سیاسیون بلکه در کار تزومن و هرفرد آلمانی تأثیر کرد . بله ، شعله این آتش خانمان همه مردم روی زمین را خواهد سوخت !

سر عمله (از دور فریاد میزند) - يالله زود باشید ! بخواهید یاخواهید باید این راه تازه ساخته شود !

بخش چهارم - هیتلر بر فراز آلمان

در پیست و هفتم فوریه ۱۹۳۳ خبر آتش سوزی پارلمان آلمان دنیایی را تکان میدهد. اکنون آدولف هیتلر خود را نجات دهنده ملت آلمان از اغتشاش خوینیں کمونیسم و انmod کرده و بیشتر مخالفین خود را یا با تهدید و یا بوسیله زندان زبان بند زده است. گروه بسیاری عقیده پیدا کرده اند که نازیها باید زمام امور را بدست گیرند در انتخابات ماه مارس بکمک حزب ملیون سابق نازیها بزحمت حائز اکثریت میگردند ولی همینکه سوار شدند دو اسبه هیتاژند. بدیگر و به بند روز بروز بر شدت خود می افزاید و وحشت و اضطراب مردم را فرا میگیرد. تشکیلات کارگران منحل میشود و آزادی مطبوعات بکلی از میان میرود.

در ضمن پیش از تشکیل پارلمان تازه نماز جماعت بسیار مجللی بر سر قبر فردریک بزرگ در کلیسای پوتسدام^۱ گزارده میشود.
(صدای همه مردم)

مادام سومر (بانزه) - مادام وینتر، چه روز باشکوهی است!
مادام وینتر - همین طور است امروز برای مردم پوتسدام یک روز تاریخی است
مادام سومر - به سر بازان نگاه کنید. پیاده روها از جمعیت پرشده خوش

(۱) Potsdam

بحال آنهابی که از بالکن های خودشان تماشا میکنند .
هادام وینتر - بله ، هر آلمانی میهن پرستی باید امروز از خانه بیرون رود .
هر کس را که در خانه بماند باید حبس کنند
آقای ففر^۱ - تمام رؤسای سپاه و فرماندهان نیروی زمینی و دریابی حضور
دارند . سپهبد فان ماکنسن^۲ سالخورده و ولیعهد لباس رسمی
پوشیده اند .

آقای سالز - من تصور میکنم که این بیر کفتار های گوشه نشین امروز
هر یک بر دیگری سبقت میگیرند .

مادموازل هربست^۳ - چه اتو میلها قشنگی ! - چه زیاد ! . چند تا !
مادموازل فروه لینگ^۴ - این اتو میلها متعلق بر رؤسای حزب نازی است .
مادموازل هربست - چه اتو میلها زیبا ! : این رؤسا باید بسیار
متمول باشند نامزد من اگر صد سال عمر کند و لا یقطع کار
کند و مزد بگیرد هر قدر هم پس انداز کند باز نخواهد توانست
یکی از این اتو میلها را بخرد (صدای جمعیت بلند مبتود) .

چه خبره ؟ چه خبره ؟ شما چیزی می بینید ؟
مادموازل فروه لینگ - ناجی آلمان می آید . به بینید آنست که در اتو میل
ایستاده است .

مادموازل هربست - چه مراسم باشکوهی ! بکارنوال پادشاهان بی شباهت
نیست فقط خوب بود بطرف جمعیت گل پرتاپ میکرد ، دست
خشک و خالی بلند کردن چندان صحیح نیست .

فقر - نگاه کن آخرین کسی که آمد هیندنبرگ رئیس جمهور بود.
سالز - بیچاره پیر مرد! دیگر دخالتی در کارها نمی کند از قراریکه
شایع است هرچه جلوش بگذارند اعضاء میکند. میگویند پیشکارش
یک بسته خوراکی روی میزش گذاشته بود که بخورد وقتی وارد
اطاق شده بود میدانی چه کار کرده بود؟

فقر - چه کار کرده بود؟

سالز - آنرا اعضاء کرده بود.

فقر (با مقام خنده) - میدانی که هیندنبرگ دیروز به بازداشتگاه عمومی
رفته بود؟

سالز - نه، برای چه رفته بود؟

فقر - رفته بود آنهایی را که برله او رأی داده و زندانی شده بودند
ملاقات کند. (سالز قاه می خنده)

مادام وینتر - شلوغ نکنید، ناجی آلمان صحبت میکند.

هیتلر - نه قیصر نه دولت و نه ملت آلمان میخواستند وارد جنگ شوند.

فقط انحطاط ملت آلمان بود که مسئول این پیشامد گردید ولی
در این چند هفته ملت آلمان بطوری قیام و افتخار ملی را زنده کرده
که در تاریخ سابقه نداشته است. ما باید از رئیس جمهور تشکر
کنیم که شرافت کهن را باقوت تازه توأم کردند. آقای سپهبد
هیندنبرگ، تقدیر چنین بود که شما در چنین روزی اینجا تشریف
داشته باشید و ملت تازه بوجود آمده آلمان را حامی و مشوق
باشید.

مردم - زنده باد پیروزی ! زنده باد فتح !

مادموازل فروه لینگ - نگاه کن دست رئیس جمهور را در دست گرفته است
فقر - هیتلر و هیندنبورگ دست میدهند .

مادام وینتر - بله ، آلمان قدیم و آلمان جدید دست یکدیگر را دوستانه
می فشارند چه سعادت بزرگی است ! چه مردمان شریفی هستند
که اینهمه بخود زحمت فکر کردن میدهند تا بتوانند ارمنستان
تازه‌ای برای ملت بیاورند !

سالز - ارمنستان تازه ؟ البته از این تازه‌تر ها هم خواهیم دید . معلوم نیست
سر دنیا چه خواهد آمد !



۲۳ مارس ۱۹۳۳ پارلمان تازه آلمان تشکیل جلسه میدهد . یگانه دستور
جلسه آنست که اختیارات نامحدودی به هیتلر صدر اعظم آلمان بدهند تا
بدانو سیله زحمت ریاست جمهور کمتر (اما در معنی روز مرک آلمان نزدیکتر)
شود .

عکاس روزنامه - کارل ، آمدن - ولز رئیس حزب سوسیالیست و رئیس
حزب وسط به مجلس شورا وارد میشوند عکسشان را بر دار
زیرا ممکن است این آخرین مرتبه‌ای باشد که آنها را در
پارلمان می‌بینیم .

رئیس حزب - ولز ، اینها صحیح . شاید هم گذشتن چنین قانونی از
مجلس چندان ضرری نداشته باشد ولی باید دید تکلیف ما چه
خواهد بود فرضًا اگر رئیس جمهور با قانونی مخالفت کرد .

آیا با گذشتن این قانون هیتلر مستقل و بدون مشورت با اوی
اقدام خواهد کرد ؟

ولز - من هم همین را میخواستم بگویم - فرض کنیم که هیتلر اختیار دار
مطلقاً شد . چه بروزما سویالیستها و چه بروز کانولیکها خواهد
آمد ! وظیفه بنده و سرکار است که نگذاریم این قانون بگذرد .
عکاس - آقای سرلشکر گورینگ ، تمنا میکنم اجازه بفرمایید عکستان را
بردارم خیلی منون نمیشوم

گورینگ - آقایان چه روز باشکوهی است : همه خوشحالیم . در چنین روزها
است که نمایندگان مجلس میتوانند بطوریکه باید رأی بدهند .
چنین نیست ؟

رئیس حزب - چه عرض کنم ! اینطور بنظر میرسد . . . شاید . . .
گورینگ - البته مایل نیستیم پیشامدنا گواری رخ دهد صدای پیراهن سیاهان
را هم که در خیابان فریاد میزنند میشنوید ! (از دور صدا بلند است)

رئیس حزب - چه میگویند ؟ من درست ملتقت نمیشوم .
گورینگ - فریاد میزند که یا قانون را بگذرانند و یا از کشته شدن باک
نداشته باشید . الان میتوان بخوبی شنید گوش کنید (صداشندیده
میشود - « یا قانون را بگذرانند و یا جلو مسلسل بایستید »)

هیتلر - تابحال کسی بخاطر ندارد که اقلایی بدین بزرگی و بدوب
خونریزی در مدت چند هفته پایان رسیده باشد اراده و عزم راسخ
من اینست که قضایا بهمین منوال با صلح و صفا ادامه یافا کند .
برای این منظور لازم است که به حکومت ملی یک قدرت فوق العادم

اعطا شود تا بوسیله آن بتواند همین صلح وصفه را حفظ کند.

دولت هم از این اقتدار سوء استفاده نکرده آنرا فقط برای بعمل آوردن اقدامات حیاتی بکار خواهد برد. مقام و امتیازات ریاست جمهورهم کما فی سابق بحال خود باقی بوده ببیچوجه تغیر نخواهد کرد. حقوق کلیسا و مذهب نیز بجای خود باقی خواهد ماند. ما بچین قانونی زیاد متول نخواهیم شد ولی ناچاریم که آنرا از مجلس بگذرانیم. دولت حاضر است به نحو خوشی با احراز بکنار بیاید. ولی چنانچه با این قانون مخالفت شودیا بعبارت دیگر مقدمه مقاومت با دولت پیش آید دولت حاضر است با تمام وسایلی که در اختیار دارد از آن پشتیبانی کند. پس آقایان باید ین صلح و جنگ یکی را اختیار کنند.

(صدای نظامیان حمله بلند است - «قانون را بگذرانید والامیز نیم »)

گورینگ - من خواهش میکنم که آقای اتوولز رئیس حزب سوسيالیست عقیده حزب خویش را بفرمایند.

ولز - حزب من بدون هیچ قید و شرطی با این لایحه مخالف است. حزب سوسيالیست آلمان که بر ضد بیزمارک و ولیلهلم دوم مبارزه کرد به شرافت و عقیده باستانی خود خیانت نخواهد کرد. دولت میتواند

جان ما را بگیرد ولی نمیتواند روح ما را نابود کند:

(صدای آفرین آفرین آهسته بگوش میرسد ولی مأمورین ناری با صداهای خود نیگذارند آن صدا بلند شود)

هیتلر - شنیدی؟ بشنیدی این ملر کسیست گاو چه گفت؟

فان پاپن - آقای هیتلر عصبانی نشود. چشم دنیا امروز بطرف ما دوخته شده است.

هیتلر - پاپن بگذار بروم . من باید جوابش را بدهم - (با یافه‌ای که بدرندگان شبیه است) آقای ولز ، دیر رسیدید بشما و حزب شما دیگر احتیاجی نیست خورشید سعادت آلمان طلوع ولی ستاره شما افول خواهد نمود عقايد مزخرفي که زندگي مردم را تهدید بفساد میکند از میان خواهد رفت . من جاضرم دست خود را بطرف هر کس که برای آلمان صمیمانه خدمت کند دراز کنم ولی من مرام کمونیستی را نمیشناسم و احتیاجی به رأی شما هم ندارم آلمان آزاد خواهد شد ولی نه بدست شما (فرماد « زنده باد »)

* * *

در میان آشوب و هیجان شدید لایحه دولت تصویب میشود . حزب وسط یانظر به مواعید هیتلر و یا از ترس رأی موافق میدهند و لایحه تصویب میشود . بله لایحه را بصورت قانون در میاورند و آزادی پارلمانی آلمان را کفن کرده در آرامگاه ابد میخوابانند . اکنون هیتلر فعل مایشه است . زبان احزاب یکی بعد از دیگری بریده میشود . هم اکنون حزب کمونیست بکلی درهم شکسته و اینک نوبت به سوسیالیست ها و کاتولیک ها رسیده است . سپس نوبت بهمان حزب یکه بوسیله آن هیتلر بمقام رسید یعنی حزب ملیون میرسد و با وجود تمام مواعید هیتلر این حزب نیز منحل میگردد . هو گنرگ^۱ یشوای این حزب مجبور میشود که از عضویت کائینه استغفا

(1) Hugenberg

دهد . شخص رئیس جمهور هم کم از معمر که وهم از اذهان عمومی پیرون
میرود زیرا پهلوان تازه‌ای وارد میدان مبارزه شده است . وقت آن رسیده
که تغییرات فاحشی در اوضاع داده شود .
آدلف هیتلر آلمان تازه را بدنیا اعلام میکند !

هیتلر - اکنون باید دنیا آلمان را بشناسد ما باخون سزدی تلافی مافات
خواهیم نمود یعنی برای هر چشم از میان رفته چشمی کور و بعوض
هر دندان شکسته دندانی خرد خواهیم کرد .

سرلشکر گورینگ نخست وزیر پرس قوانین جدیدرا اعلام میکند .

گورینگ - چون مغازه های متعلق به یهود جبراً بسته شده بعضیهای عصبانی
شده اند . دیگران گفته اند که پلیس باید از این عمل جلوگیری
کند . البته من هر موقع که بدانم منافع ملت آلمان در خطر است
بدون هیچ ملاحظه از نیروی شهربانی استفاده خواهم کرد ولی
این نکته را نیز تذکر میدهم که اداره شهربانی برای حفاظت
تجارتخانه های یهود تأسیس نشده است . باید از این مردمان
بی شرم که همه چیز دارند و باز هم به پلیس مراجعه میکنند
جلوگیری کرد . پلیس برای آن نیست که مردمان حقه باز و
کلاه بردار و جیب برومحتکر و خائن و - یهودی را محافظت کند .



بولیوس استراپخر "لیدربخش فرانکونیا" قوانین اخلاقی جدید را اعلام میکند!

استراپخر - ای زنهای آلمان سوگند یاد کنید که دیگر لبهای خود را قرن نکنید و استعمال پودر و سرخاب و سایر لوازم آرایش را که از عادات یهود است متروک دارید قسم یاد کنید که دیگر در سالون هایی که سیاهان میرقصند و یهودی ها جاز میزند قدم نگذارید . . .



در یک روز آلمان بزنندگانی جدید که عبارت از آرزوهای بالبلند آمیخته با ترس است داخل میشود. نیل بکمال مطلوب اعلام ولی مورد تردید واقع میشود منتهی مردم جرئت تردید ندارند جنگ در میان عقل سليم و تبلیغات شروع میشود: و کسی را یارای آن نیست که بگوید کدام غالب خواهد شد.

روزنامه فروش (جادرنان) - فلکیشر بُواباختر^۳ - راجع به دستگیری صد نفر کشیش شهوت ران - راجع به دولت یهودی انگلستان.

فلکیشر بُواباختر! فلکیشر بُواباختر!

مهمانخانه دار (با بهایت ادب رو به مشرق) - مهمانخانه ما دارای سیصد اطاق زیبای مبله و سیصد حمام و سالون رقص و استخر شنا و

(1) Julius Streicher (2) Franconia (3) Völkischer Beobachter

تمام وسایل آسایش و تفریح میباشد - (باتغیر صدا) اما یهودی‌ها
حق دخول ندارند .

سر باز حمله - خانم ، داخل این مغازه نشوید صاحب مغازه یهودی است از
یهودیها خرید نکنید . داخل مغازه یهودیها نشوید .

کارگر - ما باید از پیشوای آلمان متشکر باشیم که امروز کار پیدا کردیم .
زنده باد هیتلر !

(صدای بچه‌ها که مشغول بازی هستند بلند است)

اولی - بزن وسط .

دومی - کلاوس ، شوت کن '
اولی - گل ! گل !

دومی - بیخود نگو ! گل نشد - خورد بچوب دروازه .
اولی - نه ، بچوب نخورد .

دومی - چرا ، بچوب خورد چرا دروغ میگویی خودت دیدی بچوب خورد -
(چشمیش به یکنفر تازه وارد میافتد و میگوید) هلو کارل !

کارل (بالاحترام) - هیل هیتلر !

(صدای بچه‌ها بقته خاموش میشود)

دومی - چه گفتی ؟

کارل (باتشدد) - گفتم هیل هیتلر .

اولی - هنگر « هلو » چه عیبی داشت ؟

کارل (مردید) - مگر نمیدانی که اکنون باید بجای سلام کفت « هیل هیتلر » ؟

(هال یا دروازه) Goal (2) (اصطلاح فوتبال) Shoot (1)

اولی - صبر کن به بینم - هیل ... هیتلر . درست گفتم ؟
کارل - درست است « هیل هیتلر » .

دومی - کارل ، عجب حقه بازی هستی ، دیگر بکو .
کارل (کمی عصبانی) - من نمیتوانم صبر کنم مدرسه ام دیر میشود .

دومی (باتسخر) - خوب ، پس هیل هیتلر !
کارل - هیل هیتلر !

اولی (باهره ر خنده) - هیل هیتلر !
دومی - هیل هیتلر !

اولی (دیوانه وار و هر هر کنان) - هیل هیتلر ! هیل هیتلر !
هیل هیتلر !

(کم کم صدای خنده بچه ها فرو می نشیند و صدای آموز گار شنیده میشود)
آموز گار - هیل هیتلر ! بچه ها امید وارم همانطور که هفته پیش بشما
دستور دادم پدران و خویشاوندان خودرا وادر کرده اید که از
حکایات جنگ آنچه را که بخاطر دارند برایتان نقل کنند .

(صدای خط کش که روی میز کشیده میشود بگوش معلم میرسد)
کارل اشمیت ، بازی نکن . من دیروز گفتم که هر اسباب بازی
که مربوط بجنگ باشد اگر درخانه دارید همراه بیاورید . خوب
دراین زنگ اسباب بازیها یکه بمدرسه آورده شده اند مورد
مطالعه قرار میگیرند . آنها عبارت است از تکه های خمبازه ،
گلوله ، قسمت هایی از نارنجک وغیره که در جواهر کارگذاشته
اند . مواظب فیوزها باشید ما اکنون راجع بموارد استعمال هر یک

بطوریکه در جنگ بزرگ بکار رفته است صحبت خواهیم کرد.
پس از آن مناظر جنگ را شرح خواهیم داد مثلاً گذراندن
یک روز در خندق یا یک حمله هوابی یا ترکیدن بمب یا بخاک
سپردن یک نفر سربازی که دوش بدش ما می جنگید. صفحه
سیزده کتاب سرود خود را باز کنید سرودی را که شروع می شود
از « مرا دوستی بود » خواهیم سراید و نیز در اطراف
اینکه چطور یکنفر تیر خورده در حال نزع آخرین نامه خود را
مینویسد مذاکره خواهیم کرد. خوب، هیمی کرونبرگ^۱ راجع
به یک روز مخصوصی سرباز در پشت سنگر در جوار چند نفر
يهودی و چند نفر صلح طلب صحبت کنید.

کودک اول (زیراب) - کارل ؟
کارل (زیراب) - بگو .

کودک - تو امشب به انجمن جوانان هیتلری می روی ؟
کارل - البته، امشب راجع به یک نوع طپانچه موسوم به ۸۰ مذاکره می شود
کودک - جوابها را حاضر کرده ای ؟
کارل - من همه را حفظ کردم - تو چطور ؟
کودک - نمیدانم چه بکنم - من نمی خواهم بزحمت دچار شوم از من پرس
کارل - خیلی خوب، ساختمان لوله طپانچه را تعریف کن .
کودک - لوله عبارت است از یک قطعه کوتاه سوراخ شده که منتهی بخزانه
میگردد در قسمت کوتاه آن (کم کم صدایش محو می شود)



ماشین تازه تعلیم و تربیت آلمان نه تنها برای کودکان بلکه برای تربیت توده بکار افتد است. برنامه ها اجباری است بر فراز آموزشگاه ها پرچم صلیب شکسته با هتز از درآمده است. در تحت فشار تبلیغات نیرومندانه دکتر گوباس توده کم کم آزادی قدیمی خود را فراموش می کند. آزادی قلم، آزادی گفتار، آزادی کردار، آزادی جشن گرفتن در ایام سوگواری ملی یا گریه کردن در جشن های ملی و حتی آزادی تعارف و سلام کردن کم کم از میان می رود. در این آلمان تازه آنچه که ملت سالهای متتمادی از آن لذت برده بود فانی و نابود می گردد.

(صدای شکستن شیشه پنجه بلند می شود)

آقای ففر - چه خبر است؟ چه شده؟

آقای سالز - گمان می کنم دعواست، نگاه کن به بین چه خبر است؟
یکنفر - دعوا نیست گارد حمله مشغول غارت کردن کتابخانه ای هستند.
به بین کتابها را در کامیون روی هم انبوه می کنند.

نظامی گارد حمله (باتنفر) - تالیفات انشtein¹؛ ییف؛ کتابهایش را بحلقومش فرو کنید. تالیفات هر یعنی هین²!

جمعیت - مرده باد یهود!

آقای سالز - من از سوزاندن کتابهای سودمند خوش نماید کتابهای هین را ما در مدرسه می خواندیم چه تالیفات خوبی دارد!

آقای ففر - من همین عقیده را دارم - اطمینان داشته باش که اگر ادلفهیتلر
اینجا بود از این وحشیها جلوگیری میکرد.



دیگر کسی نیست که بتواند بر حکومت هیتلر خرده گیری کرده
آرزوی تغییر رژیم کند و فقط عده محدودی هستند که از ظلم و تعدی های
بازداشتگاههای عمومی نظامیان حمله اطلاع دارند یا میتوانند آنها را باور
کنند. عده آناییکه آرزوی برگشتن احزاب سابق را دارند بسیار کم است
ولی روز بروز قضاوایی رخ میدهد که از ایمان مردم کاسته میشود.

مادر - وقتیکه او را روی زمین خواباندند حرکت نکرد.
فریتز - نترسید، عیی ندارد، خواب برایش خوب است.

مادر - چطور رنگش پریله بود؟ چه بچه خوبی است؟ ابدأ گریه نکرد!
فریتز - کسی که مادری چون شما دارد چرا باید گریه کند؟
مادر - دکتر کجا است؟ گفتند الان بیرون میآید.

فریتز - وحشت نکنید، الان دکتر عملش خواهد کرد.

مادر - فریتز، من خیلی میترسم.

فریتز - برای چه؟ دکتر هارون یکی از بهترین جراحان برلین است.

مادر - میدانم عزیزم، ولی کاش از نزاد آرین بود.

فریتز - پس چون یهودی است باو اطمینان ندارید؟

مادر - مقصودم این نیست نمیدانم. ازبس راجع به یهودیها چیزهای

خوبناک مینویسد نمیتوانم فکر کنم چه خواهد شد.

بچه - مدام اشمتیت، این یک حاده بود . در کلاس جوانان هیتلری درس طبانچه ۰۸ می‌گرفتیم معلم فن نشانه روی در تاریکی را بما یاد میداد . ما مشغله دست می‌گرفتیم و معلم سعی می‌کرد که روشنایی را با گلوله خاموش کند . معلم ما تیر انداز قابلی هم هست ولی هوا خیلی تاریک بود فقط شعله‌ای پیدا بود که فوراً با گلوله خاموش میشد . پنج شعله را با پنج گلوله خاموش کرد . سپس نوبت به کارل رسید که مشعل را دردست گیرد . ما به شعله آن نگاه می‌کردیم . یک دفعه صدای «غز» شنیده شد ولی شعله خاموش نشد در عوض صدای خوردن گلوله بچیز دیگری شنیده شد . مشعل روی علفها افتاد و کارل هم روی مشعل . دیگر ما نتوانستیم از جریان خون جلوگیری کنیم .

فریتز - بس است فراتر ، تو بهتر است زود بخانه برگردی .

بچه - چشم آقای اشمتیت . هیل هیتلر !

مادر - هیل هیتلر !

فریتز (آه میکشد) - هیل هیتلر .

پرستار - آقای دکتر هارون ، مریض شما اینجاست .

دکتر هارون - متشرکرم . خوب ، به به ! چه بچه خوبی ! بارک الله ! سرت را بالا نگهدار جونم ، آفرین ! حالا نفس بکش ، من این ماسک را روی صورت می‌گذارم نفس یکش ! چیزی نیست ، زود عادت می‌کنی . چه پسر شجاعی ! بسیار خوب ، نفس بکش ! نفس بکش ! به به !

کارل (معصومانه و در حال یهوشی میخواند) —

« خنجر خود تیز کن هان ای پسر
آن کشیش پست را اشکم بدر

چون فرا آید زملف انتقام

خود کمر بندیم بهر قتل عام »

دکتر هارون — پنه کجا است ؟ تنظر ؟ متشکرم . حوله ! چاقوی جراحی
کارل (با گهان) — مرده باد یهود ! یهودی هارا بکشید !

دکتر هارون — باز هم پنه ! متشکرم . خواهشمندم آن پنس^۱ را پس هید .

کارل (باصدای بلند و آهنگ موزون) یهودیها ! یهودیها ! باید از شر آنها
خلاص شد !

دکتر هارون (با خون سردی) — سفت بگیرید ! درست نگهدارید خانم ،
خوب ، خوب ! تمام شد ، دیگر خطری ندارد

کارل (با کلمات جوینده) — یهودی هارا بکشید ! یهودی هارا ...

دکتر هارون — راستی چه اثری دارد این داروی یهوشی ! کسانی که تحت
تأثیر آن واقع میشوند چه چیزهای عجیب و غریبی میگویند !



ضمناً کارنازی بهم چندان تعریفی ندارد . در چهاردهم اکتبر ۱۹۳۳ خبر
خروج آلمان از مجمع اتفاق ملل همه جهانیان را مبهوت میسازد . از طرفی
هم خبرهای بگیو و بیند و شقاوت و یرحمی عقیده خارجیان را نسبت بحکومت
نازی آلمان تغییر میدهد . همان محکمه مربوط به آتش سوزی پارلمان در

واقع منجر به متهم ساختن ناسیونال سوسیالیسم و محکوم کردن کردارهای نازی گردیده است. هینکه سپاه زمستان بر آلمان حمله می کند تیجه محاکمه آتش سوزی شکست معنوی نازیها را آشکار و و ذکر گوبلس را عصبانی مینماید او نیز حمله تبلیغاتی خود را بوسیله رادیو شروع می کند.

گوبلس (درباره رادیو) - محاکمه وابسته با اتش سوزی پارلمان خاتمه یافت . ترکلر کمونیست و آن سه نفر بلغاری آتش افروز یعنی پاپف و تائف و دیمتروف تبرئه شدند . این حکم بحث عدالت پژوهی ملت آلمان توهین وارد آورد . هرگاه محاکمه طبق اصول دادگستری ما یعنی آن دادگستری که باید در آلمان تازه برقرار شود جریان پیدا نمی کرد نه تنها حکم دادگاه بلکه خود محاکمه نیز صورت دیگری بخود می گرفت . ناسیونال سوسیالیسم بعد از این میدان و چگونه حکم دادگاه لبزیک را تعییر نماید و از این آزادی طلبی زیان آور که منظور آن ختنی کردن انقلاب ناسیونال سوسیالیسم می باشد جلوگیری نماید (فربادهای شادی)



در تمام این مدت بیانیه های پرشور و شعارهای حزبی و انتشارات دیگری که برای تسکین و تسلی اهالی تهیه شده چون برگ خزانی برسر مردم میریزد ولی این سخن پردازیها تا مادامی که تو خالی است کفاشت نمی کند وابن جولان ها تا وقتی که پهلوانان آن نمیتوانند معماهی جادانی آلمانها را که عبارت است از « کی غذا فراوان می شود » حل کنند شیجهای

ندارد . عده بیکلوان کم میشود ولی مزدها و حقوق ها هم بهمان نسبت پایین میآید . قیمت ها بالا میرود . و عده های رنگارانگ پوج در میآید و سرخوردگی و تشویش و نارضایتی مردم همچنان بر جا میماند .

فریتز - انسان وقتی که راجع بمحاکمه آتش سوزی پارلمان میخواند و خوب دقت میکند می بیند که این محاکمه در حقیقت بطور نامطلوبی خاتمه یافته است مثلا همین دیتروف ! فکر کنید واقعاً نمی توانستند جلو دهانش را به بندند !

زن - مرا چوب میزنند وقتی می بینم تو این روزنامه ها را میخوانی ..
فریتز - چرا عزیزم ؟

زن - هی دم از دیگران میزنی که چنین و چنان کردند مگر تو خود را جزو مردم آلمان نمیدانی ؟ و اینطوری هم که توصیحت میکنی نشان میدهد که یک کلمه از مندرجات روزنامه ها را خودت باور نداری !

فریتز - خوب ، عزیزم ، واقعاً نگاه کن بکلامات درشت سرقاله روزنامه - « یهودی ها قتل های مذهبی مرتكب میشوند » - « دزدیدن کودک بدست کشیش درهانور » - « لندن طرفدار بلشویسم است » و در تمام روزنامه ها اینگونه سرقاله ها دیده میشود و در رادیو هم انتشار میابد . از کسی که عقلش بجا باشد نمیتوان انتظار داشت که این ارجحیف را باور کند . پیشتر اینطور نبود

زن - پیشتر ! تو همیشه راجع بگذشته صحبت میکنی !

فریتز - آخر عزیزم، ما در گذشته اطلاع واقعی از جریان اوضاع دنیا داشتیم.

زن - چه فایده ای برای ما داشت؟ چرا همیشه ناله میکنی؟ توباید پیشوای آلمان و نسبت با فکار عالی او سپاس گزار باشی

فریتز - عزیزم، یقیناً تو مقصودت این نیست که ...
زن (بالعن تهدیدآمیز) - فریتز !

فریتز - خیلی خوب، پیشوای آلمان عقاید و افکار خوبی دارد ولی ما چه سودی از آن میبریم؟
زن (باقیافه و حشتناک) - فریتز !

فریتز - من مقصودی ندارم. البته میدانم که پیشوای زحمت می‌کشد تسل آلمان را پاک کند لکن ... روی هر فکه اگر نصف آن چیزهایی که میگویند حقیقت داشته باشد خود پیراهن سیاهان نیز همچو پاک پاک نیستند از همه بدتر آن کلمات شرم آوری است که بر سر در عمارت شبانه روزی جوانان هیتلری نوشته شده که « مسیحیان و یهودیان اجازه ورود ندارند ». من که ...

کارل - پاپا!

فریتز (یکه خورده) - کارل !

کارل - ممکن است مقرری ده فنیک مرآ بدهید؟

فریتز - برای انجمن جوانان هیتلری میخواهی؟

کارل - البته. اگر هر هفته ده فنیک را نبرم در تابستان نخواهند گذاشت

به یلاق بروم . رئیس دسته ما می‌گوید هیتلر ما باید است که مردمان شهر و دهات هم‌دیگر را بشناسند و شهر نشینان و روستاییان باید بهم نزدیک شوند . پس خواهش دارم ده فنیک را بدھید

فریتز - چشم ! چشم ! البته !

کارل (بول را گرفت) - سپاس گزارم . هیل هیتلر !

زن و شوهر - هیل هیتلر (در بسته می‌شود)

زن (با اوقات تلغی) - آه ! فریتز ! تصور می‌کنی چقدر از صحبت‌های مارا شنیده باشد ؟

فریتز - چه شنیده باشد ؟

زن - این مزخرفاتی که تو گفتی - راجع بروزنامه ها که سراسر دروغ مینویسد ویراهن سیاهان که جملگی مانند خوک نجس اند و

فریتز - من هرگز چنین چیزهایی نکفتم .

زن - فریتز ، مقلطه نکن تونباید چنین چیزهایی گفته باشی ! کاش میدانستم چقدر از صحبت‌های ما بگوشش رسیده است !

فریتز - اما عزیزم ، از چه خودمان هم باید هراس داشته باشیم ؟ تو خیال می‌کنی از ما باولیای امور سخن چینی خواهد کرد ؟

زن (بار نک پریده) - البته نه ! هرگز کارل ما راضی نخواهد شد

فریتز - باهمه آینها کارل عوض شده است حس کرده ای ؟ دیدی که پس از تیر خوردنش از هن رنجیده بود که چرا مدتی اورا از رفتن در دسته جوانان هیتلری باز داشتم .

زن - آه ! فریتز ! پسر عزیز خودمان اما خیر ! او این کار را نخواهد
کرد . . .

فریتز - درجه موقعی بدنیا آمده ایم ! از فرزندان خودمان هم باید بیم داشته
باشیم ! راستی هر کسی از دیگری میترسد . هر کس میتواند دیگری
را بزندان بیندازد . در این صورت کمتر کسی است که حس استفاده
از قدرت اورا اغوا نکند

زن - تصور میکنی شنیده باشد ؟

فریتز - چه عرض کنم

زن - تصور میکنی خبر بدید ؟

فریتز - چه عرض کنم



ضمناً در میان خود نازی ها هم سربازان قدیمی و سپاهیان حمله سر
خورده و مأیوس شده اند . بآنها وعده داده شده بود که دالان لهستان به
آلمن مسترد خواهد شد بر عکس می بینند که پیمان عدم تعرض بالهستان
بسته میشود . بآنها وعده داده شده بود که ناسیونال سو سیالیسم روی کار
خواهد بود ولی می بینند که سرمایه داران و صاحبان صنایع میخ خود را
محکم تر از هر وقت کوییده اند . بآنها وعده داده شده بود که همان افتخار
سپاهیان دوره شورش نصیب آنها خواهد شد لکن اکنون آنها را با خراج
از خدمت تهدید می کنند .

از اینرو هینز رئیس شهربانی برسلو^۱ و کارل ارنست رئیس دسته

پیراهن سیاهان برلین از سروان رهم فرمانده کل سپاهیان حمله وقت ملاقات می خواهد .

رهم - خوب ، رفقا ، این دفعه چه می خواهید ؟

ارنست - ما چون همیشه بفکر شما هستیم آمده ایم بشما گوشزد کنیم
رهم - در چه خصوص ؟ کارل ؟

ارنست - در خصوص ارتش . بلومبرگ⁽¹⁾ و آنها که هوادار او هستند خیال میکنند که شما و هیتلر بکمک آنها به مقام رسیدید و در اینصورت باید مطیع آنها باشید

رهم - نگاه کنید ! در برابر ارتش رسمی آلمان من یک ارتش بزرگتری بنام سپاهیان حمله تشکیل داده ام که عده آنها به سه میلیون نفر میرسد این سربازان را من از میان توده گرفته و برای آنها لیدرهای از میان حمال ها و نجارها برگزیده ام سربازان پیراهن سیاه من قرار است تشکیل ارتشی دهنده حال بلومبرگ چاپلوس و حتی خود آدلف هرچه میخواهد بگویند مرا بروایی نیست !

هینز - خوب ، مقصود ؟

رهم - مقصود اینست که بزوی آلمان تسلیحات جدید و علنی را اعلام خواهد کرد و چندین صد هزار تن زیر پرچم فرا خوانده خواهد شد . پس از آن بایک حرکت پیراهن سیاهان قسمت اعظم ارتش را تشکیل خواهد داد . سپاهیان حمله تشکیل گروهان میدهند و همان

حملها و نجلها سر هنگ و سرتیپ خواهد شد . خیلی ساده است .
ارنست - از این قرار ارش شما ارتش رسمی را محو خواهد کرد ! شما میدانید
که آدلف بین امر تن در خواهد داد و رویهای را که امپراتور
های رم پیش می گرفتند یعنی ارتش را در ولایات و گاردن مخصوص
خود را در رم نگاه میداشتند ترجیح خواهد داد تا بتواند بوسیله
رقابت این دو ارتش مقام خود را حفظ کند .

رحم (باملایمت) - صحیح است اما اگر یکی از این دو ارتش بر دیگری
غلبه میکرد و امپراتور از میان میرفت چه میشد ؟
ارنست - ولی اگر امپراتور بویی میبرد و فرمانده یکی از دو ارتش را از
میان بر میداشت چطور ؟

رحم - این صحبت ها خطرناک است !
ارنست - چه عرض کنم ولی گله نکنی که چرا از پیش بتو اطلاع ندادیم ؟

* * *

هیولای سنگین و بی شکل انقلاب ملی مانند گاو آهن زمین آلمان را
شخم زده پیش می رود . تشکیلات شورشی توأم با فقر فکری ، عربله و سکر
بی مسکر و پیشوی بدون مقصد مردم این سرزمین را احاطه کرده است .
سیل مهاجرین سوی مرزهای کشور جاری است . اینها کی هستند ؟
سوسیالیست ها و کمونیست های جان در کفنهاده . نویسنده کان نامور هنر پیشگان
و دانشمندان - خانواده های اصیل که سامان وزندگانی را گذاشته و قانعند
که جانی بسلامت بدربرند . محرومیت های مادی مردم را نسبت به اختناق

آزادی حسنه تر میکند و همینکه هیتلر با این بیزاری مردم روپرتو میشود یک مبارزه مرتب بر ضد اشخاصیکه مدتها است برای آنها خط و نشان کشیده شروع می کند و این اشخاص را بجرائم آشوب طلبی و انتقام‌دهی‌ی یجا از دولت متهم و گرفتار می‌سازد.

مساحت بازداشت گاه های عمومی که در نقاط بائز کشور تهیه شده روز بروز زیادتر میگردد و سیم های خاردار که در پیرامون آنها گذاشته شده عقب‌تر می‌روند. از کشورهای دیگر روحانیون عالی مقام و سیاسیون و اقتصادیون که همه ایشان هم با جنبش ناسیونال سوسیالیست مخالف نیستند مصرانه به هیتلر گوشزد می‌کنند که لازم است اوضاع داخلی را منظم و حزب خود را تهذیب نماید تا عملیات خود را با مقررات قانونی وفق دهند. ضمناً روز بروز آلمان خرج و دخل کردن بودجه کشور را مشکلت‌می‌سیند و دکتر شاخت^(۱) رئین بانک کوشش میکند که قرضه‌ای را برای آلمان از کشورهای بیگانه فراهم کند.

شاخت - آقای پارادی^(۲)، پیشنهاد ما این بود.

پارادی - آقای دکتر شاخت، پیشنهاد شما خیلی هم جالب توجه است ولی بدینخانه بجهاتی آلمان را نمیتوان مملکت مناسبی برای سرمایه گذاری و دادن قرضه دانست.

شاخت - برای چه؟

پارادی - شاخت عزیزم، من که مقصودم فریب دادن شمانیست. اول آنکه

عقیده و انکار عامه را باید در نظر گرفت . بعضی از همین تدابیر که میتوان آنها را تدابیر بدوى نامید متاسفانه نتایج سیاسی خوبی نداده اند . دوم انکه ما میدانیم و شما هم میدانید که سپاهیان حمله عموماً ناراضی هستند و حتی شنیده میشود که ممکن است یك سورش دوم باره ای پدید آید .

شاخت - آقای پارادی ، بطور خیلی محترمانه بشم بگوییم که خود ژنرال بلومبرگ و آقای تایسن هم چندان از اوضاع سپاهیان حمله رضایت ندارند و در تیجه طولی خواهد کشید که اقدامات اساسی برای تقلیل سپاهیان حمله بعمل خواهند آورد .

پارادی (باخون سردی) - اقدامات اساسی ؟ خوب ، متشرکم آقای دکتر شاخت من پیشنهاد شما را با خود میبرم که مورد مطالعه قرار گیرد و تصمیمی راجع بامکان دادن وام دیگری بالمالان گرفته شود .

دکتر شاخت - سپاسگزارم . روز بخیر پارادی - مرحمت سرکار زیاد (در فکر فرو رفته) - اقدامات اساسی ، مقصودش چیست ؟



شایعات و اختلاف عقیده زیاد است . مردم عموماً حس می کنند که اوضاع به بحران رسیده است . در قصرها در مهمناخانه های بزرگ و در باشگاه ها اخباری نشر میشود که هوارا مسموم میکند .

آقای وزیر کی^۱ - شنیده ام که سرلشکر شلایختر^۲ دوبله روی کار آمده و میگویند دیداری از ارنست رهم خواهد کرد. گویا میخواهد اتفاقی بیفتد ولی البته نشنیده بگیر.

آقای نیز^۳ - البته!

آقای آین^۴ - رفیق، بین خودمان باشد. میگویند شلایختر و رهم با هم ساخته اند. این آنرا معاون صدراعظم و آن اینرا وزیر دفاع خواهد کرد. خوب درست کرده اند ولی البته نشنیده بگیر.

آقای نیز - پر واضح است!

آقای آوس^۵ - رفیق، صدایت در نیاید میگویند پاپن و گورینگ با هم راه افتاده اند. شلایختر که میزند برای مقام ریاست و رهم هم که ناحلقوم در پست وزارت دفاع فرو رفته عجب طوفانی خواهد شد! أما البته نشنیده بگیر

(صدای رفت و آمد اتوموبیلها)

آقای نیز - آقای پاسبان، خواهشمندم یک اتوموبیل کرايه ای برای من پیدا کنید. ممکن است عجله کنید؟

پاسبان - بچشم آقا! (سوت میزند) حاضر است بفرمایید
دختر آشنا - عزیزم احتیاج به اتوموبیل نداری، تزدیک است
آقای نیز - کجا نزدیک است؟

دختر - اداره آگاهی. مگر در خیابان ویلهلم نیست؟

آقای نیز - چطور فهمیدی که من میخواستم باداره آگاهی بروم؟
دختر - از قلب و خون خودم احساس کرم. بله از خون پاک آریایی که
در شرایین من روان است فهمیدم.



کم کم جنبشی در اوضاع پیدا میشود. ارتش طرفدار خدایان آلمان یعنی صاحبان صنایع و بانک دارها و ملاکین است. گوبلس با کمک همان سپاهیان حمله ناراضی بر علیه آنها اقدام میکند لکن هیتلر با آن دسته از اعیان و اشراف که با او دوستی و آشنایی دارند و فدار میماند. اگر بخواهد بارهم و سپاهیان حمله مخالفت کند ممکن است کار خطرناک شود ولی مخالفت باطیقه متنفذ و ملاک و پولدار خطرناکتر است.

در این انته فرانز فان پابن نماینده طبقه اشراف و ملاکها و بازرگانان محافظه کار بیکار نشسته است.

در زوئن ۱۹۳۴ پابن هیندنبرگ رئیس جمهور را در نیواد^۱ ملاقات و بعضی مطالب را بوی گوشزد مینماید.

پابن - قوانین ناقصند، مردم فشار اقتصادی را احساس میکنند، زور و بی عدالتی در همه جا حکم فرما است و دیگر پرده پوشی و ظاهرسازی مردم را قانع نمیکند.

هیندنبرگ - راستی می‌گویی فرانز؟ آنچه گفتی حواس مرا بکلی پریشان کرد. من نمیدانستم. خوب، چه باید کرد؟

پاپن - به ترکیب هیتلر که دست نمیتوان زدولی باید از وحشیانی چون رهم و گوبلس جلوگیری کرد . وجود اینها برای همه خطرناک است هیندنبرگ - فرانز ، راستی من نمیدانستم . . .

پاپن - جلوآزادی گفتار و آزادی انتقادات را اینطور گرفتن اسم آلمان را در خارجه لکھدار کرده است . البته مقصود از تجدید حیات ملی هم بطوری که ما تصور میکردیم این نبوده است .

هیندنبرگ - تجدید حیات ملی ؟ اسم آلمان در خارج لکه دار شده است ؟
نه نه ! فرانز ، بخدا راست میگویی . چه باید کرد ؟

پاپن - من درنظر دارم که در آینده نزدیکی نطق مهمی ایراد کنم این نطق ممکن است انعکاس بسیار سختی داشته باشد و در اینصورت آقای رئیس جمهور از شما خواهش دارم که مرا حمایت و مساعدت فرماید .

هیندنبرگ - نطق مهم . . . بله ، البته . حمایت ؟ البته . من حمایت خواهم کرد . . .



یکشنبه ۱۷ ژوئن ۱۹۳۴ فرانز فان پاپن در دانشگاه ماربورگ^۱ در حضور جمعیت مشتاقی نطق تاریخی خود را ایراد می کند و نطق وی مورد قبول صاحبان صنایع بزرگ و ارتش و هیندنبرگ سالغورده واقع می شود .

پاپن - من شخصاً باندازه ای شخص ادلف هیتلر و عملیات وی مدیونم که
(1) Marburg

از نظریک نفر مرد سیاسی کناه بزرگ میدانم که در این موقع باریک اثقلاب آلمان از آتفه گفتنی است فروگذار نمایم . همه میدانیم که در گوش و کنار شایعاتی هست ولی این شایعات هنگامی که آشکار گردد مانند قطرات رطوبت که روشنایی آفتاب بر آنها برخشد بخار و آر نابود میشوند . لازم است که قلم آزاد باشد تا مطبوعات بتوانند سرچشم معاوی کارهارا بدولت گوشزد کنند و از وقوع اشتباهات بزرگ و جریحه دارشدن روح اثقلاب آلمان جلوگیری شود . اگر ارگان^۱ های رسمی افکار عمومی این بردۀ تاریک و هرموزی را که آکنون روح ملت آلمان در پشت آن پنهان مانده از روی کار برندارند وظیفه یک سیاست مدار است که دامن همت بکمر زده با میان گذارد و حقایق عربیان را ابراز نماید (کف زدن حضار) - تبلیغ هر قدر قوی باشد به تنها نیتواند اطمینان مردم را جلب کند برای تأمین این منظور و هم برای اینکه مردم برضاء و رغبت حاضر خدمت گرددند باید اسرار دولت با مردم در میان گذاشته شود نه اینکه با تهدیبوزور نسبت به بیچارگان حس بیزاری آنها بیدار گردد (کف زدن حضار)

بکی از حضار - چشم گوبیلس کور !

پابن - بزرگی و مقام از راه تبلیغات بدست نمی آید و من تکرار میکنم که هر کس دم از ناسیونال سیوسیالیسم میزند نباید برای پول و مдал و ارتقاء به مقام کار کند بلکه باید با فروتنی و بدون عرض اندام وظیفه خود را انجام دهد (کف زدن مردم)

(آلت ، وسیله) (1) Organ

یکی از حضار - چشم گورینگ کور !

اولی - اما چه نطقی ! من تصور نمیکردم پاپن چنین مایه ای داشته باشد !

دومی - چنین مایه ای هم ندارد ، ادگاریونگ^۱ برایش انشاء کرده است

اولی - دکتر یونگ منشی اورا ی گویی ؟

دومی - بله همان دکتر یونگ منشی او .

پاپن - مردم میدانند که دولت از آنها توقع فداکاری های سنگین دارد و

قول میدهم که برای اینگونه فداکاریها حاضر خواهند بود و با ایمان

وبردباری پیشوای خود را پیروی خواهند کرد بشرط اینکه درشوری

و عمل شریک و صاحب رأی باشند و بمجردی که کسی انتقادی کرد

سخن اورا حمل بر نیتسو ننمایند و میهن پرستانی که یأس و نومیدی

آنها را وادار با ظهار ای میکند دشمنان کشور شمرده نشوند ...



اکنون در میان ارتش نازی آشوب و هراس و در میان رؤسا یا ک
حال عصبانی و یقراری فوق العاده حکم فرما است . سر کرده های احزاب
و صاحبان صنایع و فرماندهان سپاه حمله و گروه اشراف همه از بکدیگر
بدگمان و یمناک هستند . محافظه کاران میترسند که هیتلر تحت نفوذ
رادیکال های سپاه حمله در آید و رادیکال ها یعن آن دارند که هیتلر با
سرمایه داران و ملاکین ساخته و سازمان حزب نازی را لو داده باشد .
رهم را در این خصوص می بینند ولی معلوم میشود وی هنوز به پیشوای خود
اطمینان دارد . تسانسور و تبلیغ سبب شایعات بیشماری شده که چون ابر
غلیظی آسمان آلمان را پوشانیده است .

(۱) Edgar Jung

در پشت پرده گورینگ و هیملر^۱ بایقراری مشغول کشیدن نقشه های خود هستند و هیچگاه هیتلر را آسوده نمی گذارند زیرا میخواهند او در این نقشه ها شرکت و در اجرای آنها ایشان را پشتیبانی نماید. باز خبرهایی هست و اتفاقاتی ممکن است روی دهد ولی هیچکس نمیداند که چه اتفاقاتی است و کی یا چگونه خواهد بود

دختر تلفن چی - وصل کردم.

گورینگ (آهسته) - هلو ! اداره آگاهی ؟ سرلشکر گورینگ صحبت می کند. زود وصل کنید با طاق آقای هیملر. هلو هیملر ! گوش کن ! پیشوای آلمان هنوز توانسته است تصمیمی بگیرد میفهمی ؟ (آهسته تر) من تصور میکنم این خطری را که موجود است ما میتوانیم پیشواحالی و جنبه فوری و تهدید آمیز آنرا وانمود کنیم. می فهمی چه میگوییم ؟

اگر از طرف اداره آگاهی باو اطلاع داده شود که رهم در صدد راه انداختن کودتا بی است قیامت خواهد شد. بالاخره ما هم وظیفه ای داریم که باید بدآن عمل کنیم و شاید هم حقیقت داشته باشد گفتی چه خواهد شد ؟ نهنه گریه انداختن ادلف که هیشه برای ما میسر است. ما میخواهیم ایندفعه اورا بکاری بالاتر از گریه و ادار کنیم و حتماً هم انجام خواهد داد. موافقی ؛ بسیار خوب. من الان آنچه امی آیم و فوراً صورت

(۱) Himmler

اشخاصی را که میخواهیم باتفاق حاضر خواهیم کرد . بسیار خوب
هیل هیتلر ؟



ناگهان ضربت زده میشود . بامداد روز سی ام زوئن ۱۹۳۳ است .
از کوچه های دهانی که مردم آنها هنوز درخوابند یک قطار اتومویل
بطرف جنوب حرکت می کند . در اتومویل اول هیتلر و گوبلس پهلوی یکدیگر
نشسته اند . در اتومویل دوم سرگرد بوخ^۱ رئیس دادگاه حزب نازی نشسته
است و در اتومویلهای دیگر عده ای از معتمدین سپاهیان حمله که گارد
ویژه هیتلر هستند سوار شده و نشان مرگ را بر جامه خود دوخته اند .
هیتلر خاموش نشسته است . در نزدیکی آسایشگاه هانزل بالور^۲ در دامنه
آن قسمت از جبال آلپ که در باویر واقع اند اتومویلهای ایستند
(صدای کوفن در)

صدا از بیرون - ارنست رهم ! در را باز کن !
رهم (با چشم انداز خواب آلد) - چه ساعتی است ! (بساعت نگاه کرده) شش و نیم
است .

(صدای کوفن در برای دومین بار)

صدا از بیرون - زودباش ! در را باز کن !
رهم - کیست !

هیتلر - ادلف هیتلر است . باز کن ! (در باز میشود)

رهم (در حال خیاذه) - ادلف ، تو بی ؟ من باین زودی منتظر تو نبودم !

(۱) Major Buch (۲) Hanselbauer Sanatorium

هیتلر - ای سک نجس ، تو میخواستی مرا از میان ببری ؟ الان خودت را
بزندان خواهم فرستاد !

رهم - ولی

هیتلر - ای خائن پست فطرت !

رهم - ولی

هیتلر - سرگرد ، هینز^۱ را پیدا کردند ؟

بوخ - بله ناجی من ، او را در اطاق رو برو یافتیم و الان در اتومبیل است

هیتلر - این شخص را ببرید پایین !

بوخ - یا الله ! زودباش : - آقای دیتریخ^۲ خواهشمندم بمرکز ستاد پیراهن

سیاهان تلفن کنید که فوراً مقدمات کار را فراهم کنند . تلفن همین

جا پهلوی تخت خواب است - یا الله زود باشید ! تا عصر نمیتوانیم

منتظر باشیم .



ردیف اتوموبیلها دوباره در این صبح زود بطرف شمال حرکت میکند
و گرفتاران را بدون سروصدای دریرون^۳ شهر مونیخ برده سوی قتل‌گاه
می‌کشانند .

پاسدار اول - در. شرقی است . سروان رهم وارد میشود

پاسدار دوم - حیاط زندان است . سروان رهم وارد میشود

پاسدار سوم - طبقه اول زندان - سروان رهم بالا می‌آید

پاسدار چهلم - طبقه دوم . آقای سروان رهم هستند ؟ اطاق شماره هفتاد

و سه .

سر باز گارد حمله - بفرماید، داخل شوبد. روی لبه تختخواب یک هدیه کوچکی برای سرکار گذاشته شده است.

رحم - این هدیه چیست؟

سر باز - یک هفت تیر. مواطن باشد چون سرداست دندانها یتان بهم نخورد رهم - اگر ادلف میخواهد من کشته شوم خودش باید بدست خودش مرا بزنند - (با خود) شاید اگر با ادلف حرف بزنم ولی خیر! نخواهد آمد! به بین شاید گوبلس که خودش داشت مقدمات یک انقلاب دیگری را فراهم میکرد باید. ولی گمان میکنم او هم رفیق نیمه راه است و اینجا نخواهد آمد. گورینگ رفیق هوانورد من هم گوشش باین حرفها بدھکار نیست. آن دوست مشفق - دستگاه بلندگو - هم خاموش شده و ادلف یار نازنینم هم مرا فراموش کرده است.

سر باز - منتظر چه هستید؟

رحم (آهت) .. من هیچ چیز جز جنگ کردن نمیدانم. مملکت من جبهه وزندگانی من سراسر جنگ بوده و صلح تغیری در من نداده است من همیشه پایست زندگانی نظامی و میهن پرستی نظامی و رفاقت نظامی بوده ام. در ۱۹۱۴ برای میهن خود بادنیا جنگیدم در ۱۹۱۹ بفرمان رئزال وان اپ برضد شورشیان نوامبر جنگیدم و در ۱۹۲۳ برای خاطر ادلف هیتلر با کمونیستها و بیوهایها و حکومت خیانت کار برلین جنگیدم. کوچه ها سنگروخانه های مردم

سر بازخانه های من بودند. آری رفاقت نظامی، تندی نظامی،
عدم توجه بخوب و بد با روح نظامی! من برای ادلف هیتلر ارتضی
تشکیل دادم و رفاقت خود را بوى تقدیم کردم. او هم در عرض
بمن هفت تیر میدهد تا خود کشی کنم.
سر باز - منتظر چه هستید؟

رهم - پیرون چه خبر است؟ صدای ای میشنوم. مثل اینست که فرمانهای
داده میشود؛ آه این چه صدایی بود؟ آیا دارند هینز و شنیدهور و
دیگران را تیرباران می کنند؟ مرا که یکنفر وزیر کشور آلمان
هستم مسلماً نمیتوانند اعدام کنند! (بس از تأمل) شاید هم میتوانند؟
سر باز - منتظر چه هستی؟ بسیار خوب حالا که ابا میکنی بیاتوی حیاط
تا آنچه که خودت انجام نمیدهی ما برایت انجام دهیم.

سر گرد بونخ - دست و پایش را بیندید و تکیه اش را بدیوار بدهید!
رهم - آقای سر گرد، نوبت شما هم خواهد رسید
بونخ - آتش بالاختیار؟

رهم - احق بزن! چرا معطلی؟

بونخ - امر بیشوا است. آتش! هیل هیتلر!
(صدای تیراندازی دسته جمعی و پس از آن سکوت)
(صدای صحبت و خنده در پشت صحنه)

نازی اول - چه پسر خوبی است! بچه جان، سه آب جو دیگرزود بیار
نازی دوم - آی! جلوش را بگیر!

نازی اول - پا، احق، آجوم را ریختی !

نازی دوم - نگاه کن ! جورابش سوراخ است، نگذار برود !

نازی اول - الان اورا میکیرم ... خیرنه یعنی ' مثل گربه چنگال میزند دستم را خراشید ! (خنده)

سر باز گارد حمله (درستی) - اعدامش کنید ! امر پیشوای است هیل‌هیتلر !
غز !

نازی اول (درهوشیاری) - چه گفتی ؟

سر باز هست - گفتم امر پیشوای آلمان است. آتش ! غز !

نازی اول - مقصودت چیست ؟

سر باز هست - امروز تمام کارم همین بود. همه را دربشت زندان اشتادلهایم^۱ تیرباران کردم. دیگر انگشتمن از بسکه روی ماشه تفتگ فشار داده حرکت نمی‌کند. نگاه کن !

نازی اول - چه میگویی ؟ احق هست ؟ کی ها را تیرباران میکردي ؟

سر باز هست - رؤسای پراهن سیاهان را ! امر پیشوای آلمان است. هیل هینله؛ آتش ! غز ! ساعت های منوالی. هدف تکیه بدیوار. نشانه روی بسر یا بسینه. امر پیشوای است. آتش ! غز !

نازی دوم - فربتز، ولش کن، احق را ! از بس خورده پاتیل است.

نازی اول - صبر کن، من اینجور سرم نمی‌شود. چه اشخاصی را تیرباران کردم ؟ بگو، کی ها بودند ؟

سر باز هست - ده ها نفر، دسته دسته ! پیشوای آلمان خودش با چکمه و

کمر و شلاق کامل عیار حاضر بود . اگوست شنید هوبر^۱ یکی از رؤسای ارشد حزب نازی . غر ! هنس فان هایدبرک^۲ یکی دیگر از رؤسای حزب که یک دست هم نداشت . غر ! اشمت^۳ یکی دیگر از همان رؤسا . غر ! لاش^۴ یکی دیگر . غر ! ارنست رهم . غر ! نازی دوم - ارنست رهم ؟ صمیمیترین دوست پیشوا ؟ سرباز مست - البته برای تو خنده آور است ارنست رهم فرمانده کل سپاهیان حمله ! می گفتند در لیخترفلد^۵ هم امروز روز قصابی بوده است . ساندرز^۶ رئیس حزب غر ؟ هافمن^۷ رئیس دیگر حزب . غر ! کارل ارنست رئیس دسته پیراهن سیاهان برلین . غر ! این یکی خیلی خوشمزه بود . پیش از آتش فریاد زد « هیل هیتلر » ولی فایده ای بخشدید ! امر پیشوای آلمان است . هیل هیتلر ! آتش ! نازی دوم - میترسم ، فریتز ! نازی اول - میترسی بخت بانو یاری نکند ؟ نازی دوم - میترسم نوبت من هم برسد ! نازی اول - شما را بخدایایید از اینجا فرار کنیم . سرباز مست (باقاه قاه خنده) - ما آنها را بدیوار تکیه داده مثل گنجشک میز دیم . صدھا نفر ! رفقای خود پیشوا ! امر پیشوای آلمان است هیل هیتلر ! آتش ! غر !

(1) August Schneidhuber (2) Heydebreck (3) Schmidt
(4) Lasch (5) Lichtenfelde (6) Sanders (7) Hoffman



هیتلر تو سن اعدام را سر داده و دیگر جلو آنرا نمیتواند بگیرد.
کشتارهای میکند از روی حساب چون اعدام کورت فان شلیخر!^۱ کشتار
های میکند از روی ترس چون اعدام گرگور اشتراسر^۲ ستوان قدیمی
هیتلر. کشتارهای میکند برای انتقام چون اعدام ادگار یونگ^۳ انشاء
کتنده نطق معروف فان پاپن در ماربورگ. خلاصه مقصرو بیگناه صد تا
صد تا اعدام میشوند و بر سر قبر آنها که هنوز خشک نشده هیتلر چنین
فریاد میزند: —

هیتلر — فرونشاندن طغیان و شورش همیشه بوسیله مجازات و اعدام اشخاص
میسر گردیده است. من الزاماً ندارم رسیدگی کرده به یین کدام یک
از این آشوب طلبان و مخربین اوضاع و مسوم کنندگان اذهان
عمومی در این مجازات پیشتر مصیبت دیدند.

گورینگ — پیشوا از همه نیرومند تراست از این سبب مردم اورا دوست
دارند. از طرفی مشتهای وی آهین است واز اینرو ملت باو
اطمینان دارد و همین اطمینان است که آلمان را متهد نگاه میدارد.
ناجی آلمان بادلی چون کوه و ارادهای آهین و طبعی تند و با
حرارت و قلبی بارافت کارهای شگرف انجام میدهد. توکل باویگانه
تکیه گاه زندگی ما است. هر کس جرأت کند که در ایمان مانسبت
بوی رخنهای ایجاد نماید باید نابود گردد. چنین شخص را دیگر

آلمانی باید دانست. از قوی تاضعیف، از سر باز تا وزیر همه مخلوق اراده پیشوای آلمان هستیم تنها چیزی که اهمیت دارد اینست که پیشوا بما اطمینان داشته باشد. اطمینان او بـما هارا نیرومند ترین مردم روی زمین خواهد ساخت. اما اگر این اطمینان سلب شود ماهیچ خواهیم بود و چنان در گرداب بدبختی و ظلمت فرو خواهیم رفت که نام و نشانی از ما در خاطره عالم انسانی ناقی خواهد ماند زیرا آلمان یعنی الف هیتلر.

بخش پنجم - سایه گستردگی میشود



بهار ۱۹۳۳. حزب نازی در آلمان زمام امور را در دست گرفته و احزاب مخالف را درهم شکسته و از میان برده است. اتحادیه‌های کارگران و اصناف را جبراً منحل کرده و اصول پارلمانی آلمان را در آرامگاه ابدی قرار داده اند. اختیارات مطلق در دست ادلف هیتلر دیکتاتور آلمان سوم میباشد.

در مدت کمی آلمانها بزندگی تازه و غریب خویش عادت میکنند. این زندگی عبارت است از امیدهای بلند که با ترس آمیخته شده و مرامهای عالی که در بوق زده میشود ولی انعکاسی جز تردید و نجوا در مردم تولید نمیکند.

مرد - اما عزیزم در حقیقت هیچ جای تردید نیست که پیشوای ما تمامی ملت آلمان را با هم متحد کرده است!

زن - ظاهراً همینطور است. چیزی که هست افراد آلمانی با هم سازش ندارند.

مرد - مقصودت چیست؟

زن - پیش از این ما با مردم معاشرت داشتیم و از دیدار دوستان و آشنایان
بهره مند میشدیم ولی امروز جرأت نمیکنیم با آنها مراوده نماییم
مبتدا چیزی رخ دهد که مورد پسند پیشوا نباشد.

مرد - هس ! عزیزم ! برای خاطر خدا از این صحبتها نکن !

دختر (برفیش) - نه ، خیلی متساقم که با تو نمی توانم بیرون بیایم زیرا
من یهودی هستم .

پسر - چرا بی پرده بمن نگفتی ؟

دختر - تو جرا از خون خودت نرسیدی ؟ مگر بنا نیست که خون آلمانی
پاک یهودی را از غیر یهودی تشخیص دهد ؟
پسر - دختر جان ، هس : تورا بخدا سکوت کن !

ضمناً در خارج آلمان اتفاقات تازه‌ای رخ میدهد . نازی‌های اطریش
بر اثر تبلیغات آلمانی و با مساعدت پولهای آلمانی بر ضد دلفوس⁽¹⁾ صدراعظم
اطریش قیام و اقدام میکنند .

هر روز در یک نقطه بمعی میترکد یا جایگاههای تلفن عمومی را
آتش میزند و یا پلها و خطوط راه آهن را خراب میکنند . حکومت دلفوس
هم با کمک و حمایت موسولینی هر روز قدمهای جدی تری بر ضد نازیها
بر میدارد از طرفی هم آلمان هنوز تسليحاتش برای اقدام بیک جنک اروپایی
کافی نیست و از هر طرف دشمنانی دارد . لذا ملاقاتی بین دو دیکتاتور مقرر

میگردد و شهر زیبای ونیس را برای این دیدار معین میکنند. هیتلر از موسولینی قول مساعدت و پشتیبانی میخواهد بگیرد و موسولینی از هیتلر تقاضا دارد که چشم از اطربش بپوشد.

ایتالیایی - جی تتا^۱، جی تتا! روزنامه را دیدی؟ باین تصویر نگاه کن.
پیشوای ایتالیا در لباس سیاه نظامی و هیتلر با پالتو بارانی. نگاه
کن زیر تصویر نوشته شده « هیتلر به پیشوای آلمان قول میدهد
که از هر گونه دعوی نسبت به اطربش دست خواهد کشید ».
چه فتح شایانی نصیب پیشوای ما شد!

آلمانی - گرت خن^۲، گرت خن! روزنامه را دیدی؟ باین تصویر نگاه کن.
لبخند پیروزی نشانی بر لبهای پیشوای ما نقش بسته در حالی که
موسولینی میکوشد با تهدید این ترسم را بی اثر نماید. نگاه
کن زیر تصویر نوشته شده « فتح شایانی نصیب پیشوای آلمان
شده است ». .

بچه - بابا جان، این فتح شایان چیست؟
پدر - آه! فتح شایان! توضیح مفصل لازم دارد نمی بینی من حالا مشغولم؟
چرا نمیروی با سربازهای چویست بازی کنی؟
بچه - بابا جان، چگونه پیشوا این فتح را کرده است؟
پدر (با خود) - چه بگیری کرده ایم! (به بچه) همانطور که در روزنامه
مینویسد بوسیله شخصیت خود فالح شده است.

(1) Ginetta (2) Gretchen

بچه - شخصیت پیشوا چه معنی دارد ؟

پدر - شخصیت چه کار داری اینهمه روده درازی میکنی ؟

بچه (پس از اندک تامل) - ها ! خودم میدانم . « شخصیت پیشوا همه

چیز را فراهم میسازد و هر کس فقط به چشمان او نگاه کند این

شخصیت را در کخواهد کرد » این مطلب را در مدرسه بما گفته اند .

پدر - چرا باقی آنرا در مدرسه یاد نگرفتی ؟

بچه - باقی آنرا هم یاد گرفته ایم . پیشوا هر چه را که بگوید خواهد کرد
میکند .

پدر (بی حوصله شده) - خیلی خوب ، خیلی خوب ، پیشوا هر چه وعده کرد
انجام خواهد داد (صدای عبور و مرور)

کارگر اول - نزدیک بود واگن ما با واگن دیگر تصادف کند خدا را شکر
بخیر گذشت . بد میشد همان روز اول دیر سر کار حاضر شوم

کارگر دوم - مگر امروز روز اول است سر کار میروی ؟

کارگر اول - بله من حالا کار تازه ای دارم . در کارخانه گاز فلوریدز درف^۱
کار میکنم .

کارگر دوم - از پول مول چه خبر ؟

کارگر اول - بد - من اول در استیریا^۲ با کوهستانی های آلپ کار میکردم

کارگر دوم - کوهستانی های آلپ ؟

کارگر اول - بله در شعبه فولاد سازی آلمان در اطریش کار میکردم . کار

و بارم هم خوب بود ولی طولی نکشید که امر صادر شد همه

کارگرانی را که جزو نازی های اطریش نیستند از کار منفصل
کنند . این بود که من کارت انفال خود را گرفته به وین آمدم
بنظر من بوی خوبی از اوضاع نمی آید .

کارگر دوم - از کجا فهمیدی ؟

کارگر اول - این کارخانه ای را که من در آن کار میکنم تبدیل یک
زرادخانه جهت نازی ها کرده اند و همه تابع دستورهای اتحاد
فولادسازی آلمان هستند . میدانی من چه فکر میکنم ؟

کارگر دوم - نه ! چه فکر میکنی ؟

کارگر اول - من تصور میکنم ادلف کارهایی خواهد کرد

کارگر دوم - راستی اینطور فکر میکنی ؟

کارگر اول - بله اینطور فکر میکنم .

کارگر سوم - ولی هیتلر همین چندی پیش قول داد که طمعی به اطریش
نخواهد داشت !

کارگر اول - هیچوقت شنیده ای که هیتلر بقول خود وفا کرده باشد ؟ این
قول را برای این داد که دست و پایش بازتر شود .

کارگر سوم - از یک مملکت ورشکسته ای چون مملکت ما چه میخواهد ؟

کارگر اول - اولاً الحاق اطریش به آلمان بدون خونریزی تأثیر زیادی در
اوپرای خواهد داشت تانیاً فراموش نکنید که آلمان دارای زغال
سنک و اطریش دارای کانهای آهن است . چه از این بهتر ؟ ثالثاً
کارخانه های ما بسیار مورد احتیاج آلمان است .

کارگر سوم - پس از العاق اطربیش چه خواهد کرد ؟
کارگر اول - جواب این پرسش اگر به نقشه نگاه کنید ساده است. گرفتن
اطربیش اورا بدوازه عقیقی چکوسلواکی خواهد رسانید. میدانی

من چه فکر میکنم ؟

کارگر سوم - چه فکر میکنی ؟

کارگر اول - تصور میکنم هیتلر دست بکار خواهد شد !

کارگر سوم - راستی اینطور تصور میکنی ؟

کارگر اول - بله هیتلر اقداماتی خواهد کرد !

بلیط فروش - ایستگاه فلوریدز درف !

کارگر اول - ساعت تو چه وقت است ؟ من باید عجله کنم

کارگر دوم - زودباش !

کارگر سوم (از دور) - زودباش !

دختر تلفن چی اول (به مکارش) - زودباش عمارت صدراعظم را بده

دختر تلفن چی دوم - حاضر است .

تلفن چی اول - آقای دکتر سیدل^۱ اتصال دادم صحبت کنید .

دکتر سیدل - هلو ! اینجا شهربانی است . دکتر سیدل رئیس شهربانی صحبت

می کند . میخواهم با آقای دکتر دلفوس صحبت کنم . زود وصل

کنید ! هلو ! آقای صدراعظم ! گوش کنید ! نازیها قیام کرده اند !

کامیون ها بر از شورشیان است که توی خیابانها یورش میکنند

مانتم نقاط عمده شهر را تحت نظر گرفته ایم . . . فرمودید بخود

عملرت صدارت عظمی هم عده بفرستیم؟... چه عرض کنم. اگر
ما بتوانیم عده پاسبانان را در میدان میکائیل^۱ نزدیک عملرت شما
تمرکز دهیم... . بسیار خوب، به آنجا هم عده خواهیم فرستاد
ولی گمان نمیکنم خطری متوجه آنجا باشد... .
(صدای تلفن می خوابد و صدای در زدن بلند میشود)
کاروینسکی^۲ - آقای دکتر دلفوس؛ آقای دکتر دلفوس؟
دلفوس - چه میخواهی؟

کاروینسکی - حضرت اشرف! چند نفر بزرور وارد عمارت شده و از پلهها
بالا می آیند!

دلفوس - کجا هستند؟
کاروینسکی - تا فرصت باقی است زود باشید باطاق بایگانی فرار کنید!
پلاتتا^۳ - رفقا از اینظرف بیایید، دلفوس اینجا است!
دلفوس - افسوس! کار از کار گذشت!
کاروینسکی - عجله کنید!
پلاتتا - احمق خفه شو!

دلفوس - اسلحه را بزمین بگذارید! (صدای تیرشندیه میشود)
کاروینسکی - آقای دکتر دلفوس، زخمی شدید؛ تلفن کنم دکتر بیاید!
پلاتتا - از جایت تکان نخور!
دلفوس - ولی من تیر خورده ام بگذارید دکتر خبر کند!
پلاتتا - بچه ها بلندش کنید و روی نیمکت بخوابانیدش!

دلفوس - اگر دکتر را از من مضايقه می کنید اقلا بگذارید ~~کشيشى~~ به
بالينم ييايد

پلاتا - هيچکس الان اجازه دخول باینجا ندارد.

دلفوس - خون از من جاري است . بگردن نگاه کنيد !

پلاتا - گفتم کسی حق ندارد اينجا ييايد . اکنون کاربست ما نازيهها است !

دلفوس - آه ! به يينيد چگونه خون از من جاري است !



با اين همه شورش نازىها در شهر وين منجر بعدم موقعیت ميگردد
صدها نازى با جورابهای سفید که علامت مشخصه آنها است بیکار در کوچه ها
ایستاده و رؤسای ایشان هم در عمارت صدارت عظمی محاصره شده اند .
موسولینی فوراً عده زیادی سرباز در بر نر^۱ تمرکز میدهد و به هیتلر
اخطر می کند که بمحضار تعجاذ آلمانها از مرز او نيز ارتش خود را از
کوه های آلپ به آلمان سرازیر خواهد نمود . هیتلر که خود را با زور
روبرو می ييند خود را جمع می کند و نازيهها عقب می نشينند . قتل دلفوس
مورد انکار و بوسيله پام تسلیت آميزی بدولت اطريش ماست مالي ميشود
در داخل آلمان مقام هیتلر متزلزل ميشود و در خارج کشور هم
هيچگونه پشتيباني برای وی باقی نيماند . ولی روز دوم اوت ۱۹۳۴ يعني
دو روز پس از بدار آويختن اتو پلاتا قاتل دلفوس رئيس جمهور آلمان
پل فان هيندنبيرگ^۲ دارفاني را بدرود ميگويد و ادلف هيتلر صدراعظم آلمان

(1) Brenner (2) Paul von Hindenberg.

اختیارات کامل و مطلق بدست می‌آورد.

بک صدا - پست صدارت عظمی از این پس با مقام ریاست جمهور توأم و
بالنتیجه کلیه اختیارات رئیس جمهور به پیشوا و صدر اعظم آلمان

ادلف هیتلر فرمانده کل نیروی مسلح آلمان واگذار می‌شود!

صدای دیگر - شما ای مرد آلمانی، آیا با این قانون موافقید؟ آری یا نه؟

گوباس - تنها خانمین و پست فطرتها جرأت خواهند کرد بگویند نه!

صدای اول - کسی که بگوید نه جرأت و حق زیست خواهد داشت.

صدای دوم - فراموش نکنید که ملت آلمان متحده شده است. به بینید چه

اعلامیه‌های حمایت‌آمیزی از مردم رسیده است! از قصاب و نانوا

و شمع ساز و ...

صدای اول - دندان ساز و پزشک و آموزگار و کیل دادگستری ..

صدای دوم - پروستانها و کاتولیک‌ها و کهنه سربازان و شعراء

گوباس - در ساعت یک بعد از ظهر پیشوا نطق خواهد کرد. در این

ساعت آمد و شد و همه وسایط نقلیه متوقف خواهد شد و

چرخها از حرکت باز خواهند ماند. در این ساعت یک دقیقه

سکوت حکم‌فرما خواهد بود. عابرین خیابانها کلاه در دست

خواهند ایستاد و دسته‌هارا بلند کرده پیشوای آلمان ر اسلام

خواهند داد.

صدای اول - گرفتن آراء عمومی مخفی خواهد بود.

صدای دوم - زور و فشاری بر رأی دهنده کان نخواهد بود .
کوبلس - ولی فقط خائین و پست فطرت ها جرأت خواهند کرد رأی
مخالف بدهند .

صدای اول - البته نمیخواهید از کار بیکار شوید . چنین نیست ؟
صدای دوم - البته نمیخواهید آزادی خود را از دست بدید . چنین نیست ؟
صدای اول - البته میخواهید زنده بماند . چنین نیست ؟



باری انتخابات بعمل می آید و معلوم میشود که اکثریت تام بنفع
هیتلر رأی داده و فقط چهار میلیون آلمانی جرأت کرده اند که رأی مخالف
بدهند . بنابراین چون نود در صد کلیه حوزه های انتخابی یا از روی ایمان
یا از ترس یا از یأس هنوز حاضرند از هیتلر پشتیبانی نمایند او را دیگر
جالی بیم و نگرانی باقی نمیمانند .

هیتلر - چه سعادت شکفت انگیزی است که شخص به بیند ملتش او را
بامحبت و صمیمیت پشتیبانی می کنند ! با این محبت و صمیمیت عامه
است که پیشوای میتواند ملت خود را ساعت ها و روزها در تاریکی
وسختی رهبری نماید . اکنون سده نوزدهم باواقع شوم خود پیایان
رسید و آلمان تا هزار سال دیگر رنگ شورش و انقلاب را نخواهد
دید . اگریکانگان تصور کنند که این چهار میلیون رأی مخالف تأثیر
مخالفت آمیز و خطرناکی خواهد داشت ما فقط بروی آنها خنده

خواهیم کرد . بعداً خواهند دید که حمله دوم ما این مخالفت را درهم خواهد شکست .

* * *

دومین زمستان دیکتاتوری نازی فرامیرسد . کم کم بگوش همه آلمانها فرو می کنند که آلمانی باید جنگجو و سلحشور و سرباز میهن باشد . بطوریکه رؤسای آلمان سوم تفسیری کنند برای منحرف ساختن فکر توده از فقر و پریشانی یگانه چاره اینست که روح نظامی در ایشان دمیده شود و آن طبقاتی که نازیها همواره منافع آنها را حفظ نموده اند تنها با همین روح نظامی راضی نگاهداشته خواهند شد . برای اصل زاده ها و اشراف آلمانی جنگ افتخارات نظامی دربردارد و برای حزب نازی کارهای زیادتری میترشد ، لیسهای بیشتری بآنها می پوشاند و زورگویی و برش مردم سوار شدن را بهتر برای ایشان فراهم میسازد . برای صاحبان کارخانه ها و صنایع هم جنگ سفارش توب و هواپیما و تانک را تأمین میکند ، مواد خام را بیشتر مورد استفاده قرار میدهد ، بازارهای تازه ای برای کالابوجود می آورد و بطور مختصر سرمایه ایشان را در رشته های تازه و سودمند بکار می اندازد .

گورینگ - ما خواهان صلحیم لکن دنیا باید بداند که ما برای اینکه صلح را از برای خودمان نگاه داریم نیروی کافی را دارا میباشیم . ما حاضریم که هم " خود را برای حفظ صلح اروپا مصروف داریم لکن مشروط براینکه ما خودمان در خشکی و دریا و هوا محفوظ باشیم .



ناحیه سار^۱ با منافع زرخیز طبیعی و کارخانه های بزرگ فولادسازی که دارد در نتیجه اخذ آراء عمومی به آلمان ملحق میشود . دو ماه بعد در روز ۱۶ مارس ۱۹۳۵ در تمام پایتخت ها کارهای سیاسی تعطیل میشود و هریک از وزیران و سیاستمداران بعمارت بیلاقی خوش میروند . ناگهان اوقات خوش و بی سروصدای ایشانرا پیشوای آلمان با غوغای تازه یعنی الغای ماده خلع سلاح عهدنامه و رسای مشوش میسازد و نظام وظیفه عمومی را اعلام میکند . بدون آنکه از جامعه ملل باکی داشته باشد (زیرا آلمان را از عضویت آن خارج کرده است) و درحالی که کشورهای دیگر را خیال واهی صلح گرفتار خواب غفلت و دچار بی ارادگی و عدم اتحاد نموده است پیشوای آلمان علنًا اظهار میدارد که آلمان قصد دارد بنحو اسکمل مسلح شود !

حالا دیگر هیولای بزرگ ماشین جنگی آلمان بخوبی در حرکت است . صنایع فولاد آلمان بیداد میکند . ستون سر دفترهای شرکت تایسن^۲ اقلام شکر فی را نشان میدهد . تانک و توب و بمب افکن و رزم ناو و تفنگ و مسلسل و مواد منفجره مانند سیل از کارخانه های آلمان بیرون میآید بحدی که جلو آنرا نمیتوان گرفت .

کارگر اول (باسوت تعجب) - ای داد ! خدا یا !
کارگر دوم - مگر چه شده است ؟

کارگر اول - نگاه کن به این ورقه جدید ساعات کار !

کارگر دوم - تو در چه رشته کار میکنی ؟

کارگر اول - من در کارخانه جوشکری بوسیله اکسیژن کار میکنم .

دوباره از دست هزد من کاسته اند مگر من میلیونر هستم ؟ !

کارگر دوم - غصه نخور ، بزرگ میشوی فراموش خواهی کرد .

کارگر اول - حالا مسخرگی کن نوبت تو هم خواهد رسید

کارگر دوم - مگر نشیدی که پیشوای ما در رادیو گفت که باید سوی

افتخار و پیروزی پیش رفت . اکنون ما داریم در همان راه قدم

میز نیم اینطور نیست ؟

کارگر اول - من که سر در نمیاورم . بله ، پرچم‌های جنگی فراوان در اهتزاز

است و سربازهای وظیفه با بدن‌های سیخ شده و پاهای یکپارچه

مشغول قدم رفتن هستند . هواییماهای جنگی در بالای سر ما

پرواز و غرّش می‌کنند و ارابه‌های زره پوش زمین خیابان‌هارا

بلرزه در میآورند اما هرچه ما ادوات جنگی بیشتر پیرون میدهیم

دستمزد ما کمتر میشود و هرچه بیشتر جان میکنیم نمی‌توانیم لباس

برای مادر بچه‌ها فراهم کنیم .

کارگر دوم - پس چه خواهی کرد ؟

کارگر اول - چه میتوانم بکنم ؟

کارگر دوم - اگر پشت نمیخارد دم دهن特 را بگذار و مشغول کارت شو

مبادر کارخانه - بله ؟ بله ؟ شما دونفر چه می‌گفتید ؟

کارگر دوم - کی؟ ما؛ چیزی نمی‌گفتیم - (دوبکارگراول) هینر، ما
چیزی گفتیم؟

(کم کم صدای موزیک رسنوران و صحبت اشخاص شنیده میشود)
جوان - ... یک بطری هم شراب هایدسیک^۱ از شرابهای انحصاری ۱۹۳۶
بیار. عجلة^۲ کفایت میکند.

دختر - عزیزم، مگر میخواهی جشن بگیری؟
جوان - البته!

دختر - چه جشنی؟
جوان - جشن توب!

دختر - توب؟
جوان - بله توب.

دختر - بسیار خوب. پس این یکی هم بسلامتی تویها! خداوند بر غرش
آنها بیفزاید!

جوان - خداوند بر تعداد آنها هم بیفزاید!
دختر (آهسته) - عزیزم، یک موضوع هست که من همیشه در خصوص
آن تعجب میکنم. پدر تو یکی از اشخاص بزرگ آلمان است.
بگو به بینم عملیات پیشوای آلمان برای او تفوّلت و تأثیر
زیادی دارد؟

جوان - چه حرفها میزنی! البته که دارد!

دختر - خیلی خوشی !

جوان - چرا نباشم ؟ گزارش سالیانه کارخانه های اسلحه سازی کروپ^۱ را
دیده ای ؟ نگاه کن !

دختر (میغواند) - « پس از مدت‌ها یکاری کارخانه ما افتخار دارد که دوبلره
سفارشها و مقاطعه هایی برای اسلحه سازی از دولت بگیرد ... »

جوان - نه نه ! اینجا را که من انگشت گذاشته ام بخوان . می بینی ؟ سود
سالیانه : در ۱۹۳۴ ۶۷۰۰۰۰ مارک ، در ۱۹۳۵ ۹۷۰۰۰۰

مارک . چه بنظرت میرسد ؟

دختر - من اینهمه صفر را نمیتوانم بذهن خود بسپارم .

جوان - بخودت زحمت نده . خلاصه اینکه با بagan فعلا مواد زیادی بدولت
می فروشد . پس بیا بسلامتی او بنوشیم !

دختر - بسیار خوب بنوشیم بسلامتی او و هنافعش !

(صدای موزیک رسوران محو و صدای ازدحام مردم که برای خرید پشت
سرهم ایستاده اند شنیده میشود)

پاسبان - پشت سرهم بایستید . نوبت را رعایت کنید .

زن اول - تا نوبت بما برسد خواربار تمام خواهد شد .

پاسبان - پشت سرهم ! نوبت را حفظ کنید .

زن اول - مگر نمی فهمی میگوییم خواربار تمام خواهد شد ؟

پاسبان - خواهش دارم نوبت را رعایت کنید و پشت سرهم بایستید

بقال - همین بود! دیگر کره نیست! خانمها، خیلی متأسفم. تقصیر من
نیست! اما در کشتی بازهم هست. خواهند آورد
زن اول - بازهم بدیباری!

زن دوم - آخ پایم! سرما پایم رازده است!
زن اول - کره بتو دادند؟

زن دوم - کره کجا بود؟ من تا نزدیک در دکان رسیدم ولی تمام شده بود
و آن پیرزنی که جلو من ایستاده بود - مadam مولر - همینکه
خواست بر گردد چنان پاشنه کفشه را روی پنجه پای من
گذاشت که دلم بدرد آمد و هر چه از دهانم درآمد باو گفتمن

زن اول - هیچ غرباتی ندارد. هر روز همین بساط است زنیل را میاوریم
بazar و پس از مدتی انتظار خالی برمی گردانیم! چه زندگانی
تلخی!

زن دوم - بدختی من بیشتر است! فرضًا هم اگر بقال خواربار را تمام
نکرده بود من که با این حقوق های شوهرم نمیتوانستم بخرم!

زن سوم - باید از پیشوامنون باشیم که شوهرهای ما اقلاییکار نیستند.

زن اول - من یک فکر تازه ای بنظرم رسید. خانمها گوش کنید. باید
همه با هم زنیلهای خالی را بدست گرفته یک اعلان بزرگی باین
مضمون «باید از پیشوامنون باشیم» روی آنها بچسبانیم و دنبال
هم توی خیابانها راه یافتیم .

زن سوم - کفتنی چه بچسبانیم ؟

زن اول - « ما باید از پیشوای منون باشیم »

زن سوم - روی زنیل ها ؟

زن اول - بله روی زنیل ها .

زن سوم - ولی ما که در زنیل ها چیزی نداریم !

زن اول - مطلب در همین جا است . حالا فهمیدی ! ما باید از پیشوای خود

منون باشیم و حال آنکه در زنیل های خود چیزی نداریم !

گوبلس - ما صفحات تازه در تاریخ باز می کنیم با کره کاری نداریم . بدون

کره میتوان گذران کرد ولی زندگی بدون توب و تفک甘 خال

است . آیاروزی که بسرزمین ما حمله شود با کره میتوانیم از

خود دفاع کنیم ؛ گروهی را عقیده اینست که جامعه ملل حامی

و جدایی جهان است ولی من ترجیح میدهم که بر لوله توب

تکیه کنیم .



قدم بسوی افتخار !

هیتلر در کتاب فبرده من مینویسد « سیاست داخلی یکنفر پیشوای

ساختن شمشیر نیرومند و سیاست خارجی وی حفظ آن شمشیر است » .

دشمنان هیتلر در تیجه کوتاه نظری و ترسوی و نداشتن عزم راسخ

قافیه را میبازند . فرانسه در عرصه این شطرنج مات است و انگلیس هم

مانند کسی که کیش خود را میخواهد تغییر دهد تا حدی متمایل به همکاری

با نازیها میگردد. لهستان با آلمان دم از دوستی میزند و ایتالیا هم دارد خیال تRIXیر حبشه را درسر می پرورد. تنها یک پیشامد بین المللی است که نگرانی واقعی را در برلین موج میگردد و آن پیمان اتحاد تازه ایست که در میان فرانسه و جماهیر شوروی بسته شده است. با این همه هیتلر غفلة در هفتم مارس ۱۹۳۶ بدون آنکه عهدنامه های ورسای و لکارنو وقوع بگذارد تجدید تسليحات و تشکیلات نظامی را در ناحیه راین^۱ اعلان می کند. (همه کروهی شنیده میشود)

میهن پرست اول - هانس^۲ نگاه کن! بیست و پنجهزار نفر سرباز با ساز و برگ کامل از روی پلهای راین عبور میکنند! میهن پرست دوم - کیست که بگوید اقتدار و افتخار را نباید فوق نان و کره دانست؟

میهن پرست اول - این اقدام فرانسوی ها و روسها را سرجای خود خواهد نشانید.

میهن پرست دوم - این اقدام به بشویکها و احزاب آزادی خواه ارزش آن عهدنامه لعنی را نشان خواهد داد.

میهن پرست اول - با آنها نشان خواهد داد که دیگر حریف ما نخواهند شد زیرا ما در اینجا یک خط دفاعی خواهیم داشت که تا هزار سال پایداری خواهد کرد.

میهن پرست دوم - امروز ما تمامی صفحه اروپا را باشتنی سرباز در هم شکافته ایم .

(حدای هیتلر در میان کف زدن های ممتد شنیده میشود)

هیتلر - وظیفه و افتخار ، آزادی و نان ، صلح و مساوات ! در این ساعت تاریخی که سپاهیان ما در ولایات غربی آلمان پادگانهای زمان صلح خود را اشغال می کنند همگی ما راجع بدو موضوع مقدس هم آهنه ک و هم قسم میشویم که اولا در مقابل هیچ قدرت و دولتی عقب نشینی نکنیم تا شرافت ملی ما دوباره پایدار گردد و ثانیاً بیش از هر وقت مصمم شویم که توافق و صلح را در میان ملل اروپا استوار نماییم . بعد از سه سال امروز میتوانم بگویم که تقلای ما برای بدست آوردن برابری با سایر ملل بیان رسانیده است . آری اکنون میتوانم صریحاً بگویم که ما دیگر هیچ طمع و تقاضای ارضی در اروپا نداریم ! (کف زدن و هلله مردم)



همینطور که آلمان روز بروز قویتر میشود و در این اثنا که ایتالیا بدون سر خر جنگ خود را در جبشه ادامه میدهد خط فاصلی که یکسر آن رم و سر دیگر آن برلن است همه اروپا را بدو قسم منقسم میسازد . در کشورهایی که در باخترا این خط واقع شده اند فلسفه های سیاسی دگرگون میشود بقسمی که احزاب محافظه کار و کمونیست ها در یک جبهه مشترک قرار میگیرند . تا از هرجا تجاوز و تعرض شروع شود برضد

آن قیام کنند و میهن پرست و سوسيالیست هردو صلح طلب میشوند بقسمی
که بقول لئون بلوم^۱ حاضرند برای خاطرا بقای صلح هر دست خون آلودی
را صمیمانه فشار دهند. اما در خاور این خط ایتالیا در مقابل اقتدار هیتلر
سراعتراف فرود میآورد و بارضایت ضمنی موسولینی نقشه العاق اطریش
بتوسط ادلف هیتلر و وزیر مختار وی در وین یعنی فرانز فان پابن
تهیه میشود.

هیتلر - خیر خیر پابن! اینطور نمیشود! بگذار درست قضیه را روشن کنیم.
شوشنیگ^۲ میرود به رم. صحیح است؟
پابن - صحیح است.

هیتلر - تصور میکنی تا چه اندازه موسولینی با او صحبت کرده باشد؟
پابن - حدس آن مشکل است.

هیتلر - آیا تصور میکنی که شوشنیگ الان میداند که کار بمرحله بنستی
رسیده است؟
پابن - تصور میکنم بداند.

هیتلر - و خیال میکنی که موقع آن رسیده باشد که برای العاق اطریش
به آلمان به آراء عمومی مراجعه شود؟

پابن - شوشنیگ هرگز بدین امر تن در نخواهد داد.

هیتلر - اهمیت ندارد. بدون مراجعه بآراء عمومی هم ما میتوانیم این نقشه
را عملی کنیم.

پاین - نمیدانم پیشوای من چه درسر دارد ؟
هیتلر - عقد یک قرار داد . یک پیمان کوچک بدین مضمون . بگیر بخوان .
پاین (میخواند) - اول آنکه برطبق اظهار پیشوای آلمان در روز ۲۱ مه
۱۹۳۵ دولت آلمان استقلال کامل دولت اطربیش را محترم خواهد
شمرد . دوم آنکه هریک از طرفین سیاست داخلی کشور دیگر
را صرفاً امر خصوصی آن کشور خواهد دانست . سوم آنکه دولت
اطربیش متعهد میشود که در سیاست عمومی خود مثل یک ایالت
آلمانی عمل نماید .

هیتلر - تصور میکنی شوشنیگ چنین قراردادی را امضاء خواهد کرد ؟
پاین - البته امضا خواهد کرد چون بالاخره تضمین استقلال اطربیش را
در بردارد .

هیتلر - میدانی که چنین قراردادی برطبق نطق ۲۱ مه من دارای اعتبار میباشد .
آن نطق را بخاطر داری ؟

پاین - البته بخاطر دارم . شما علناً اظهار داشتید که بهیچوجه مایل نیستید
که در امور اطربیش مداخله نمایید و هیچگونه خیالی هم برای الحقاق
اطربیش به آلمان ندارید .

هیتلر - عجب حافظه خوبی داری ، پاین . ولی بادت هست بعد از آن چه گفتم ؟
گفتم که هیچ رژیمی دوام نخواهد داشت مگر آنکه موافق میل
ملت باشد و ملت از آن پشتیبانی نماید .
پاین - بخاطر دارم .

هیتلر- بسیار خوب . حالا میل دارم که بیدرنگ به وین برگردی و قرارداد را با خود برهه هرچه زودتر با مضای آقای شوشنیک برسانی دیگر با تو کاری ندارم .



قرارداد امضا میشود . در واقع صدر اعظم اتریش حکم قتل کشور خود را امضا کرده است . اکنون تمامی اروپای مرکزی در جوش و خروش است . سیاسیون پیوسته از این پایتخت با آن پایتخت در حرکت و مشغول صحیفات هستند و مذاکرات سیاسی شب و روز جریان دارد .

یک صدا - کلنل بک^۱ بلندن میرود !

صدای دوم - کنت چیانو^۲ بمجارستان میرود !

صدای اول - نورات^۳ به بوداپست میرود !

صدای دوم - وزیر خارجه اتریش به برلین رفته است !

صدای اول - شوشنیک به ونیس میرود !

صدای دوم - گورینگ برم میرود !

صدای سوم - در وین چه فکر می کنند ؟

صدای دوم - در پراگ^۴ چه فکر می کنند ؟

صدای اول - در ورشو چه فکر می کنند ؟

زن - عزیزم ، خبر تازه چه داری ؟ آیا آلمانها وارد اتریش خواهند شد یا نه ؟

-
- (1) Colonel Beck (2) Count Ciano (3) Neurath
(4) Prague

مرد - چنین بنظر میرسد که دیر یازود خواهد آمد . این آلمانها چنان
لجهج و کله شق هستند که وقتی چیزی بمغزشان فرو رفت هیهات
دارد تا پرورن رود . افسوس که دیگر حالا نمیشود جلو آنها گرفت .
زن - اما چه نکبته است برای اطربیشی ها ! مثل اینست که آدم به ایستاد
و تماشا کند که قبرش را می کنند .

(ناگهان صدای فاه قاه خنده دیوانه وار و صدای چند تبر
شنیده میشود . صدای موذیک بیز با این صداها آمیخه
و کم کم صحنه مبدل یک تماشاخانه یا گاردن بارتی میشود)

جارچی اول - ورآج مسخره اینجا است بفرمایید آقايان ! جز در شهر وين
نظیر آنرا نخواهيد یافت .

جارچی دوم - اینجا تماشاگاه استخوان بندی ایست که با داس درومیکند :

جارچی اول - ۵۰ فنیک ! بفرمایید ! کاخ احضار ارواح اینجا است !

جارچی دوم - محل رقص بیست دختر زیبا اینجا است !

زن - بفرمایید ای جوانان محل تیراندازی اینجا است . تفنگ هاهمه امتحان
شده است . ده تیر به سه غروش . چرا نمی فرمایید ؟ چرانمیخواهید
تیر اندازی کنید ؟

ثاری اول - پیتر ، پیتر !

نازی دوم - آمدم . هیل هیتلر !

نازی اول - هیل هیتلر ! کجا بودی ؟

نازی دوم - رفته بودم یک گیلاس آبجو بخورم . رادیو خبر میداد . من
آخر خبر رسیدم ! بخدا قسم کارها خوب روبرا است .

نلزی اول - بکو به ینم خبر چه بود ؟

نلزی دوم - از قراری که من شنیدم انگلیس پرسیده است که آیا پیشوای آلمان واقعاً اصرار دارد که نسبت به اروپای مرکزی آزادی در عمل داشته باشد ؟

نلزی اول - خوب ، جواب چه داده است ؟

نلزی دوم - پیشاوا جواب داده است که ما آزادی در عمل را در اروپای مرکزی از کسی خواستار نشده ایم . ما خود هم آکنون این آزادی عمل را دارا هستیم . و نیز گفته است مستلة اطربیش مربوط به آلمان است دخلی به انگلستان ندارد . اینرا هم گفته است که آلمان مستعمرات خود را میخواهد ولی برای اینکه مردم انگلیس با فکر استرداد مستعمرات خوگیرند چندسالی بآنها وقت خواهد داد :

نلزی اول - اما خوب از جلوشن در آمده است !

نلزی دوم - بله ! طولی نخواهد کشید که اتفاقات تازه و مهم در وین رخ خواهد داد .

نلزی اول - طولی نخواهد کشید ؟

نلزی دوم - دویست سیصد سرباز از سپاهیان حمله بما بدنهند در یک لحظه کارشوشینیگ و دار و دسته اش ساخته خواهد شد .

نلزی اول - بله باید صبر کرد تا تکلیف این یهودی ها معین شود .

نلزی دوم - تنها یهودی ها نیستند که ملتنت اشتباه خود و مجبور بتحمل تایب آن خواهند شد .

نازی اول - پیشوای حسابشان را تصفیه خواهد کرد.

نازی دوم - و طولی هم نخواهد کشید!

ذن - بفرماید آقایان! نشانه روی کنید. تفکرها همه امتحان شده است.

جارچی دوم - اینجا است که اسکلت مرده با داس درو می کند!

جارچی اول - جز در وین نظیر آنرا نخواهید یافت.

(صدای خنده و موزیک کم کم محو میشود)



در آلمان تدارکات ناسیونال سوسیالیستها دستخوش اعتراض
فوق العاده میگردد ولی اشکال پیشتر از بابت ارتش است از اینرو هیتلر مانند
برزیگری که داس در دست گرفته باشد مخالفین نظامی را از میان بر میدارد
سپهبد بلومبرگ^۱ و سرلشکر فان فریش^۲ و تقریباً هشتاد افسر عالی رتبه
دیگر مجبور بکناره گیری میگردند و هیتلر خود زمام فرماندهی عالی کل
قوارا در دست میگیرد و سرلشکر گورینک را بار تقام بمقام سپهبدی راضی
نگاه میدارد. پست وزارت خارجه به یواخیم فان ریبن تروب^۳ واگذار
میگردد. در این موقع است که هیتلر آقای فان شوشنیگ صدراعظم اطربیش
را دعوت میکند که او را در بر جسگادن^۴ ملاقات نماید.

هیتلر (در حال دیکته کردن) - ... اطربیش از جامعه ملل خارج شود (قطعه)

اطربیش به پیمان ضد کمیترن^۵ به پیوند (قطعه) اطربیش اتحاد

نظامی با آلمان داشته باشد و ارتش آن جزو ارتش آلمان درآید

(1) Blumberg (2) von Frjtsch (3) Joachim von Ribbentrop

(4) Berchtesgaden (5) Anti - Comintern

(قطعه) مقدمات انتخابات جدید بین رنگ فراهم گردد (قطعه). این
تفضلات ها همینکه ماشین شد یا اورید پیش من. عجلة برای امروز
صبح کافی است ماده موازن! وقتی که از اطاق خارج شدید به
بروکتر^۱ بگویید شوشنیگ را تزد من راهنمایی کند.

منشی - سپاس گزارم. هیل هیتلر!

بروکتر - آقای فان شوشنیگ حاضر است.

هیتلر - خوب، آقای شوشنیگ!

شوشنیگ - بله آقای صدر اعظم آلمان!

هیتلر - این چه اطربی است ساخته ای؛ چگونه جرأت کرده ای که در
اینمه سال ملت آلمانی مرآ در اطربیش موردستم و شکنجه قرار دهی!
شوشنیگ - ولی حضرت اشرف . . .

هیتلر - اکنون حسابت تصفیه میشود. شوشنیگ، خدا مرا پیشوا و رئیس
همه مردان و زنان آلمانی در هر نقطه روی زمین قرار داده است.

من هر کس را که بخواهد با من درافت در هم خواهم شکست.

تورا نیز با این قد کوتاهت خرد خواهم کرد. من از تو اطاعت

محض میخواهم و اگر ضرورت پیدا کند بانیروی ارتش خوداینگونه

اطاعت را عملی خواهم کرد. تو دیگر آخرین ورق خود را بازی

کرده ای و پیش از آنکه از این خانه بیرون روی باید شرایطی را

که من تهیه کرده ام قبول و اعضا نمایی و گرنه فوراً ارتش آلمان را

حکم ورود به اطربیش خواهم داد.

آه! ای ملت بیچاره من! ای فرزندان ستمدیده من که در اطربیش

بسر میبرید!

شوشنیگ - ولی حضرت اشرف

هیتلر - گوش کن! ای قاتل بلا تنا! گوش کن! من بزرگترین آلمانهایی هستم
که تا کنون با عرصه وجود گذاشته اند. میشنوی؟ ملت من در
اطربیش از گرسنگی نابود میشوند. ارتش من باید وارد خاک
اطربیش شود. مله دست هم میهنان من بطرف من دراز است و از
من کمک می طلبند. هیچ کشوری نیست که بکمک تو قد مردانگی
علم کند. هم اکنون سه لشکر برای ورود بخاک اطربیش منتظر
فرمان من و دو بسته هواپیما آماده پرواز هستند!

شوشنیگ - حضرت اشرف، خواهش دارم

هیتلر - آن سیگار را خاموش کن! من بکسی اجازه نمیدهم که در حضور
من سیگار بکشد! رایشنو⁽¹⁾ بیا تو!

رایشنو - ناجی من، مرا خواندید؟

هیتلر - بله - آقای شوشنیگ! میخواهم شمارا بسرلشکر فان رایشنو که
فرماندهی نیروی اشغالی من در اطربیش با او خواهد بود معرفی
کنم. (روبه رایشنو) پیش از آنکه این شخص یادداشت اتمام حجت
مرا مطالعه کند او را با طاق مجاور میبری و باو نشان میدهی که

در صورت امتناع از قبول شرایط من چه انتظاری باید داشته باشد



در مراجعت شوشنیگ صدر اعظم اطربیش به وین هیجان مردم
بعد کمال میرسد و هزاران شایعات هولناک در میان توده انتشار دارد.

یک صدا - هیتلر سه روز به شوشنیگ مهلت داده است که هر چه میخواهد
بکند.

صدای دوم - سه روز !

صدای سوم - آری، سه روز فرصت زندگی کردن بوى داده است !
(تلفن زنگ میزند)

نوکر - بله ، بله ، اینجا منزل آقای موسولینی است . کی ؟ دکتر شوشنیگ
صحبت می کنند ؟ متأسفم آقای دکتر شوشنیگ ، آقای موسولینی
تشریف ندارند .

صدای اول - مردم از اطربیش مهاجرت میکنند .

صدای دوم - دیگر اطربیش باب سیاحان نیست .

صدای سوم - مقصودت اینست که مرگ اطربیش فرارسیده است .

صدای اول - من مایل بمدام ایتالیا این قضایا را چه قسم تلقی خواهد کرد
(تلفن زنگ میزند)

نوکر - بله ، بله ، اینجا عمارت آقای موسولینی است . کی ؟ دکتر شوشنیگ
صحبت میکنند ؟ متأسفم آقای دکتر شوشنیگ ، آقای موسولینی
تشریف برده اند برای اسکی .

گوینده - ما کارگران اطریشی خواهان صلحیم اما نه صلحی که بمالتحمیل
و تا این اندازه برای ما گران تمام شود. آیا ما از زد و خورد
بالک داریم ؟

جمعیت - خیر، خیر !

گوینده - آیا ماهی از آب میترسد ؟ ما کارگریم و در زحمت متولد
شده‌ایم و در رنج و زحمت هم خواهیم مرد. ما هیتلر را نمیخواهیم
و از جنگ با او هم ترسی نداریم . . .

پیرمرد - آیا این آدم کشی ها و اعدام های این چند ساله بس نیست که
حالا باید جنک داخلی هم بدان اضافه شود ؟ دیدید که عمارت
زیبای شهرداری ما، ایستگاه های گوئتف^۱ و شلینگرهافت^۲ و کارل
مارکس‌هوف^۳ و کودکستان ها و گرمابه های کارگران و سایر
بنگاههای فرهنگی که مانند آنها در هیچ کشوری نبود و علاطم
مشخصه سوسیالیسم ما را تشکیل میداد چه شد ؟ مگر نه اینکه
عاقبت دلفوس در سال ۱۹۳۴ با توب های خود آنها را ویران
نمود ؟ حالا دیگر چه چیز مانده است که ما نمیخواهیم دفاع کنیم ؟

گوینده - راست است که خپاره اندازه ها و چوبه های دار ۱۹۳۴ تا امروز
هم ما را از شوشنیگ و رفقایش دور نگاهداشته و ما نمیتوانیم
تحت لوای آنها جنگ کنیم لکن اگر بیشوایان ما بمناسبت اسلحه و
قول مساعدت دهنده حاضر خواهیم بود که دوش بدش شوشنیگ

هم بجهنگیم تا خطر مشترکی که متوجه ما است دفع شود .
جمعیت - آزادی ! آزادی !



هنوز شوشنیگ فرصت آنرا نداشته است که وعده های خود را نسبت به هیتلر انجام دهد که تقاضای تازه ای باو تحمل میشود . پیشوای شصت و شش میلیون آلمانی پرده را از کار برداشته و چندین لشکر را در مرز اتریش تمرکز داده است . موقع آن رسیده که شوشنیگ آخرین مرحله مبارزه خود را نشان دهد سالها بود که نازی ها پیشنهاد مراجعت با آراء عمومی را داشتند اکون شوشنیگ در نظر دارد که بدینکار دست اندازد اما میخواهد طوری با سرعت آنرا انجام دهد که آلمانها فرصت اعمال نفوذ و ترور کردن مردم را نداشته باشد .

شوشنیگ (دربرابر رادیو) - مردم اتریش چه میخواهند ؟ ما طرفدار یک اتریش آلمانی و آزاد هستیم ما یک اتریش مستقل و سوسیالیست میخواهیم ، طالب امنیت و لقمه نانی در این سرزمین هستیم و مایلیم همه آنانی که بکشور باستانی خود دلبستگی دارند دارای حقوق مساوی باشند ناسیونال سوسیالیست راهم ما بدون هیچ قید و شرطی در صوف خود می پذیریم ولی بشرط آنکه بپیچ اقدام غیرقانونی مبادرت ننماید . اما آنچه که ماتحمل نخواهیم کرد اینست که اعضای حزب سوسیال دموکرات علامت

حزب ما را بجامه خود بزنند و خود را با ما دوست و همکار
بدانند. ما نمی توانیم تبلیغات بلشویکی را تحمل نماییم.
روزی که برای اثبات ایمان کشور ما بوحدت ملی و صلح معین
شده یکشنبه آینده یعنی روز ۱۳ مارس است. پس من تقاضا
میکنم که همه برای ایجاد یک اطربیش آزاد آلمانی، یک اطربیش
مستقل و سوسيال، یک اطربیش مسیحی و متعدد رای موافق بدهند.
شما ای مردان و زنان اطربیش و تیروولی برای تیروول^۱ و اطربیش
رأی موافق بدهید!



اعلام مراجعته با راء عمومی در میان گروه میهن برستان مایه بسی شادمانی
گردیده و بخود دلخوشی میدهند که سرانجام ساعت نجات ما فرا رسید.
اینها تصور می کنند همینکه این یکشنبه خطرناك بگذرد کبوتر صلح و صفا
بار دیگر ولو در مدت کوتاهی هم باشد در آسمان آنها پرواز خواهد کرد.
ولی طرفداران هیتلر از برلین کسب دستور و تقاضای کمک میکنند
و دستور فوری از برلین میرسد که بهروسیله یا اسلحه که بدان دسترسی
دارند دست بخرابکاری زده جریان مراجعته با راء عمومی را عمدتاً مختل
سازند و در میان مردم نزاع و هیجانی برپا کنند تا دولت آلمان را برای
مداخله بهانه ای بدست آید. درنتیجه در وین و گراز^۲ و لینز^۳ و اینسبروک^۴

(1) Tyrol (2) Graz (3) Linz (4) Innsbruck

آشوب و نزاع برپا گردیده روز بروز رو بشدت می گذارد .

صداهای نزدیک شونده - یک دولت یک ملت ،

یک دولت یک ملت ، یک دولت یک ملت

(این صدا در مدت جریان گفتگوی زیرین نیز ادامه دارد)

نazi اول - بچه ها یک اتوموبیل می آید !

نazi دوم - یکنفر یهودی سوار آنست !

نazi سوم - او را بگیریم !

نazi اول - صبر کنید !

نazi دوم - حالا !

نazi سوم - بایست !

نazi اول - از اتوموبیل زود یا بیرون !

نazi دوم - این یهودی را بگیرید !

نazi سوم - اتوموبیل را واژگون کنید ! یا الله ! کمک کنید ! یا الله !

(صداهای دسه جمعی در این موقع موقوف میشود)

یکزن - اما بعضی از این یهودیها مردمان تحصیل کرده و شرافتمندی هستند .

دیروز دلقوس روی کار بود امروز هیتلراست . من متوجه چرا این

اشخاص هوش و نیروی خود را صرف کارهای بهتری نمیکنند !

در واقع این حرکات از اطربیشیها قبیح است !

بدین - خبر را گوش کردی ؟ در لینزو سالزبورگ^۱ و اینسبروک نازی ها

هم اکنون بالباس متحده شکل در حرکت اند و در کلاگن فرت^۲

(1) Salzburg (2) Klagenfurt

عملرات ادارات را اشغال کرده اند.

خوش بین - اهمیت ندارد. نیروی نظامی اطربیش است که تجهیز و گسیل میشوند تانظم و ترتیب را برقرار نمایند. کامیون های آنها امروز ساعت دو و نیم از وین حرکت کردند.

بدین - دیرشد. دیگر کار از کار گذشت. بهتر است بخانه های خود برو گشته سلاح را بزمین گذارند و در مقابل آینه طریقه سلام دادن هیتلری را تمرین کنند.

خوش بین - تو تصور میکنی انگلستان ساکت خواهد نشست؟
بدین - انگلستان عجالة مشغول کشمکش با ریبن تروپ میباشد!
خوش بین - فرانسه را چه میگویی؟

بدین - فرانسه هم سرش گرم تغییر کابینه است.
خوش بین - موسولینی چطور؟

بدین - او هم فعلا مشغول استحمام آفتایی در کوه های آلپ میباشد. نه خیر! ایندفعه دیگر ما بکلی بی یار و یاور ماندیم.

زن دیگر - نترسید. روز یکشنبه با آنها نشان خواهیم داد. بله موقع رأی دادن معلوم خواهد شد. ما اطربیشی ها طرفدار قانون و انتظامات هستیم. پس از مراجعته به آراء عمومی نازیها جرأت نخواهند داشت سر بلند کنند.

رادیو - مردم گوش کنید. پس از چند دقیقه اخبار مهمی انتشار خواهد یافت
(علامت استاسیون رادیو)

شوشنیک (در برابر رادیو) — روی سخن من باشمار مداران وزنان اطربیش است
امروز ما دریک وضع غم‌فرمایی گرفتار شده‌ایم . دولت آلمان برای
میکلاس^۱ رئیس جمهور اولتیماتوم فرستاده و بیوی دستور داده است
که شخص دیگری را که آلمانها برخواهند گزید بسمت صدراعظمی
اطربیش بمقدم معرفی نماید و الا ارتش آلمان اطربیش را مورد
تاخت و تاز قرار خواهد داد .

اینک رئیس جمهور از من تقاضا مینماید که ملت اطربیش را
اطلاع دهم که ما در مقابل زور سرتسلیم فرود آورده‌ایم و از
آنچایی که با این موقعیت حاضر نبودیم خون عده بیگناهی ریخته
شود تصمیم گرفتیم که ارتش اطربیش مقاومت جدی (در اینجا جمله
خود را اصلاح میکند) هیچگونه مقاومتی ابراز ننماید !
از اینرو من از ملت اطربیش اجازه مرخصی از خدمت گرفته
از اعمق قلب خود شمارا با این کلمات بدرود میگویم : « خدا
نکهدار اطربیش » !
(سرود ملی اطربیش با ادوات سیمی نواخته و کم کم محو میشود)



ساعت شش بعد از ظهر روز یازدهم مارس مراجعت به آراء عمومی
موقوف میشود . در ساعت هفت و نیم دکتر شوشنیک کناره‌گیری میکند
و در ساعت ۸ بامر حکومت سوسیالیست ملی که تازه روی کار آمده
دستگیر و زندانی میشود . صبح روز بعد پیش از دویست هزار نفر سرباز

و قریب یکصد هزار پاسبان و سپاهیان حمله و عده های دیگر وارد خاک اتریش می گردند و آسمان اطریش را هوایماهی یشمار از بمب افکن و شکاری وغیره تاریخ می سازند .

(صداهای دسته جمعی شنیده می شود که می گویند « زنده باد پیروزی ! یک دولت یک ملت و یک پیشاوا »)

با این ترتیب هیتلر صدراعظم آلمان فیروزمندانه وارد مولد و زمین بومی خود می گردد و سایه صلیب شکسته بر فراز کشور اتریش گسترده می شود

هیتلر - حضور من در اینجا بواسطه اینست که دلخوشی دارم باینکه من لا یقتو از شوشنیگ هستم . من در زندگی خود ثابت کرده ام که این کوتوله ها که کشور اتریش را سوی فا کشیدند بهتر می توانم کار کنم . من نمیدانم آیا صد سال دیگر کسی نامزه مادران پیش از مرا در اتریش بخاطر خواهد داشت یا نه لکن این را میدانم که نام من هرگز فراموش نخواهد شد و همیشه مردم را بهترین و بزرگترین فرزند این سرزمین خواهند دانست . در این ساعت من بسمت پیشاوا و صدراعظم در حضور ملت آلمان ایستاده تاریخ آلمان را هژده میدهم که زاد و بوم من بکشور آلمان ملحق گردید . آلمان نو ! حزب ناسیونال سوسیالیست ! ارتش ما ! زنده باد پیروزی ! آلمان نو !

جمعیت - زنده باد پیروزی ! زنده باد پیروزی !

یک دولت یک ملت یک پیشاوا !

زنده باد پیشاوا ! سپس پیشاوارا !

زنده باد پیروزی ! زنده باد پیروزی !

نازی اول (باقاه قاه خنده) - امروز از شوتون رینگ^۱ عبور کردی ؟ یهودی ها را وادار کرده بودند که زانو بزمین زده سنتک فرش هارا بشویند .
نازی دوم - عاقبت کار برای یهودی ها پیدا شد ؟ از پیشوا باید ممنون بود که برای یهودی ها کار پیدا کرده است .

نازی سوم - وقی که اورا از کافه بیرون کردیم پالتوخز در برداشت ناخن هایش هم قشنگ و مانیکور کرده بود . پس ازیک ساعت که با این وضع پیاده رورا شستشو داد اورا بلند کرده واداشتم ناخن های خود را بجمعیت نشان دهد . چه منظره ای بود ؟

دخلتر - پالتوخز چه شد ؟

نازی سوم - ما اورا با پالتوخز وادار به تنظیف کردیم و با همین پالتوستل های آب قلیابی آورده روی سنتک فرش میریخت اما آخرین ستل را که ریخت دیگر پالتوش را هیچ کس در محله یهودی ها به ده شیلینگ هم نمی خرید .

مادر - ماریا، پنجره را بیند صدامرا ناراحت می کند .

(پنجره بسته و صدای بیرون قطع می شود)

- کجا رفته بودی ؟

ماریا - در باغ ملی بودم

مادر - هوای باغ خوب بود ؟

ماریا - هوا آفتایی و لطیف بود اما حالا ابر کمی در آسمان پیدا شد .

مادر - خیلی اشخاص آنجا بودند ؟

ماریا - همان پیر مرد های هر روزی بالباس های مندرس ، همان کلفت های پرستار و همان عده بیکار در آنجا بودند . نازی ها یهودی ها را وامیدا شتند که دور مجسمه های یوهان اشتراوس^۱ و شوبرت^۲ بدوند و آن بیچاره ها آنقدر میدویدند که ضعف کرده بزمین می افتدند در این موقع باز نازی های ییرحم آنها را بضرب لگد بلند کرده دوباره مجبور بدویدن و دور زدن می کردند .

مادر - چنین نخواهد ماند اوضاع عوض خواهد شد .

ماریا - ولی ما عوض نخواهیم شد ولو اینکه ما را مجبور کنند که علامت صلیب شکسته را بر جامه های خود بدوزیم . اگر نازیها بما کار بدنهند ممکن است ما برای امرار معاش قبول کنیم لکن هر دفعه که از دست کشیف آنها دستمزد خود را بگیریم از آنها بیشتر متنفر خواهیم شد .

ماردر - ماریا ، زیاد جوش نزن . پاشو و یولونت را بیار و قدری از آهنگ های قدیمی بنواز تا آرام بگیری و آنچه را که دیده ای فراموش کنی .

ماریا - من که حالا دیگر و یولون ندارم .

مادر - چرا ؟ و یولونت را چه کردی ؟

ماریا - از راه اضطرار آنرا گرو گذاشته ام .

بخش ششم - بطرف جنگ



در آلمان از سال ۱۹۳۳ هر اقدام بزرگی که می‌شود برای آماده ساختن
خدمات جنگ است. در ۱۹۳۵ ناحیه سار به آلمان ملحق شده کانهای
زغال سنگ و آهن خود را تقدیم هسته مرکزی کرد. در همین سال نظام
وظیفه عمومی برخلاف عهدنامه و رسای شروع شد و در سال ۱۹۳۶ در رمانی^۱
برخلاف عهدنامه نامبرده تجهیزات و تشکیلات نظامی دایر گردید. سال
۱۹۳۸ هم که اطربیش ! ...

ساده دل - آقای بازرگان، عقیده شما چیست ؟
بازرگان - ما طبقه اقتصادی و بازرگان باید فتح کیم.
ساده دل - آخر چرا ؟

بازرگان - مردم شهر خودم تهیست هستند و کلای مرا نمیتوانند بخشنده دولی
من میتوانم توب و تنگ بفروشم .

ساده دل - چرا ؟
بازرگان - برای تأمین بازارهای تازه.

ساده دل — اما تجارت اسلحه منجر بجنگ میشود .
بازرگان — منجر بجنگ میشود ؟ خوب بشود ! من باید منافع خود را ^{از}امن
کنم . چنین نیست ؟

ساده دل — خانم میتل استاند ^۱ عقیده شما چیست ؟
میتل استاند — ما مردمان طبقه متوسط باید فاتح شویم .
ساده دل — برای چه ؟

میتل استاند — در سال ۱۹۱۸ دشمنان ما ها را فالج کردند و حقیر شمردند
لکن پیشوا آکنون ما را نیرومند ساخته است .

ساده دل — نیرومندی برای چه ؟
میتل استاند — برای خرد کردن یهودی ها و دموکرات هایی که ما را
تهدید می کنند .

ساده دل — در اینصورت جنگ خواهد شد .
میتل استاند — جنگ خواهد شد ؟ بشود ! ما بدنیا آمده ایم که در راه میهن
خود آلمان بمیریم . چنین نیست ؟

ساده دل — شما ای آقای کارگر چه عقیده دارید ؟
کارگر — من مزد نمی گیرم که فکر یا اظهار عقیده کنم . آنچه من میدانم
اینست که یک سال و نیم پیش من ساعتی ۸۰ فنیگ مزد میگرفتم
ولی امروز ساعتی ۶۰ فنیگ بمن میدهن . آنروز من هفته ای
(۱) (Mittlestand) (طبقه متوسط)

۴۰ مارک درآمد. داشتم امروز هفته ای ۳۰ مارک دارم که شش
مارک آنهم برای اعانه های اجباری کم میشود. پیش از روی کار
آمدن ادلف من هفته ای ۴۸ مارک بخانه میبردم ولی امروز ۲۴
مارک میبرم. آنوقت هم با سرعت هرچه تمامتر در کارخانه تانک
و نارنجک دستی و گلوله های توپ پانزده ساتینیتری میسازم.
نمیدانم کجای دستگاه خراب است، سردرنمیبرم.

۱۲ مارس ۱۹۳۸ :

حرص و آرزوهای صاحبان صنایع و هوس های طبیعه متوسط و
عقیده نازی ها بجمع آوری افراد همخون آلمانی منجر به هجوم
در اطریش و اشغال نظامی آن می گردد. هنگهای متعدد آلمانی در
خیابان ها مارش میکنند و ضمناً آقای هیملر^۱ و کارکنان اداره
آگاهی نیز وارد میشوند. هزاران نفر از اهالی و بین سلام هیتلری
داده فریاد « زنده باد فیروزی » برمی آورند و هیتلر سلام آنها را
گرفته اظهار قدردانی میکنند ولی در پشت این مناظر هزاران
اشخاص دیگر یا در حال فرار هستند و یا خود را پنهان ساخته
در یأس و نومیدی بسر میبرند.

البته وقتی که تمام این قضایا درسی میلی هر ز اطربیش روی میدهد
آلمانهای کشور چکوسلواکی را تحت تأثیر فوق العاده قرار میدهد.
حزب هنلین^۲ که طرفدار هیتلر هستند جنبش و حرارت تازه در

(1) Himmler (2) Henlein

خود احساس می‌کنند ولی احزاب دیگر آلمانی را تشویش و
دلتنگی فرا می‌گیرد. روزی که ارتش آلمان وارد خانه اطریش
می‌شود گورینگ وزیر مختار چکوسلواکی را در برلین نسبت
باوضاع بشرح زیر مطمئن می‌سازد.

گورینگ - من از طرف پیشوای آلمان بشما اطمینان میدهم که دولت آلمان
استیاق دارد و کوشش مینماید که روابط حسنی ای را که در میان
آلمان و چکوسلواکی موجود می‌باشد بهبود دهد.



خوب نغمه ای سرو دی آقای گورینگ! «بهبود روابط آلمان
و چکوسلواکی»!

تبليغات برلین باندازه ای در ذهن افراد حزب هنلین در سرزمین
سودت^۱ جایگیر می‌شود که هریک از آنها اطمینان کامل دارد که تا بکمایه
دیگر هیتلر وارد پراگ خواهد شد.

یک صدا (نجواکنان) - شکی نیست: ادلف در راه است!
صدای دوم (نجواکنان) - طولی نخواهد کشید: ادلف در راه است!
صدای سوم (نجواکنان) - به طرف که غلبه می‌کند بگرایید و تاکار از کار
نگذشته است بحزب هنلین به پیوندید.

صدای اول - (نجوا کنان) - میدانی که دکاندار ها هم بما پیوسته اند :

صدای دوم (نجوا کنان) - میدانی که کاتولیک ها هم بما پیوسته اند :

صدای سوم (نجوا کنان) - یکشنبه آینده روز معهود است :

صدای اول - پنج دقیقه مانده بدوازده :

صدای دوم - گوش کنید ! هنلین صحبت میکند .

هنلین - آلام و مصائبی که میهن وهم میهنان ما متحمل شده اند ها آلمانهای

سودت را از حیث خون و سرنوشت و اراده متعدد ساخته است .

ما با ریختن خون خود و تحمل رنج و اندوه فراوان ادعای جاودانی

و غیر قابل انتقال و تغییر ناپذیر خود را نسبت باین سرزمین آلمانی

خودمان از سرگرفتیم . کاش من می فهمیدم چکها تاکی خیال دارند

این عقیده غلط و خطرناکی را که بمروز زمان در ذهن آنها جایگیر

شده یعنی « وظیفه دار بودن ملت چک برای پناه دادن نزد اسلامو

از خطر آلمان ها » تقویت نمایند و تاکی میخواهند خودرا بدشمنان

ملت آلمان بپیوندند . (کف زدن شنووندگان رو با فرایش می گذارند

هنلین صدای خود را بلندتر کرده میگوید) ما آزادی کامل میخواهیم

که خودرا در هیئت آلمانی جلوه دهیم . ما حکومت مستقل آلمانی

میخواهیم !

ما میخواهیم بعدها این که از سال ۱۹۱۸ باین طرف نسبت به

آلمانهای سودت بعمل آمده موقوف شود !

پاک صدا - گوش کنید ! دیگر هیچ چیز نیست که بتواند جلو مارا بگیرد !

جدیین - اینها همه حرف است! هباید در هر صورت عالیات خود را پردازیم.
صدای دوم - چه عالیاتی پردازی؟ پول خود را تلف نکن! روز نجات
نزدیک است.

صدای سوم - درست است. روز نجات میرسد. میگویند روز ۲۴ ژوئیه
خواهد بود.

صدای اول - من از رادیو شنیدم....

صدای دوم - من از تعطیل خود صرف نظر کردم...

صدای سوم - من اندوخته خود را از بانک کشیدم.

شایعه (بطور محramانه) - البته راجع بگازخواب آور شنیده اید. من از یکی
از کارگران کارخانه های رنگرزی آلمان شنیدم. میگوید از
قرار معلوم وقتی که او (هیتلر) میاید این گاز بر روی مردم
چکوسلواکی باشیده خواهد شد و همه را خواب سنگین فرامیگیرد
و بیدار نخواهد شد مگر وقتی که دستبند بدست آنها زده باشند.
ولی بما ماسک ضد گاز خواهد داد تا همارا از خواب رفتن
جلوگیری کند.



شایعات در میان دهات پر آرامش و قصبه های سودت منتشر شده
توس و نفرت در مردم ایجاد مینماید. تبلیغات در گوشی مردم را دچار
وحشت میسازد

• اهالی سودت را که مردمانی ساده و تابع قانون هستند بوسیله کشتر بحدی میترسانند که هیچیک از آنها جرأت آنرا ندارد که جز اعضای حزب هنلین دوستان دیگری را بشناسد یا از مغازه های دیگری سوای آنها که متعلق با فراد حزب نامبرده میباشد خرید نماید.

(صدای زنگ دکان بقالی)

بقال - آقا چه میل داشتید؟

عضو حزب هنلین - چیزی نمیخواستم . یک نگاهی میکنم . چه سبب های خوبی داری!

بقال - بله آقا! این سبب ها در همین جا عمل میآید . من آنها را از اشمت که ساکن کنار رود الب^۱ است میخرم . خوب سپاهی دارد .

عضو حزب - مقصودت این نیست که (بس از اندکی تأمل) کار و بارت چطور است!

بقال - بدینیست بنظرم تابستان امسال بد نباشد .

عضو حزب - البته میل داری هر چه بیشتر کارت رونق پیدا کند .
بقال (با حیرت) - البته ، واضح است .

عضو حزب - و گمان هم نمیکنم دلت بخواهد ورشکست شوی .

بقال - ورشکست ؟ مقصودت چیست ؟

عضو حزب (با خنده) - عصبانی نشو ! مقصودی ندارم . اما اگر من جای تو بودم دیگر از این اشمت سبب نمیخریدم زیرا این شخص یك

کمونیست یهودی است که باطن خود را آشکار نمیکند.

بقال - ولی ... کارل اشمیت از قدیمی ترین دوستان من است؛ این شخص سوسيال دموکرات است. من و او

عضو حزب - من اگر جای تو بودم به سوسيال دموکرات بودن افتخار نمیکردم. آنچه من میدانم اين شخص از هارکسیست ها است میدانی مرام آنها چيست؟ مرام آنها اينست که يك حکومت دیكتاتوری سرخ روی کار آورده اند و خته های شما را بر بایند و زناشویی را موقوف کنند و هزار جور بدیختی برای شما فراهم سازند.

بقال - ولی من تصور نمیکنم ...

عضو حزب - ما همینطور تصور میکنیم! شما باید سیبهای آلمانی از دست فروشنده‌گان آلمانی بخرید. البته مایل نیستی در و پنجره‌ات را خرد کنند!

بقال - البته خیر.

عضو حزب - و البته مایل هم نیستی که دکانت را تخته کنند!

بقال - ابدأً مایل نیستم.

عضو حزب - پس آنچه را که گفتم فراموش نکن. هیل هنلین!

بقال (باحالت غمزدگی) - هیل هنلین!

(صدای ماشین تحریر شنیده میشود)

ماشین نویس اول - بقیه: پنج میلیون و هشتاد و هفتاد و دوهزار کرت^۱
چکوسلواکی ...

ماشین نویس دوم - پنج، هشت، هفت، دو، صفر، صفر، صفر کرن چکوسلواکی
وندر^۲ - مادمواژل پاک، خواهش میکنم در را به بندید. این ماشین های خیلی
صدایی کنند همین خیلی حساس (در بسته و صدای ماشین خاموش میشود)
خیلی مشکر. واقعاً این ماشین ها مثل مسلسل صدا میکنند ...

خوب، اسم شما چیست؟

رینلت - ادوارد رینلت^۳

وندر - بله، یاد آمد. خوب، چه شده است؟

رینلت - راجع بحکم انفالی که برای من صادر کرده اند خدمت رسیدم.
من که کاری نکرده ام!

وندر - مگر آقای سیدل^۴ باشما صحبت نکرد؟

رینلت - چرا، صحبت کردند ولی من هنوز نمی فهم چه کاری کرده ام
که شایسته انفال باشم! من ده سال است در این کارخانه کار
میکنم. یک روز دیر نیامده و اسباب زحمت کسی هم نشده ام.

وندر - صحبت دیر آمدن یا اسباب زحمات کسی شدن نیست. موضوع
اینست که آقای سیدل از طرز رفتار عمومی و نظریات شمارضایت
ندارد.

(1) Crown (2) Wunder (3) Eduard Reinelt
(4) Herr Seidel

رینلت - ولی من همیشه سخت کار میکنم و میکوشم که رضایت ایشان فراهم شود.

وندر - موضوع سخت کار کردن نیست. آنچه من اطلاع دارم اینست که شما در انتخاب رفقای خود دقت نمی کنید. می فهمید؟

رینلت - من که نمی فهمم.

وندر - شما عضو اتحادیه فلز کاران شده اید و این عضویت بضرر شما تمام شده است. آنوقت هم شما جداً خودداری می کنید از اینکه بالا آلمانها که نیمخواهیم یهودی ها و مارکسیست های چکوسلواکی بر ما حکم فرمایی کنند همکاری نماید. پوست کنده بگویم. در کرخانه های وندر جابرای شما و امثال شما نداریم.

رینلت - پس همینقدر برای اینکه من عضو حزب هناین نشدم
وندر - اینطور تصور کن.

رینلت - مرا قطعاً بیرون می کنید؟

وندر - بله، رینلت. شما قطعاً اخراج میشوید. خدا حافظ!
(همینکه رینلت در را باز میکند صدای ماشین های تحریر شنیده میشود)

وندر - نمیتوانی در را پشت سرت به بندی! او! این صدا مرا کر کرد:
(صدای ماشین تحریر محو صدای مسلسل می گردد)

سر باز اول - آتش بس! سردسته می آید.

سر دسته (از دور) - آن مسلسل که در دست راست نصب شده بدیوار
تیر اندازی میکند.

سر باز اول - چند بار گفتم تیر جمع بیندازید و هدف را در نظر بگیرید شما شخصی ها هیچ چیز نمی فهمید .

سر باز دوم - تو هم خودت شخصی هستی . تو خیال میکنی همینقدر که در آلمان مشق کرده ای همه چیز را میدانی . گذشته از این مطابق دستور ویلی^۱ ...

سر باز اول - برای تیراندازی از پنجه حق با ویلی است ولی ممکن است لازم شود در روز معهود اسلحه خود را در خیابان ها بکار ببرید

سر باز دوم - روز معهود ! در سرتاسر سودت زیرزمین های پنهانی وجود دارد که تا سقف آنها اسلحه چیده شده است . ما جوانان هنلین در تمامی سرزمین سودت برای تیراندازی و نشانه روی درست تربیت شده ایم . خوب ، الان معطل چه هستیم ؟

سر دسته (از دور) - تفنگ ها را عوض کرده مشغول تیراندازی شوید .
(مسلسل ها دوباره صدا میکنند و از میان آنها صدای هیتلر
بلند میشود)

هیتلر - ما در آلمان ناسیونال سوسیالیست با توهینی رو برو شده ایم که سالها پیش باید دانسته و علاج آنرا کرده باشیم . برای ما بسیار ناگوار است که با چشم خویش مشاهده کنیم که قسمت زیادی از هم میهنان ما زیر دست دموکرات های ظالم بسر برند و هر روز مورد تهدید این گروه قرار گیرند . اشاره من بکشور چکوسلواکی است

(صدای هلهله و کف زدن) . دیگر کاسه صبر من لبریز شده و بیچوجه
حاصر نیستم ادامه ستم دید کی برادران آلمانی خود را در چکوسلواکی
به بینم ! (کم کم صدای هلهله جمعیت خاموش میشود)

مادر - توب و مسلسل ! آه ! من اولاد نزایدم که برای خاطر هنلین و
سپاهیان حمله تفنگ بدست گرفته مردم را بکشند . آیا این همه
وحشت و خشونت و صحبت های در گوشی چند سال اخیر بس نیست
که حالا باید جنگ داخلی هم بدانها اضافه شود ؟

سر باز - چه بخواهی چه نخواهی جنگ داخلی هم اکنون در پیش ما است .
ادلف با ما است و قول داده است که ما را آزاد کند .

مادر - باور نمیکنم .

سر باز - اگر باور نمیکنی رادیو را روشن کن . پیشوای آلمان از نورمبرگ^۱
صحبت می کند . گوش کن .

هیتلر (در برابر رادیو) - بد بختی آلمان های سودت را پایانی نیست . چکها
برآتند که هم میهنان ما را نابود سازند و با این مقصود از هر گونه
یدادگری و فجایع تحمل ناپذیر نسبت با آنها فروگذار نمینمایند
من امروز اعلام میکنم که اگر این بیچارگان توانند خودشان
حقوق حقه خود را بدست آورند بدستیاری ما موفق بتحصیل
آن حقوق خواهند گردید . آری آلمانهای چکوسلواکی تنها

متروک نیستند و تقاضای جدی من اینست که بدین وضعیت خاتمه
داده شود

مادر - من که دیگر گوش نخواهم داد . اینها سراسر دروغ است . هرگز
ما در فشار نبوده‌ایم مقصود این شخص تولید اختشاش است و بس .
سریاز - ولی مادرجان ، مگر شما آلمانی نیستید ؟ نمی‌بینید که مقصود
پیشوای آلمان همراهی با ما است ؟ شما نمی‌خواهید بسرزمین اصلی
خود برگردید ؟

مادر - البته من آلمانی هستم ولی برگشتن بسرزمین اصلی یعنی چه ؟
ما هیچ وقت جزو دولت پروس نبوده‌ایم . صدها سال است که در
بوهم^۱ متوطن هستیم .

سریاز - مادرجان ، شما ملتفت نیستید . امروز روزشادی ما است ! اگرچه ،
فایده ندارد با شما از این مقوله صحبت کردن . (دستور داده) بچه‌ها
زود باشید تفنگ هارا بردارید ! البته هر کس بوظیفه خود آشنا
است . ارنست ، تو با دسته خود مأمور ایستگاه راه آهن هستی .
کارل ، تومسلسل را در سریل نصب می‌کنی . من هم بدبسته مخصوصی
که برای حمله باداره شهربانی گزین شده خواهم پیوست . زود
باشید حرکت کنید ! فردا ما جزو امپراطوری آلمان خواهیم شد
هیتلر - امپراطوری آلمان چیز تازه‌ای نیست بلکه پانصد سال پیش از
کشف دنیا جدید این امپراطوری وجود داشته است . من برای

اینکه این مطلب را بجهانیان یاد آور شوم نشان ها و پرچم های امپراطوری قدیم را به نورمبرگ آورده ام. سلسله های سلاطین عوض میشوند و حکومت ها دست بدست میگردند ولی مردم یک سر زمین عوض شدنی نیستند. ای رفقا وای ناسیونال سوسیالیست ها، وظیفه همه ما اینست که نگذاریم آلمان بیش از این سر تسلیم در برابر اراده یگانگان فرود آورد! این توفيق را از خداوند مستلت میکنیم!



هنوز فریادهای شادی هزارها نازی در نورمبرگ خاموش نشده که صدای تیراندازی در دهات و شهرهای سودت شنیده میشود. کودتای هنلین آغاز گردیده! اتوموبیلهای سواری و بارگش در خیابانهای دهات غرش راه انداخته و آنانی که در این اتوموبیلها نشسته اند در حین حرکت سوی مردم تیراندازی میکنند. بدادگاه ها و ادارات گمرک و شهربانی و راه آهن حمله میشود و اغتشاش و بی نظمی سه شبانه روز ادامه پیدا میکند.

با اینهمه کودتای هنلین با عدم موقیت مواجه میگردد چه در همان روز سوم عملیات کسانی که با پول و اسلحه و دستور نازی ها کوشش کرده بودند جنگ داخلی را در چکوسلواکی برپا کنند متوقف میشود. روز ۱۵ سپتامبر هنلین و معاونش فرانک به آلمان میگریزند و همه جا لشکریان و پاسبانان چک جلو هرج و مرچ را خوب میگیرند و حزب طرفدار آلمان در سودت منحل میگردد. از همه نقاط سودت نامه ها و اعلامیه هایی میرسد

که دلالت بر وفاداری نسبت به جمهوری چکوسلواک مینمایند و همینکه تابستان فرامیرسد بار دیگر صلح و امنیت در سراسر ایالت سودت برقرار میگردد.

گوینده اول (در رادیو) - روز پانزدهم سپتامبر . طبق خبری که از آش^۱ میرسد هوا ملائم و خوب است !

گوینده دوم (در رادیو) - روز پانزدهم سپتامبر . طبق اطلاعی که از اگر^۲ میرسد هوا ملائم و مطبوع است .

گوینده اول (در رادیو) - روز پانزدهم سپتامبر . از آسیک^۳ آکاهی میدهنند که هوا معتدل و خوبست .

گوینده دوم (در رادیو) - گزارش رسیده از رایشن برگ^۴ حاکی است که هوا ملائم و خوب است .

زن - آقای باور^۵ ، چه روز خوبی است !

مرد - بله مدام وینتر نیتز^۶ روز بسیار خوبی است .

زن - انسان پس از اینهمه هرج و مرج وقتی که چشمش باین کوه ها و مزارع دلفریب میافتد روحش تازه میشود .

مرد - راستی همینطور است که می فرمایید !

زن - هیتلر میخواست آتش روشن کند ولی دید که ما چکها و مخالفین حزب نازی خوب ایستادگی میکنیم . خدا راشکر که بخیر گشت .

(1) Asch (2) Eger (3) Aussig (4) Reichenberg
(5) Bauer (6) Winternitz

مرد - خیل میکنید گذشت ؟ مگر روزنامه را امروز صحیح نخواندید ؟ هیتلر
جداً مشغول اقدام است و جمبرلین^۱ نخست وزیر انگلستان باهوایما
به برجسکادن^۲ آمده که او را ملاقات نماید. میگویند اولین مرتبه
ایست که سوار هوایما شده است.

زن - او برای ملاقات هیتلر آمده است ؟ یک چنین آقای محترم و سالخورده‌ای ؟
واقعاً چیز عجیبی است !

مرد - و هنلين هم لازنهانگاه خود در آلمان بیرون آمده و آشکارا گفته است
«ما آلمانهای سودتی در میهن خود آزادی و کار میخواهیم و مایلیم
که به آلمان ملحق شویم »

زن - با این ترتیب بوی خوشی از اوضاع نمی‌آید. (پس ازاندک تأمل)
ولی انگلیس دوست‌ها است و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. بله، آقای
باور، دریک چنین هوای خوبی یقین داشته باشید هیچ حادثه بدی‌بما
روی نخواهد داد.

مرد - این خورشید فروزان زمین را سفت کرده برای عبور تانک ها آمده
خواهد ساخت و این ماه تابان هر گوش و کنار را برای دشمن
روشن خواهد کرد. طولی نخواهد کشید که باید دعا کنیم خداوند
باران بفرستد و هوا تیره و تاریک شود.



روز دوشنبه ۱۹ سپتامبر یادداشت انگلیس و فرانسه بدولت چکوسلواکی

(1) Mr. Chamberlain (2) Berchtesgaden

داده میشود. طرحی که بموجب این یادداشت افکنده شده بسیار ساده است. میگوید نواحی ای که بیشتر جمیعت آنها آلمان های سودتی هستند باید مستقیماً بدولت آلمان واگذار شود مقصود آن نواحی است که بیش از ۵۰ درصد جمیعت آن از آلمانها تشکیل شده است. و نیز میگوید مرزهای تازه چکوسلواکی را باید از طریق یین المللی در مقابل تعرض و تجاوز بجهت محافظت نمود.

یکنفر (بدبگری در خیابان) - طرح تازه را دیده ای؟

دومی - البته که دیده ام؛ ولی ما هرگز آنرا قبول نخواهیم کرد.

سومی - قبول کردن آن از دست دادن یک سوم کشور است.

اولی - پذیرفتن آن از دست رفتن ده ها هزار چکوسلواکی است.

دومی - تن در دادن آن از دست دادن مرزی است که تقریباً از هزار سال پیش مرز کشور ما بوده واضح ترین مرز طبیعی است که در نقشه اروپا نمودار است.

سومی - اگر این طرح را قبول کنیم استحکامات ما از دست خواهد رفت.

اولی - و کانهای زغال سنگ ما

دومی - و صنایع شیمیایی ما

صدایی از غیب - سراسر همه از دست خواهد رفت مگر آنکه موظب خود باشیم.

سر دییر روز نامه - مادمواژل کرنک^۱ ، این سر مقاله را یاد داشت کنید و همینکه ماشین شد فوراً بدھید حروف چین ها بچینند . «مانمیتوانیم با این طرح موافقت نماییم (نقطه) مانمیتوانیم آنچه را که در بیست سال گذشته کرده ایم اکنون ختنی نماییم (نقطه) بهترین راه حل برای ما جنگ است (نقطه) البته ماتهای نمیتوانیم بجنگیم ولی روسیه قول مساعدت بما داده است (نقطه) اگر فرانسه و انگلیس هم حاضر بکمک کردن باشند ما از جنگیم با آلمان هیچ باک خواهیم داشت *

ماشین نویس - اگر تنها روسیه با ما متفق باشد آیا باز هم خواهیم جنگید ؟ سر دییر - خیر مادمواژل ، زیرا اگر جنگ کنیم مردم خواهد گفت که این یک جنگی است که آلمان بر ضد بلشویسم میکند
ماشین نویس - ولی ما که نمی توانیم پیشنهاد را قبول کنیم ! سر دییر - بدیهی است نمی توانیم .

ماشین نویس - چه صدائی است ؟ گوش کنید !

سر دییر - صدای بلند گو است که در خیابان نصب شده .

رادیو - ملت ما در آدوار تاریخی خود با مصائب یشمایر روبرو گردیده و طوفانهای سخت سر زمین ما را مورد هجوم قرار داده زمین ما را ویران و ساکنین آنرا دچار قحط و گرسنگی کرده است . تاریخ ما باخون نوشته شده و حوادث آن دلها را افگار و دیده ها را اشکبار

میسازد و با این همه ملت ما هر بار بربای خود خاسته و اگر یک روز ناگزیر از انتقاد بوده روز دیگر زمان غلبه و رشد برای آن فرارسیده است. امروز از آن روزهایی است که خطر ملت مارا تهدید می‌کند و دولت یک بار دیگر . . .
ماشین نویس - شما را بخدا مارا لو ندهید و اسرار ما را فاش نکنید !
سردیب - ما پیشنهاد را نمیتوانیم پذیریم !

رادیو - بخدا هیچ شخص درستی در دنیا نخواهد گفت که ما مردمان ترسوی بودیم واژ اینرو سرتسلیم فرودآوردم بلکه همه خواهند دانست که اگر ما بوزیر خارجه خود دستور دادیم که بنمایند گان انگلیس و فرانسه بگویید چکها حاضر بفدا کردن مصالح خود شدند برای این بوده است که ما خواسته ایم صلح را حفظ نماییم و جهانیان را از نایرۀ جنگ برهانیم. ای برادران و خواهران گرامی. ای پدرها و مادرهای ارجمند و ای فرزندان عزیز ما ! آنانرا که هنگام سختی ما را تنها گذاردند سرزنش نمی‌کنیم، تاریخ بر ما و بر این روزگار قضاوت خواهد کرد.

صدای اول (در رادیو) - گزارش رسیده راجع بهوای آش'

صدای دوم () - حاکی است که هوا ملایم و مطبوع است.

صدای اول () - گزارش رسیده راجع بهوای اکر'

صدای دوم () - حاکی است که هوا خوب و معتل است.

صدای اول (در رادیو) - گزارش رسیده راجع بهوای رایشن برگ ک^۱
 صدای دوم () - حکایت دارد که هوا خوش و با صفا است.
 سردیور (باندوه) - آنوقت همه این اتفاقات در یک چنین هوایی باین لطیفی
 و کشوری باین عزیزی باید رخ دهد؟

با مداد روز بعد خیابانهای بزرگ از جمعیت سیاه است. ناسیونالیست‌ها
 و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها منظماً در زیر پرچم سفید و آبی و قرمز
 جمهوری چکوسلواکی در حرکت می‌باشند. از هرسو فریاد لزوم اعتصاب
 و مبارزه با کاپیتولاسیون^۲ و تشکیل دولت مقدرتر و بسیع عمومی بلند
 است. در این صبح با صفا و معتدل مردم پراگ همه در خیابانها اجماع
 کرده‌اند.

(غربی و هیاهو از دور شنیده می‌شود)

مادام دوراکووا - من هرگز تحمل نخواهم کرد.
 مادام هوراکووا - چطور؟ نصف کشور را باید از اول اکبر تحویل
 هیتلر داد؟

مادام نواکووا - مادام سوسکیند کجا است؟ (اور اصدامیزند)
 مادام سوسکیند - من اینجا هستم. می‌خواهم بروم سرکار. مگر شمانمی‌آید؟
 مادام دوراکووا - نه

مادام سوسکیند - پس در خانه خواهید نشست؟

هادام دوراکووا - نه
هادام سوسکیند - پس چه میخواهید بکنید ؟
هادام دوراکووا - بشما بگویم . من میروم در خیابانها برای شرکت کردن
در دسته . شما ها هم باید همین کار را بکنید .

هادام سوسکیند - برای دخول در دسته ای که دیگران راه انداخته اند ؟
ما که نمیتوانیم در این کار شرکت کنیم .

هادام دوراکووا - کاری ندارد ، فقط باید بالا و پایین خیابان را گز کرد .
هادام سوسکیند - پرچم هم باید همراه داشت ؟
هادام دوراکووا - همه چیز ! پرچم ! فریاد ! گوش کن مردم چه فریادمیزند
میگویند « ما اطربش نیستیم » از جنگیدن بیم نداریم » خانمها
باید ماهم شرکت کنیم مگر ما مجسمه گچی هستیم ؟ فقط چند
قرص برای نرم کردن سینه همراه داشته باشید و دنبال من باید !
(فریادمیزند) ما اطربش نیستیم ما از جنگیدن هراس نداریم !



صبح روز بعد در ساعت ده براذر فشار توده کاینه هودزا^۱ استعفا
میدهد و زنرال سیروی^۲ کاینه جدیدی تشکیل داده اعلامیه ای بشرح زیر
صادر میکند :

سیروی - ای هم وطنان ! من از همه تقاضا دارم که هر کس در سر کار خود
بماند : سرباز با تفنگ در محل مأموریت خود ، زارع در پشت

کوآهن؛ کارگر در کارخانه و کارمند اداری در پشت میز خود. تنها بدمین وسیله میتوانیم برای دفاع کشور آماده باشیم. من قول میدهم که ارتش مرزهای ما را نگهداری و آزادی ما را حفظ خواهد نمود. شاید من بزودی همه شما را دعوت کنم که در دفاع از کشور که آرزوی همه است شرکت نماید.

جمعیت متفرق میشود و ملت بی کار خود میرود. هر چند طرفداران هنلین در سودت بار دیگر قیام و شورش میکنند ولی این شورش نیز درهم شکسته میشود. در حالی که چمبرلین در گذبزبرگ^۱ با هیتلر مشغول مذاکره است در لندن سنگربندی و خندق کنی آغاز میگردد و در پاریس ماسک های ضد گاز در میان مردم بخش مینمایند. در ساعت ده و چهل دقیقه بعد از ظهر آدینه ۲۳ سپتامبر از تمام مرآکزرادیوی چکوسلواکی حکم بسیج عمومی به پنج زبان که در این کشور متدائل است منتشر میگردد. در این موقع است که ابرهای جنگ در آسمان اوضاع غلیظ تر و بزمی نزدیک تر میشوند. در میدان موسوم به اسپرت پلاست هیتلر روی سکویی که از پرچم آلمان پوشیده شده ایستاده در برابر میکرو فون فریدریشند.

هیتلر - مسئله اطربیش برای تأمین سعادت تمامی ملت بزرگ آلمان بخوشی خاتمه یافت و اینک ما خود را با آخرین مسئله مواجهیم! این مسئله هم باید حل شود و حل خواهد شد. این آخرین ادعای

ارضی من در اروپا میباشد و بیچوجه از این ادعا چشم نخواهم پوشید. وجود کشوری بنام چکوسلواکی برپایه دروغ گذاردشده و جعل کننده این دروغ هم بنش^۱ میباشد. (صدای همه جمیعت) -
بنش چون این کشور را با دروغ های خویش بوجود آورد بنی توریسم^۲ و آدم کشی را گذارد و تصمیم گرفت آلمانها را از میان بردارد و تا اندازه ای هم در این تصمیم خود کامیاب گردید. از آن پس صدها هزار آلمانی را از چکوسلواکی بیرون کردند و ها هزار تن را بزندان افکندند و هزاران تن را نابود ساختند و دموکرات های خوش جنس انگشتی منباب اعتراض بلند نکردند.
بنش هیچگاه در عمر خود بوعده های خود عمل ننموده ولی امروز ما بحکم اجبار او را بایفای عهد خود و ادار خواهیم کرد. من به بنش یک پیشنهادی کرده ام و این پیشنهاد هیچ نیست جز عملی ساختن آنجه که خودش قول داده است. برقرار شدن صلح یا در گرفتن جنگ بدست اوست و هر کدام را مایل باشد میتواند اختیار نماید. (صدای غرش جمیعت)

عادام هوراکووا - بسیار خوب، دست پاچه نشو!
عادام دوراکووا - از خط خارج نشو، صبر کن تا نوبت بتو برسد. ما هم مثل تو ماسک ضد گاز میخواهیم.

عادام هوراکووا - عجب بلزی ایست! ما باید کاغذ سیاه با گیره دست گرفته

بهرسو بدویم و پنجره های خود را برای تاریک کردن در شب
پوشانیم و مردهای ما هم باید خندق برای پناهنده شدن هنگام
بمباران هوایی بکنند در حالی که نازیها و لستایها و مجارها
و غیره مشغول تهیه مقدماتی هستند که تیکه ای از خاک مارا
به یغما ببرند !

حادام دوراکووا - بازی حسایی هم هست ! من شنیده ام که اسکیموها هم
امروز صبح بدولت ما یادداشتی داده و اتمام حیجت کرده اند که
دریاچه مصنوعی پراگ که برای اسکی بکار میرود باید با آنها
داده شود . (خنده حضار)

حادام سوسکیند - خنده میکنید ؟ مگر نقطه هیتلر را نشنیدید که فقط
چهار روز مهلت زندگی بما داده است ؟

حادام دوراکووا (بالعن استهزاء) - چهار روز مهلت زندگی بما داده است ؟
تمام اینها توب است !

حادام سوسکیند - توب است ؟

حادام دوراکووا - البته که توب است . اگر محکم سر جای خود بایستیم
و متفقین ما هم محکم بایستند خیال می کنید ادلف دیگر جرأت
حرف زدن خواهد داشت ؟ آنوقت دیگر باید برود جهنم !

حادام سوسکیند - اما شایع است که انگلیس آماده نیست .

حادام دوراکووا - چه اهمیت دارد ؟ انگلیس که تنهاییست . فرانسه هم هست ،
روسیه هم با ماست . تازه ما خودمان هم در جنگیگین از دیگران

چندان عقب نیستیم . یک حسن کار هم اینست که ارش آلمان
هم آنقدرها مایل نیست بر ضد ما بجنگد .

مادام هوراکووا - گمان میکنم امروز نوبت بما برسد . باید برویم .
(صدای همه مهه مردم بلند است)

مادام نواکووا - بس کنید ! بس است دیگر !

مادام هوراکووا - چرا ؟ چه خبر است ؟

مادام نواکووا - دیگر هاسک ضد گاز لازم نخواهید داشت . برگردید
بخانه های خود ! کار تمام است !

مادام هوراکووا - گفتی کار تمام است ؟

مادام دوراکووا - کار از کار گذشته است ؟

مادام نواکووا - الان رادیو خبر داد که هیتلر آنچه میخواست بدست آورد .

مادام دوراکووا - من که باور نمیکنم .

مادام نواکووا - اگر باور نمیکنی الان اتومبیل حامل دستگاه پخش رادیو
خواهد رسید بگوش خودت بشنو .

صدای سیروی - چهار دولت بزرگ در مونیخ جمع شده تصمیم گرفتند که
از ما درخواست کنند که بقبول مرزهای تازه ای تن دردهیم
بدین معنی که آن نواحی که مردم آن آلمانی زبان هستند از
کشور ما منزع گردد . ما از اختیار یکی از دوشق چاره نداشتیم
یا بایستی با حالت نومیدی و یأس جنگیده از خود دفاع کنیم
و یا شرایطی را که از لحاظ زور در تاریخ نظیر ندارد پذیریم .

ما خواستیم کمکی بحفظ و ابقای صلح کرده باشیم . مانند مانند
بودیم و همسایگان شمالی و جنوبی ما همه مسلح بودند . در
انتخاب بین از دست دادن قسمتی از سرزمین خود و کشت و
کشتار ملت چکوسلواکی ، وظیفه مقدس خود دانستیم که
جانهای مردم ییگانه وزنان و کودکان بیدست و پارا حفظ نماییم .
تسلیم بچهار دولت بزرگ و سرفراز آوردن در برابر دولتی که
از حیث نیروی نظامی بر ما اینقدر برتری دارد شرافت مارا لکه
دار نمیکند .

مادام دوراکووا - پس قضیه حقیقت دارد !

مادام هوراکووا - بله کار از کار گذشته است .

مادام سوسکیند (نفسی برآورده) - پس دیگر احتیاجی بمسک ضدگاز
نداریم .

مادام دوراکووا - نه دیگر ، فاتحه جنگ که خوانده شدو اگر این هیتلر
است که من میشناسم فاتحه کشورهم بزوی خوانده خواهد شد .



در روز یکم اکتبر ۱۹۳۸ اولین قسمت سربازان آلمانی از مرز
چکوسلواکی عبور میکنند . یک بار دیگر پیراهن سیاهان تو سن بیرحی و
وحشی گری را سر میدهند و ارتش آلمان در ضرب و شتم و غارتگری با
نازی های آلمانی و اهالی سودت شرکت میکنند . یک دفعه دیگر سیل
رقت انگیز مهاجرین بطرف درون کشور روان میگردد . این مهاجرین

بقیه السیف یهودیها و آلمانیای دموکرات و چکهایی هستند که توانسته اند خود را از گرفتاری و برده شدن به بازداشت گاهها نجات دهند. در این موقع لهستانی ها و مجارها هم بسرعت از بی آلمانی هی آیند تا در بردن غنائم سهمی داشته باشند. اروپا دارد از ریشه و بنیاد عوض میشود.

مقارن همین اوقات یکنفر مرد سیاسی آلمان در پاریس بدست یکنفر جوان یهودی کشته میشود و هیتلر هم برای تلافی در آلمان و اتریش شروع به آزار و جریمه ستانی بنحوی که نظیر آن کمتر دیده شده بود مینماید و در سرتاسر آلمان بازداشت گاه های عمومی دیگرجا ندارد.

(صدای خنده)

سریاز حمله - کاش محله یهودی هارا پس از اتمام کار ما دیده بودی ؟
حقیقت منظره میدان جنگ را پیدا کرده بود : در پنجه مغازه ها
خرد، کنیسه ها سوخته و یهودیها سراسیمه بهرسو دوان !
سر باز دوم - وقتی که بشنوند باید جریمه هم بدنهند بیشتر داد و فریاد
خواهند زد.

سر باز اول - چه جریمه ای ؟
سر باز دوم - نشینیده ای ؟ دولت جماعت یهود را یکهزار میلیون مارک جریمه
کرده است.

سر باز اول - یکهزار میلیون مارک ؟ اینها را میگویند راه پول در آوردن !

در تمام فصل زمستان هیتلر در نهایت آرامی وزیر کی نقشه فنا کردن

کشور چکوسلواکی را طرح میکند و در آغاز سال نو در ضمن نطق خود
چنین فریاد میزند :-

هیتلر - بطور کلی ما فقط یک آرزو داریم و آن اینست که در این سال
آینده بتوانیم در سهم خود بحفظ صلح درسراسر جهان کمک کنیم
 فقط دلالان جنگ خیال میکنند در دنیا جنگ خواهد شد ولی بعقیده
 من مدت مدیدی صلح در جهان برقرار خواهد بود .



ضمناً در داخله جمهوری چکوسلواکی اغتشاش هایی رخ میدهد .
آشوب کنندگانی که از خزانه آلمان امرار معاش میکنند اسلواکهرا همواره
تحریک نموده تا سرحد شورش و انقلاب سوق میدهند . اسلواکها
چک هارا با نطق های آتشین خود حمله میکنند و استقلال را برای ملت
اسلوکی خواستار میگردند . خلاصه اینکه توطئه و دسته بندی در همه
جای اسلواکی برپا میشود و ماشین عجیب تبلیغات دکتر گوبلس نمیگذارد
دیگر فتنه و نزاع از جوش بیفتند .

روزنامه فروش اول - کشتار در چکوسلواکی :
روزنامه فروش دوم - آخرین خبر : آلمانها اسیر شکنجه چکها شده اند !
روزنامه فروش سوم - آخرین خبر : شکنجه اسلواکها بدست چکها !
بلندگوی اول - سراسر کشور چکوسلواکی از پراک تا برatislava^۱ و از
پیلسن^۲ تا چست^۳ در آتش طفیان میسوزد !

(1) Bratislava (2) Pilsen (3) Chust

بلندگوی دوم - مسکوهم در صدد است که غذای خودرا در روی این آتش بیزد و از آب گل آلود ماهی بگیرد.

بلندگوی سوم - اسلواکی با حمایت آلمان استقلال خودرا اعلام داشته است.
گوبلس - امروز همسایگان آلمان باید بخوبی تشخیص دهند که بی احترامی به پرچم آلمان و بدرفتاری به آلمانی از لحاظ سیاسی در حکم توهین یک دولت بزرگی است که از اقتدار و نیروی نظامی خویش باخبر است!

بلندگوی اول - مرده باد یهود و کمونیسم ! نیست باد چک !
بلندگوی دوم - به آلمان توهین مستقیم و آشکار وارد آمده است .
بلندگوی سوم - کاسه شکنیابی ما لبریز شد !

* * *

روز ۱۴ مارس ۱۹۳۹ که آلمان لشکریان خود را در مرزهای چکوسلواکی تمرکز میدهد و از طرف هیچیک از دول بیگانه هم ممانعت یا دخالتی نمی بیند هیتلر رئیس جمهور چکوسلواکی را برای گفتگو دعوت مینماید .

هیتلر - خوب ، آقای هاشا^۱ شما از قرار معلوم خیلی اسباب زحمت برای ما فراهم کرده اید ! سرلشکر گورینگ بخاطر شما مجبور شده است از رفتن به ایطالیا برای مرخصی صرف نظر نماید . آقای هاشا ، آیا شما نمیتوانید نظم و آرامش در چکوسلواکی برقرار نماید ؟

هاشا - آقای صدر اعظم آلمان، البته میدانید که دولت پراگ مایل است
هر چه بیشتر با آلمان همکاری نزدیک داشته باشد و بدون هیچ قید
و شرطی این همکاری را برقرار نماید ولی ...
هیتلر - ولی چه ؟

هاشا - ولی انتظاردارد که صدر اعظم آلمان هم استقلال ارضی چکوسلواکی
را محترم شمرده حفظ نماید.

هیتلر - حیف که حالا دیگر دیرشده و کار از کار گذشته است زیرا من عزم
خود را برای اشغال نظامی چکوسلواکی جزم کرده ام و فردا هم
اینکار انجام خواهد گرفت.

هاشا (نژد بضعف کردن) - ولی آقای صدر اعظم ! ...

هیتلر - تصمیم من این بود که تنها از این راه میتوان نظم رادر کشور شما
برقرار کرد.

گورینگ - اگر کمترین مقاومتی ابراز شود پراگ را از بمبان هواپی زیر
و رو خواهیم کرد.

هیتلر - حرفی دارید ؟ آقای هاشا !
هاشا (به لکت زبان افتاده) - م - م - م - م - م

هیتلر - ریبن تروپ، گورینگ، پرشکی خبر کنید ! بد بخت دیوانه غش
کرده است !

(از دور صدای دسته موزیک شنیده میشود ولی صدای های
تهذید کننده گروه بسیاری تقریباً آنرا معومی کند)

چک اولی - روز هولناکی است !

چک دومی - هولناک است .

چک اول - این جمعیت برای چیست ؟

چک دوم - مردم در برف بیرون آمده‌اند که سیرک صلیب شکسته را
تماشا کنند .

چک اول - گفتی چه چیز را تماشا کنند ؟

چک دوم - ارتش آلمان را . الساعه وارد خواهند شد و همه چیز از قراری
که شنیده ام باخود دارند : تنانک ، زره پوش ، توب هوایپمازن
و همه چیز ..

چک اول - فکرش را نمی‌شود کرد ! عاقبت پراگ ک در دست آلمانها افتاد ؟
ما چه گناهی کرده ایم ؟ همینرا بمن بگو !

چک دوم - من که سردر نمی‌اورم . یک جوری است که آدم نمی‌تواند باور کند
چگونه ممکن است یک ملتی بملت دیگر چنین ستم کند !
(دست‌موز یک نزدیک می‌شود) - نگاه کن ! آمدند ! سرپیچ هستند .
این پیاده نظامشان است .

چک اول - بیشتر آنها جوان هستند .

چک دوم - نگاه کن مسخره می‌کنند .

چک اول - به ین مردها گلوله برف بطرف آنها پرتاب می‌کنند .

چک دوم - نگاه کن زنها با دست خالی توی کلاه خود آنها می‌زند .

چک اول - دست خالی و گلوله برف ! بهبه ! وقتی انسان با توبهای بزرگ

ودیلو ماسی عالی روپر و میشود چیزی بهتر از دست خالی و گلوله
برف باید داشته باشد!

چک دوم - بدخواهد شد! راننده ها باید از این پس نام هرا استگاه را هم
بزبان آلمانی و هم بزبان چک اعلان کنند.

چک اول - هر گز! زیرا کسی دیگر سوار واگن و اتوموبیل نمیشود.
چک دوم - به یهودی های ییچاره خیلی سخت خواهد گذشت!

چک اول - تا به بینیم! من شخصاً اگر به بینم یک سرباز آلمانی دست روی
یک یهودی بلند می کند میدانی چه خواهم کرد؟ میروم جلو و با کمال
ادب آهسته دست بشانه او زده میگویم «آقا»، این یهودی ما

است، یهودی شما نیست!*

چک دوم - نگاه کن نگاه کن! دیدی؟

چک اول - پرچم چکوسلواکی باین آمد.

چک دوم - پرچم صلیب شکسته رفت بالا!

(صدای سرود آلمانی از دور شنیده میشود)

چک اول - میدانی کمینیوس^۱ در سیصد سال پیش وقته که از هاپسبورگ^۲
مهاجرت کرد چه گفت؟ گفت «ای ملت چک پس از فرونشستن
طوفان غصب حکمرانی کشور تو دوباره بدست تو خواهد افتاد»
این جمله را من در خردسالی در دستان یادگرفتم و هر گز فراموش
خواهم کرد.



سیزده میلیون نفر، کشاورزی، جنگل والوار فراوان، صنایع ایالات
بوهم و مراوی^۱، کارخانه های اسلحه سازی اشکودا^۲، توب، هواییما و
مهماز دیگر و بالاتر از همه طلا و اعتبارات بیگانگان که بهای آنها جمعاً
بالغ بر ۶۰ میلیون لیره انگلیسی میشود؛ اینها غذائی است که در نتیجه
گرفتن کشور چکوسلواکی بدست هیتلر افتاده است！
اکنون نوبت به لهستان رسیده است. در ۲۱ مارس آلمان ناحیه
مل^۳ را اشغال نموده تقاضایی دارد.

ریبن تروب - آقای سفیر کبیر لهستان، ما دانزیگ^۴ را میخواهیم.
سفیر کبیر - آقای ریبن تروب. بما درازای این معامله چه خواهد رسید؟
ریبن تروب - اگر قبول کنید یک پیمان عدم تعرض بیست و پنجساله ولی
اگر قبول نکنید

سفیر کبیر - فهمیدم چه میخواهید بگویید ولی آیا ممکن است یک شق
دیگری من بیشنهاد کنم؟
ریبن تروب - شاید ممکن باشد.

سفیر کبیر - من پیشنهاد میکنم دولتین لهستان و آلمان مشترکاً در امور
دانزیگ نظارت کنند. بنظر سرکار چه میرسد؟
ریبن تروب - آنچه بنظر من میرسد، آقای سفیر کبیر لهستان، اینست که
شما نمیخواهید منظور آلمان را بفهمید.



در ۳۱ مارس نخست وزیر انگلستان آشکارا بدولت لهستان قول میدهد که اگر نازیها نسبت باستقلال لهستان تخطی نمایند انگلیس به آلمان اعلان جنگ خواهد داد و این قول هیتلر را عصبانی می کند.

هیتلر -- آلمان ببیچوجه در فکر حمله بکشورهای دیگر نیست. ما یک سعادت بزرگی را برای اروپای مرکزی فراهم کردیم و آن صلح است که با نیروی آلمان حفظ خواهد شد. این نیرو را هیچ قدرتی در روی زمین درهم نخواهد شکست. آری اینست عهد و سوگند ما؛ ملتی که نیرومند نیست حق زیستن ندارد. ملت آلمان بوجود نیامده است که قوانینی را که بحال انگلیس ها و فرانسوی ها مناسب است اطاعت نماید بلکه برای آنست که از حق حیاتی خویش دفاع کند. اگر انتظار دارند که آلمان امروز صبور مانده اجزه دهد که کشورهای ناقابل بدلوخواه خود برضد مصالح آلمان اقداماتی بکنند معلوم است که آلمان امروز را با آلمان پیش از جنگ اشتباه کرده اند.



در این اثنا ریبن تروپ خود را برای حوادث تازه ای آماده می سازد
(موزیک)

صدای اول -- نگاه کن. ریبن تروپ سفری شده است.

صدای دوم - بله، ریبن تروپ آماده تلاش دیگری شده است.

صدای سوم - سه سال است این مرد مسافرت و تلاش می کند.

صدای اول - بین چگونه می کوشد که مللرا بجان هم بیندازد!

صدای دوم - ایتالیا را با فرانسه دراندازد.

صدای سوم (بطور معرضه) - پیوسته اینطرف و

صدای اول - فرانسه را بر ضد انگلیس برانگیزد.

صدای سوم (بطور معرضه) - ... آنطرف میرود.

صدای اول - لهستان را بر ضد انگلیس بشوراند.

صدای سوم - بدون اینکه کامیاب شود.

صدای اول - لهستان را با روسیه بدکند.

صدای سوم - و همیشه مواجه باشکست شود.

صدای اول - ولی او از اینگونه تلاش ها دست بردار نیست.

صدای دوم - ریبن تروپ موفق نمیشود.

صدای سوم - آقای ریبن تروپ، چرا دست برنمیداری؟

ریبن تروپ - تاکنون فرض عمومی این بوده است که آلمان بزرگتر و

نیرومند تر میشود. آلمان از جهت خاور بزرگتر میشود.

صدای اول - میخواهید بفرمایید از جهت روسیه.

ریبن تروپ - عقیده عموم براین بوده است.

صدای دوم - همانطور که پیشوای آلمان در کتاب «نبرد من» نوشته است

صدای سوم - که چه؟

ریبن تروب - روسیه کشور پهناور و لاغری است و هیچگاه در برابر تهدید های ما ترسی نشان نداده است در صورتیکه انگلستان کشور کوچک جمع و فربهی است و از اینرو تسلیم خواهد شد .

صدای اول - مقصودتان چیست ؟

ریبن تروب - چرا نخست باروسیه پیمان عدم تعرض نه بندیم که بعد بتوانیم حساب دیگران را برسیم ؟

صدای دوم - پس آنچه پیشوای آلمان در کتاب « نبرد من » و تقریباً در همه نطق های خود می گفت بی اساس بود ؟

صدای سوم - یخیال باش ! چه اهمیت دارد ؟

صدای اول - آفرین بر ریبن تروب ! من که میگویم نافعه دهر است .

صدای دوم - من گمان میکنم ما برای خود دام درست می کنیم .

روز ۲۱ اوت آلمان شاهکاری بخرج داده بر دول باختری پیشستی میکند بدین معنی که پس از یک رشته مذاکرات محترمانه در طی چندین ماه پیمان عدم تعرضی با روسیه منعقد میسازد . ضمناً جرائد آلمان شروع به مبارزه قلمی بر ضد لهستان کرده مینویسند لهستانی ها آزار اتباع آلمان را بجا بیان کنند که دیگر پیشوای آلمان تاب تحمل آنرا ندارد . پس طبیعی است که مردم لهستان حرکت بعدی آلمان را متوجه خود میدانند .

راهنمای مغازه - بله خانم ، چه میخواستید ؟
زن (با چهره بشاش) - من

راهنما - امروز همه جور لوازم برای تاریک کردن خانه آورده ایم . همه کس در ورشو از این لوازم میخورد .

زن - نه ؟ من لوازم تاریک کردن اطاق نمیخواهم .

راهنما - لامپ های آبی رنگ الکتریکی هم همه رقم داریم . دو جینی بخواهید تخفیف هم میدهیم .

زن - نه خیر ، من آمده ام ...

راهنما - ظرف هایی که گاز بدانها سرایت نمیکند موجود است . برای آب و چیزهای دیگر این جور ظرف ها را لازم خواهید داشت .
بفرمایید در چه سوم دست چپ .

خانم - متشکرم . ولی من لوازم تاریک کردن و لامپ الکتریک و اشائیه ضد گاز لازم ندارم . من نمیخواهم عروسی کنم و آمده ام قدری و دکا برای شب عروسی تهیه کنم . قسمتی که نوشابه می فروشنند کجا است ؟

راهنما - خیلی متأسفم خانم ، این قسمت بسته شده است .

زن - بسته شده است ؟

راهنما - بله خانم ، از ساعت یازده شب استعمال نوشابه در سرتاسر لهستان منوع گردید .

خانم - منوع شد ؟ این دیگر چه مقدمه ایست ؟

راهنما - مقدمه بسیج عمومی است خانم . در لهستان همیشه پیش از بسیج

عهومی منع استعمال نوشابه را اعلان می کنند.

زن (باوحشت) - بسیج عمومی ؟ آه خدا یا ! پس عربوسی من چه خواهد شد ؟ راهنمای خیلی معذرت میخواهم خانم ! نفرینش را به هیتلر بسکنید . اما تصور میکنم لوازم تاریک کردن خانه و لامپ های آبی رنگ و اثایله احتیاطی دیگر در هر خانه ای امروز لازم باشد ...



در سراسر جهان مردمان سیاسی و پیشوایان فکور می کوشند که از نکبت قریب الوقوع یعنی جنگ عالمگیر جلوگیری کنند . انگلیس اعلام داشت که اختلاف بین آلمان و لهستان چنیز نیست که نشود با مذاکرات صلح آمیز حل کرد . پادشاه بلژیک دربرابر رادیو دنیارا بصلاح و صفا دعوت کرد . پاپ اعظم هم از مقر خود در واتیکان^۱ یک چینی پیامی به جهانیان فرستاد . روزولت رئیس جمهور امریکا از هیتلر و رئیس جمهور لهستان هر دو خواهش کرد که اختلافات خودشان را دوستانه و از راه مذاکره و حکمیت تصفیه کنند و عده داد که دولت امریکا هم برای نیل باین مقصود مساعدت خواهد کرد . اما افسوس که هیتلر تصمیم داشت که در اولتیماتوم خود ایستادگی کند :

روز ۲۹ اوت سرنویل هندرسون^۲ سفیر کبیر انگلستان در برلن یک بار دیگر نظریه دولت متبع خود را در حضور هیتلر مطرح هینمايد

هندرسون - آقای هیتلر ، فقط چیزی که من میتوانم بگویم اینست که اگر

(1) Vatican (2) Sir Neville Hendersen

استقلال یا منافع حیاتی لهستان مورد تهدید واقع شود تصور نمیکنم هیچکس در آلمان تردید داشته باشد که انگلستان بكمک لهستان داخل جنگ خواهد شد.

هیتلر - لهستانی‌ها هیجگاه نمیتوانند معقولانه رفتار نمایند و من تصمیم دارم که لهستان را نابود سازم.

هندرسن - بخاطر می‌آید که سال گذشته هم همین جمله را در باره چکوسلواکی می‌گفتید.

هیتلر - من باید تقاضاهای ملت خود را برآورده سازم. ارتضی من آماده و مشتاق جنگیدن است و من هم نمیتوانم بیش از این ناظر بر رفتاری لهستانی‌ها نسبت به آلمانها باشم.

هندرسن - آقای هیتلر، شما باید از دوشق یکی را اختیار کنید یا ابقاء دوستی با انگلستان یا تقاضای کمرشکن از لهستان که هیچگونه امیدواری برای آن دوستی باقی نمیگذارد.

هیتلر - من لاف یهوده نمیزنم. اگر مردم چنین می‌پندارند اشتباه بزرگی می‌کنند.

هندرسن - این فرمایش را تصدیق می‌کنم ولی باید بداید که ما هم لاف نمیزیم

* * *

این بود که در روز یکم سپتامبر ۱۹۳۹ هیتلر بکشور لهستان حمله کرد و حال آنکه اطلاع کامل داشت که این حرکت او جنگ با انگلیس و فرانسه را در بر دارد.

این حرف از یکنفر آلمانی است که «جنگ ادامه رویه سیاسی است بوسایل دیگر». اکنون یگانه کاری که بوسیله آن میتوان رسوانی ترک ادعاهای از خود دور کرد تشبیث با آن «وسایل دیگر» است و دیگر هیتلر را یارا و جرأت آن نیست که از ادعاهای خود دست بکشد. پس یک بار دیگر مردم آلمان بجنگ کشیده میشوند.

(صدای موذیک جنگی شنیده میشود و پس از چند ثانیه صدای های مجلل و موذونی بگوش میرسد که با صدای موذیک هم ضرب و مطابق است)

نازی اول - آلمانها، کشور شما داخل جنگ شده است !

نازی دوم - جنگ آلمانرا بزرگتر و غنی تر خواهد ساخت.

نازی اول - آلمانها، کشور بوجود شما نیازمند است !

نازی دوم - جنگ آلمانرا بزرگتر و غنی تر خواهد کرد.

نازی اول - شما بدنیا آمده اید که در راه آلمان جان بسپارید.

نازی دوم - جنگ آلمانرا بزرگتر و غنی تر خواهد ساخت.

همه با هم - شما بدنیا آمده اید که در راه آلمان جان بسپارید.

(صدای موذیک باوج خود رسیده خاموش میشود و پس

از لحظه ای سکوت این صدا بگوش میرسد) :

زن (آهسته) - ای مردان و زنان آلمان، آیا شما بدنیا آمدید که حق

زیستن نداشته باشید؟ آیا بدنیا آمده اید که در راه هیتلر یسم

جان دهید؟

غلط نامه

* * * *

بشد	مسئول	باید	مسئول	صفحه
‘	Schenkel	‘	Schenhel	۲۹ ‘
‘	Volkischer	‘	Volhischer	۳۰ ‘
‘	نمی آید	‘	تمی آید	۵۱ ‘
‘	ادلف	‘	الف	۱۰۰ ‘
‘	پیشوای	‘	بیشوای	۱۰۹ ‘
‘	سلام	‘	اسلام	‘ ‘
‘	Rhineland	‘	Rhinelana	۱۶۸ ‘
‘	وقتی	‘	وقی	۱۸۶ ‘
‘	اسباب زحمت	‘	اسباب زحمات	۱۹۶ ‘
‘	حاضر	‘	حاضر	۱۹۹ ‘

